٨٥٩

١- اصول دین
٢- صراط النجاة
٣- کفایة الاحکام
٤- اعتقادات صدوق
٥- اصول دین
٦- جواب السائلین
٧- اجوبة السائلین
٨- " "
٩- هدیة الصالحین
١٠- رساله دربیان تعلیق طلا
١١- الفصول فی شرح الاصول

٨٥٩

نسخه محمود فاضل

[illegible] جمادی الاولی ١٣٩٣ [illegible]

[illegible]

کافر کار خوبی کند چون در آخرت از اهل نور ... [illegible] ... در حدیث آمده که مومنی ...

[illegible]

... فصل سیوم در نبوت یعنی اعتقاد کنی که آنحضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اود بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صلوات الله علیهم اجمعین و کنیت آنحضرت ابو القاسم است و لقب آنحضرت مصطفی

و یوم جمعه هفدهم ماه ربیع الاول سال عام الفیل در شعب ابی طالب در مکه معظمه در وقت پادشاهی نوشیروان عادل بوجود آمد ... [illegible]

... خدیجه بنت خویلد ... [illegible] ... و در روایتی ... [illegible]

... در مدینه مشرفه ... [illegible]

... اول خدیجه ... دوم ام سلمه ... سیوم سوده بنت زمعه چهارم عایشه بنت ابی بکر ... پنجم حفصه بنت عمر ... ششم ام حبیبه بنت ابی سفیان هفتم زینب بنت خزیمه هشتم میمونه بنت الحارث نهم زینب بنت جحش دهم صفیه بنت حیی بن اخطب یازدهم ... دوازدهم جویریه بنت الحارث ... سیزدهم ... و بقول ... و ابراهیم ...

... پانزده ... و حضرت رسول ... قاسم و عبد الله و ابراهیم و بعضی طیب و طاهر ... و اطهر ... و جمعی گفته اند ... و جمعی ...

[illegible]

عقل و فضل و شجاعت و سخاوت و مروت و جود و کرم و عبادت و زهد و تقوی و حسب و نسب و جمله همه جهات شرف و بزرگی و کمالات بر همه اهل عالم اند که خدا و رسول و ائمه
ایشان مثل حضرت رسول ص مطهر و معصوم اند از همه خوف و عیوب و بر همه خلق گزیده اند ایشان تا روز قیامت مقدم و سرور اند و هر چه گفته اند همه صدق و حق است
همه بالهام الهی و حضرت [illegible] ص [illegible] کرده اند و همه ایشان مثل آنحضرت صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات اند همه اند حتی اینکه بسیار از موات
را باذن خدا [illegible] زنده [illegible] و همه ملائکه و جن و حیوانات در زمین و آسمانی [illegible] و گرفتارگان در خدمت و فرمان ایشان بوده اند و هستند و
اعمال شیعیان [illegible] بر ایشان عرض میکنند اگر عمل خیر و طاعت خدا باشد از خدا [illegible] که آن عمل را قبول کند و [illegible] مضاعف گرداند
و توفیق زیادتی دهد و اگر عمل شر و معصیت باشد برای [illegible] استغفار کنند و شفاعت نمایند که او را ببخشد و بکرم خود عفو نماید در حدیث از ایشان
علیهم السلام [illegible] فرمودند شما هر روز [illegible] آزرده میکردانید کسی پرسید که ما چه میکنیم که شما را آزرده [illegible] فرمودند هر روز اعمال شما را ملائکه
بر ما عرض میکنند چون بر گناهان شما مطلع میگردیم آزرده میشویم و ازین قبیل احادیث از ایشان صلوات الله علیهم بسیار است و هر کسی که این اعتقاد ایشان
ندارد اطاعت خدا و رسول ص نکرده است و هر کسی مخالفت ایشان کند مخالفت خدا و رسول ص کرده اگر کسی بفرض محال از اول دنیا تا آخر دنیا عمر کند و تمام روزها
را بروزه و شبها را بنماز بگذراند و بقدر چشم زدن از عبادت خدا فارغ نباشد و با وجود این بقدر ذره [illegible] بغض ایشان در دل داشته باشد [illegible]
منافق و کافر است و همه عبادات او قبول نشود و این همه عبادت که کرده هیچ بکار نیاید و سر او را بر روی آتش افکنند و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و
دیگران علیهم اللعنة که غصب خلافت و حق ایشان کردند و امامت بزور از ایشان بردند و با ایشان قتال و جدال کردند و بسیار مردم [illegible]
[illegible] تا روز قیامت همه کافر و مشرک و اعدای خدا و رسول ص اند و هر کسی محبت با این جماعت داشته باشد و ایشان را حق داند
کافر است و این همه مخالفین ایشان با ایشان در قعر جهنم باشند مقصد دوم در ذکر غیبت و ظهور حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که امام دوازدهم است و زنده است
و به امر الهی از نظرها غایب است و انتظار امر او داریم هر وقت فرماید ظهور نماید و بعد از ظهور همه عالم را منور کند و دین خدا را [illegible]
و پیش از ظهور موفور السرور در ربیع الخلافت چند چیز ظاهر گردد که علامت ظهور آنحضرت باشد یکی آنکه [illegible] خروج کند [illegible]
[illegible] از نسل بنی عباس باشد دوم خروج سفیانی که مردی است از نسل عثمان بن عتبه از نسل یزید بن معاویه ابی سفیان او در رجب خروج کند
تمام شام را مسخر کرداند مردی است [illegible]
پیش از ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه در ماه رجب خروج کند سوم خسوف در پنجم ماه و در بعضی احادیث در آخر ماه وارد است چهارم
کسوف آفتاب در پانزدهم ماه و این دو علامت [illegible] گرفتن آفتاب در میان ماه و گرفتن ماه در اول یا آخر ماه از روزی که دنیا باشد [illegible]
تا روز قیامت [illegible] پنجم فرو رفتن لشکر در زمینی بیدا که نام موضعی است میان مکه و مدینه و کیفیت این است که سفیانی [illegible] از لشکر خود را فرستد که خانه
کعبه را خراب کنند چون بزمینی بیدا رسند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ششم [illegible] و آن چنان است که [illegible]
[illegible] ذریت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام [illegible]
[illegible] روز بعد از این قصه حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه ظهور کند هفتم صیحه یعنی آواز و آن چنان است که اول روز وقت طلوع آفتاب [illegible] جبرئیل ع از آسمان آواز کند [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عالم که خدا از غلاف بیرون آمده گوید بیرون آی ای ولی خدا و بعد از این توقف منمای و آنگه مردم در خواب باشند حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملائکه دیگر
صف بصف بخدمت آنحضرت آیند و جبرئیل علیه السلام گوید ای سید من قول تو مقبول و امر تو مطاع است [illegible] دست مبارک بر روی انور خود مالد و
گوید الحمد لله که بوعده ما وفا نمود و اختیار تمام زمین را به ما تفویض فرمود و در اول [illegible] روز آواز حضرت جبرئیل از آسمان و آواز شیطان از زمین
چنانکه مذکور است برآید و صبح این روز آنحضرت صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین در مکه معظمه بظهور [illegible] این آیه را تلاوت فرماید
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین یعنی خلیفه باقی مانده خدا از جمله خلف و اهل بیت پیغمبر شما بهتر است از برای شما که ایمان بیارید بعد از آن فرماید
انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم یعنی منم باقی مانده از اهل بیت پیغمبر خدا و حجت او و خلیفه او بر شما بعد از آن بآواز بلند گوید ای گروه
و خاصان من که خدا شما را مهیا برای من فرموده [illegible] حاضر شوید و جمع گردید [illegible]
و مغرب [illegible] سیصد و سیزده کس از بزرگان و سرکردگان اصحاب او [illegible] از اطراف عالم [illegible] حاضر شوند بعضی [illegible] صبح بیدار شوند
خود را در خدمت آنحضرت یابند و بعضی روز سوار شوند و بخدمت آنحضرت روند در مکه معظمه آنقدر توقف نماید که ده هزار کس شیعیان در خدمت جمع شوند بعد از آن از مکه بیرون
آید و متوجه مدینه مشرفه گردد و حضرت جبرئیل ع در جانب راست و حضرت میکائیل در جانب چپ و حضرت اسرافیل ع در مقدم لشکر و چون داخل مدینه منوره شود بر سر قبر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم رفته مردم را جمع فرماید و امر نماید که جسد ابوبکر و عمر علیهما اللعنة را از قبر بیرون آرند [illegible] تازه باشند که گویا [illegible]
چون سنیان و موالیان ایشان [illegible] مسرور گردند پس امر فرماید [illegible]
فی الحال سبز و تازه شود و بار آرد [illegible] بعد از آن منادی آنحضرت ندا کند [illegible] از میان مردم بیرون آیند و جدا ایستند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و العذاب [illegible]
فرماید بعد از آن گناهانی که از اول دنیا تا وقت ظهور [illegible] در جای عالم [illegible] حضرت هابیل علیه السلام کشته گشت و [illegible]
ابراهیم علیه السلام [illegible] و [illegible] برادران با حضرت یوسف علیه السلام کردند و بنی اسرائیل حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و [illegible]
حضرت عیسی علیه السلام را و عذاب حضرت جرجیس علیه السلام و حضرت دانیال علیه السلام و آزار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جمله هر گناهی [illegible]
که ابوبکر و عمر علیهما اللعنة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقصد سیوم در بیان احوال دجال [illegible]
دجال و کیفیت احوال آن [illegible] چنانکه در اخبار [illegible] دجال [illegible]
[illegible]
[illegible]
وقت [illegible]
[illegible]
دجال [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]
حقیقت [illegible] الکافر بالله [illegible]
دیگر [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] دجال [illegible]
[illegible] الدخ [illegible] دجال [illegible]

[illegible]

مرتبه خوف تلخی مردن از کام جان برفت و مرتبه دیگر تا بار این سخن را تکرار [illegible] روایت است که مردی بیمار بود حضرت پیغمبر

به دیدنش رفت دید که در کار رفتن است فرمود بگو لا اله الا الله بگو نتوانست گفت باز فرمود نتوانست پرسید که [illegible] مادری دارد [illegible]

گفت من مادر اویم فرمود از او راضی هستی گفت نه فرمود برای خاطر من از تقصیر او بگذر گفت برای خاطر شریف تو او را بخشیدم بعد از آن فرمود بگو یا من یقبل

الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور و در نسخه دیگر انک انت الغفور الرحیم

انک انت الغفور الرحیم یعنی خداوندا ای کسی که طاعت کم را قبول کنی و معصیت بسیار را عفو نمائی که کار تو بخشیدن و آمرزیدن است بعد از آنکه [illegible]

گفت از او پرسید که چه می بینی گفت دو شخص سیاه مهیب را می بینم [illegible] دیگر بگو گفت پرسید که حالا چه می بینی گفت شخص سفید

خوب [illegible] روح مرا بگیرند و آن دو سیاه بیرون رفتند حضرت فرمود [illegible] ساعت جان بداد و ایضا دیگری در حال احتضار بود حضرت

پیغمبر به دیدنش رفت [illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] فرمود بگو اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک یعنی خداوندا

گناه بسیار [illegible] عفو نما و اندک طاعتی که [illegible] قبول نما [illegible] ملک الموت [illegible]

و سفید بسیار فرمود کدام نزدیک تر است گفت سفید فرمود خدا این مرد را آمرزید و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوات والسلام مرویست که هرگاه [illegible]

[illegible] تلقین کنید و مثل این احادیث در کتاب بسیار است [illegible]

[illegible]

۱۰

باندان طفل را بحضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا و سایر ائمه علیهم السلام سپارند و ایشان را اگر شیر خوار باشند شیر دهند و تربیت کنند تا وقتیکه
والدین یا از یکی خویشان برود با او سپارند **و در حدیث** دیگر آمده که تا روز قیامت ایشان را ائمه علیهم الصلوة و السلام علیهم اجمعین نگاه دارند و تربیت
کنند در روز قیامت جامه ها و زینتهای بهشت پوشانیده بوالدین و خویشان ایشان سپارند **و در حدیث** دیگر آمده که حضرت پیغمبر ص فرمود شبی که
بمعراج بردند انبیا را در آسمانها دیدم و جدم ابراهیم ع را بهیچ جا ندیدم از جبرئیل پرسیدم که ابراهیم کجاست گفت در بهشت به بهشت رفتم در جنتی
دیدم بسیار بزرگ با درختهای بسیار در زیر آن مثل پستانها و اطفال بسیار بودند که از آن پستانها شیر میخوردند و ابراهیم ع را دیدم آنجا که بر طفلی که پستان از
دهنش جدا افتاده مادر مهربان باز بدهنش میگذارد پرسیدم که اینجا چه مکان است گفت خواستم که مرا قیم و متکفل حالات اولاد شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام
گردانم مسئلت مرا اجابت فرمود حالا مشغول این کارم و اینها اطفال شیعیان آنحضرت اند از این پستانها شیر میخورند و طعم و لذت همه میوه ها و نعمتهای بهشت را ازان
ادراک میکنند و بعد از روز قیامت اطفال مومنان و شیعیان را خلعتها و زینتهای بهشت پوشانیده بوالدین و خویشان رسانند و [illegible] در بهشت [illegible]
باشند و در زمان و مکانی که همه مردم کافر و گمراه باشند اولاد ایشان بدوزخ برند و در زمان و مکانی که مردم مختلف **بعضی** مومن و **بعضی** کافر و مومن و کافر از
هر دو قوم و قبیله در میان هم باشند **و بجنین** [illegible] و جمعی که [illegible] اطفال باشند مثل بسیار از غایت پیری خرف گشته باشند و در ین حالت
صفت اسلام و ایمان بگوششان نرسد و جمعی که قوت و قدرت اطفال باشند مثل زنانیکه در خانهای پادشاهان و حکام و بزرگان باشند و کفر
و ضلالت باشند و مردم [illegible] که [illegible] ایشان اند که نام اسلام [illegible] نشنیده اند یا اگر شنیده اند [illegible]
بیرون آمدن ازان جا نتوانند مسلمانی باشند و تحصیل دین و ایمان توانند کرد برای این جماعت روز قیامت خدا آتشی فراخته را و امر فرماید که آتش
بیفروز بعد ازان ایشانرا امر کنند که باین آتش روید هر کس طینتش پاک است و در علم الهی سعید باشد خود را فی الحال در آتش اندازد و آتش بر ایشان سرد و
سلامت و گلستان شود و ایشانرا با مومنان داخل بهشت کنند **و دیگران** که در بدبختی باشند [illegible] ایشان را امر بحکیم فرماید ایشان گویند خداوندا در دنیا
قلم تکلیف بر ما جاری نکردی و در اینجا گناهی نکردیم چرا حالا بدوزخ میکنی فرماید حالا در حضور من امر کردم و اطاعت نکردید باز نگر دیدید که جمعی رفتند و آتش بر
ایشان گلستان شد در دنیا غائبانه کی اطاعت میکردید **مطلب چهارم** در ذکر احوال روز قیامت [illegible] حضرت اسرافیل
علیه السلام بامر جلیل در پیش عرش الهی ایستاده است سه مرتبه صور را بدمد و بگوید ای ارواح مردگان بامر خدای هر یک بجای خود بیاید **و صور** [illegible]
در دهن اسرافیل ع است و سر دیگرش بجانب آسمان و زمین و دهن صور بقدر [illegible] تمام زمین و آسمان در آن **میگنجد و وقتیکه** صور را میدمد [illegible]
آسمان و زمین میرسد اول بار که میدمد قبرها بحرکت درآیند مرتبه دوم خاک [illegible] از قبور بیرون [illegible] مرتبه سوم مردگان [illegible] از قبور بیرون
آیند و خاک از سر و روی خود بیفشانند اول حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و حضرت اسرافیل علیهم السلام بامر جلیل تاج کرامت و خلعتهای فاخره و براق
عزت را از بهشت بیرون آورده بدنیا آیند حضرت جبرئیل ع از زمین سوال کند که قبر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین کجاست زمین گوید خداوندا
از هم پاشیده که از هیچ خبر ندارم پس عمود نوری از موضع بجانب آسمان بلند شود ازان دانند که موضع قبر انحضرت است حضرت جبرئیل ع بالینش سر مبارک
و حضرت میکائیل در [illegible] و حضرت اسرافیل پیش پایش علیهم السلام بایستند و حضرت اسرافیل ع آواز کند که ای روح پاک حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
باز گرد به بدن پاک خود بامر خدا [illegible] او استخوان پوسیده را [illegible] چنانکه گفتیم سه مرتبه آواز
کند مرتبه سوم آنحضرت سر از قبر بیرون آورده حضرت جبرئیل ع را ببیند [illegible] که مرا در پیش خدا چه قدر مرتبه است حضرت جبرئیل ع گوید بهشت مشتاق
و منتظر مقدم مکرم تست آنحضرت فرماید ازین سوال نکردم بگو که با امت من چه کند گوید بعزت و جلال خدا که بهشت بر [illegible] همه کس تا وقتیکه تو و امت تو داخل
بهشت نشوند آنحضرت فرماید که حالا دلم خوش و خاطرم جمع شد پس تاج کرامت بر سر بندند و خلعت عزت را بپوشند و بر براق رفعت سوار گشته حضرت اسرافیل
علیه السلام [illegible] و حضرت جبرئیل ع از [illegible] و حضرت میکائیل ع از جانب چپ بعد ازان حضرت امیر المومنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را
از قبر ایشان بیرون آورند و ملائکه [illegible] و تاجها و خلعتها [illegible] از نور [illegible]
بجواهر کرامت از بهشت آورده [illegible] مرکبهای جلال مزین بزینت جمال [illegible] که از بهشت آورده اند ایشانرا سوار کنند و برند تا پیش عرش
رسند بسجده افتند خطاب آید از درگاه رحمت نامتناهی [illegible] گوید سر بردارید که امروز روز سجده نیست روز شفقت بر بندگان و شفاعت گناه کاران
است پس جانب راست عرش کرسیها از نور [illegible] و عزت نصب کنند [illegible] بعد ازان همه انبیا و اوصیای ایشان و اولیای خدا و سایر مومنان
که تا آن وقت [illegible] از هول و خوف قیامت خلاص گشته اند از قبور بیرون آیند و ملائکه با تاجها و خلعتها و مرکبها [illegible]
باستقبال ایشان آمده [illegible] سوار کنند [illegible]
[illegible] **و جمعی** دیگر از مومنان متقی [illegible]
از بهشت باستقبال آمده سوار شان کنند [illegible]

۱۱

زنده شدن تا بعرصه قیامت رسیدن برای گناهکاران **پنجاه عقبه** در سر راه است **و عقبه** راه باریک و تنگ را گویند بر کوه که گذاران دشوار باشند **و** در هر عقبه هزار سال گناهکاران
را نگاه دارند **اول** از قبر بیرون آیند عریان و خاک آلوده [illegible] **بعقبه اول** رسند و بعد ازان که در آنجا از تنگی بر سر هم افتند و از بیم عذاب خدای تعالی فریاد
زنند فرشته ندا کند که ای گناهکاران خاموش باشید و گوش دارید که خدا با شما سخن میگوید همه خاموش شوند و متوجه گردند بعد ازان خطاب الهی فرماید ای بندگان
بعزت و عظمت خودم که امروز حق هر مظلوم را از ظالمان بستانم و هر ظالم را بجزای خود برسانم ای بندگان من هر کس بر دیگری ظلم کرده و حق او را [illegible]
تقصیر [illegible] [illegible] **و** [illegible]
[illegible] **و** رضوان دربان بهشت را امر فرماید که دری بهشت [illegible]
و خانها پر از انواع نعمت و لذت [illegible] و در هر طرف حوریان و غلامان و کنیزان صف بصف [illegible] جمال [illegible]
[illegible] که اگر یکی ازین نعمتها و خلعتها را بدنیا آرند تمام [illegible] اهل دنیا در نور و صفای آن محو شوند [illegible]
را عفو کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] **و جمعی دیگر** [illegible]
[illegible] **بعد ازان** ازین عقبه **بعقبه دویم** [illegible] **بعقبه سیوم** [illegible]
[illegible]
مظلومان [illegible] بعد ازان همه خلایق از انبیا و اولیا و مومنان و کافران اولین و آخرین [illegible] در عرصه محشر جمع کرده اند و زمین
و زمین قیامت [illegible] و آفتاب در آن روز بقدر [illegible] **اما** مومنان [illegible] و کافران و گناهکاران [illegible]
حرارت [illegible] در عرق [illegible] **بعضی** تا [illegible] **و بعضی** تا زانو **و بعضی** تا [illegible]
بعضی تا دهن و بعضی عرق از سر [illegible] **و** بعد ازان [illegible] در ین [illegible]
در شفاعت [illegible] **بعضی دیگر** گویند [illegible] حضرت آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت نوح علیه السلام [illegible]
حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام [illegible] شفاعت [illegible]
بخدمت حضرت سید المرسلین و شفیع المذنبین [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین [illegible] ای رسول خدا ای سید انبیا و
سند اصفیا [illegible] تاج کرامت [illegible] ای خیر البشر و شفیع روز محشر [illegible] ترحم فرما [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بسجده افتد [illegible] که امروز [illegible]
[illegible] حضرت رب العزت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible] خلایق [illegible]
[illegible] **و** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مگر جمعی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مگر** [illegible]

مطلب چهارم در صفت بهشت و اهل بهشت

[illegible]

را العبادت و طاعت و اعمال خیر کرده باشند و ... و حرمت ان را نگاه داشته باشند و فضل و ثواب و شفقت و رحمت خدا را بر ایشان نسبت ... [illegible]

[illegible]

اللهم اجعلنا من افضل اهل جنتك بحق محمد وآله الطاهرین
خیر خلقك صلواتك علیهم والحمد لله رب العالمین حق حمده تمام شده بعون الله تعالی ملک الوهاب ...

بسم الله الرحمن الرحیم

در کتاب مصباح الشریعه روایت کرده است که تفسیر آیه وان منکم الا واردها کان علی ربك حتما مقضیا ... [illegible]

[illegible]

تمام شد

که دویم در نشته باشد چون حق سبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکی است باشد و اگر به این معنی بر او اطلاق نمودن جایز نباشد و احد بلکه بر جناب
اقدس الهی جایز نیست واحد من جمیع الوجوه است و این معنی غیر جناب او نیست و مخصوص ذات اقدس او است پس این وحدت در شمار نمی
یا آنکه هر واحد بیرا تصور میتوان کرد و جناب اقدس او را بهیج وجه تصور نمیتوان کرد یا آنکه واحدی که بر جناب اقدس او اطلاق مینمایند با
کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و عالم است و قادر است و حیات است و سمیع است و بصیر است و
ادراک است و جوهر است و وجود دارد است و همه یک ذات است و یک معنی بخلاف غیر او یا چون وحدت او نیز عین ذات است چنانچه
ذات او معلوم و مدرک احدی نیست وحدت او نیز معلوم و مدرک احدی نیست نعم ما قال الحکیم الغزنوی احد است و شمار
از و معزول صمد است و نیاز از و مخذول آن احد نه که عقل داند و فهم وان صمد نه که حس شناسد و وهم نمی بینی که تصور
الهی نمائی و اهم خدایرا می سازد و در جهتی از جهات تو قرار میدهد و چه گونه خدایی ساخته و هم خدا باشد و در احادیث معتبره بسیار
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که هر که را در خاطر چیزهای عظیم بهم رسد و قوت واهمه
چنین قرار دهد تجسم باری تعالی و شیطان وسوسه نماید که خدا را که آفرید و یا خدا بچیزی میماند در جهتی از جهات است بگوید آمنا
بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله البته آن فکرها و وسوسها بر طرف می شود و اعتقاد او در ایمان قایم می شود
و در حدیث دیگر وارد است که هر وقت چنین چیزها بخاطر رسد لا اله الا الله بگوید که بر طرف می شود و در روایات متواتره
از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام وارد شده که هر چه را تصور نمائید بوهمهای خود نهایت دقت بکنند در تنزیه او
مخلوقست مثل شما که ساخته شما است و حق تعالی از آن منزه است که مثل شما باشد زیرا که هر چه تشبیه میکنند و قرار میدهند از
خدا آفریده است در کاینات از جواهر و اعراض و اجسام و آنچه اطلاق ممتنع بر او جایز نباشد مخلوق است پس خدا بهیچ چیز
مثل او نباشد و دیگر معانی دقیق ذکر کرده اند که عقل بان نمیرسد و نمیتوان بان رسید الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات
بسیار دویم از معنی که اطلاق بر حق تعالی روا نیست آنست که وحدت او را نوعی دانند که او یکیست از مردمان یعنی
یک نوعست از جنس حیوانات و غیره و این نیز بر خدا تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او اعلی است
که او را بمخلوقات شباهتی باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که لا نفی و لا تشبیه یعنی
یعنی همین بس است از برای معرفت انسان که نفی ذات او نکند که بگوید خدا نیست و دیگر او را تشبیه نکند بچیزی که بگوید خدا
بفلان شئی می ماند و این کلام را معانی بسیار گفته اند یکی آنکه معنی اول بر گردد چون او را بغیر او نیست میتوان او را در شمار آورد
دیگر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیت دیگر داخل باشد تحقیقاً او تقدیراً و اگر از آن ماهیت سوال کنند بما هو
آن جواب گفته می شود مثلاً انسان حقیقتی دارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس او است
داخل است و چون پرسند که حقیقت انسان چیست در جواب گفته می شود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی

شرکت نیست نه در ذات و نه در ذاتیات و نه در صفات هر آینه وحدت را بر او اطلاق نمیتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار است
از تمیزی که او را تمیز دهد از شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاجست باجزا و هر محتاجی ممکن است و همچنین
اگر ماهیت الهی جل شانه ماهیتی باشد نوعی که تصور شود و بعنوان کلی آن کلی منحصر در فرد باشد باین معنی نیز اطلاق نمی توان کرد بلکه او را
شریکی نیست و محال است شریک او در ذهن و خارج و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی لهذا بغیر از ذات مقدس او
بواجب الوجود وارد نشده در هیچ آیه و حدیثی و دور نیست که از این جهت باشد تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود
کلی است و اما آن معنی که اطلاق میتوان نمود بر ذات مقدس او یکی آنست که یگانه است و او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان
عالم وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد دویم آنکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی منقسم نمی شود
نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و همچنین است حق سبحانه تعالی پس اگر قایل بصفات زایده شوند قایل به هشت خدا
مثل اشاعره و همچنین است احوال معتزله بعالمیت الهی و این که نه موجود میدانند و نه معدوم و بیان احوال ایشان می شود
چون از ضروریات دین شیعه است که آنچه مخالفین مذهب ایشان میگویند باید که بدانند مسایل چندی را که متعلق باصل
معرفت الله است و آنچه جایز نیست بر حق تعالی و مسایل امامت و فروعات را نیز باید بدانند که مبادا در چیزی شبهه
بهم رسانند و باقوال مخالفین و نواصب تصدیق نموده و باعتقاد باطله معاندین مذهب شیعه کافر شوند اما اولا
آنچه باید دانست و واجب است بر هر مکلف و مکلف انسان بالغ و عاقل را گویند خواه مومن و خواه کافر و خواه
مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف خواه صحیح و بینا و خواه مریض و نابینا و هر نفسی که بر و انسان صادق آید
و از این حکم مستثنا اند اطفال و مجانین چون قابلیت فهم و خطاب ندارند و اول تکلیف معرفت الله است و اول معرفت
آنست که انکار آن نکنی که خدای هست و او را منزه دانی از چه و چون و تعطیل و تشبیه بروز اندازی و نگوئی
که اگر او هست در کجا است و ما او را چرا نمی بینیم زیرا که عقل تو بان نمی رسد که او را بحقیقت بشناسی و کنه ذات و صفات
او را بدانی و این از محالات است که او را توان شناخت ذاتاً و کنهاً و پی بردن بساحت عزت او از جمله چیزهاست که
امکان ندارد بلکه عقول همه صاحبان عقل از طوایف بنی آدم بر این اتفاق کرده اند لهذا از این جهت که اکثر جهال و عوام الناس
در مقام حیرت شد که هر گاه چیزی موجود باشد چرا نتوان دید پس هر گاه نتوان دید نمی باید باشد و بعضی از جهال که قایلند که خدای
هست او را در جهت میدانند و این از آن بدتر است که نفی صانع می کنند و مشهور است در میان عوام الناس جهال که در
حین وقوع صدمه یا هیجان غضب یا ملجا شدن میگویند خدایا تو که در بالا سر ما می بینی اگر قصد تجسم کنند یا در جهت دانند
نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و تعطیل آنست که بگوید بیکار است چنانکه جمعی از حکما و اکثر یهود و بعضی از مجبره اهل قبله
قایلند که حق سبحانه و تعالی هر چه بایست کرد کرده است و آفریده است همه مخلوقات را دفعة واحدة و دیگر کاری

نمی‌کند و همچنین حکما نیز میگویند که حق سبحانه و تعالی عقل را آفریده است و از عقل نفس بهم رسیده خود بخود تا افلاک و علویات
و سفلیات نه فضل صانع رسند و مخلوق عقل و نفس اند و خدا اثبات را نیافریده و قدیمند مثل صانع تعالی عن ذلک علواً
کبیراً و چون ایمان عبارتست از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل به ارکان و اقرار نمودن بحق تعالی و صفات کمالیه
و تنزیه او بعد از معرفت الله و اقرار نمودن بحقیقت انبیاء و اوصیا علیهم السلام برای تکمیل و ارشاد خلایق و تقدس
حقتعالی از افعال قبیحه و اقرار نمودن با امامت ائمه اثنا عشر و سایر اوصیاء پیغمبران و وجود ملائکه و بزرگواری و عصمت
بانبیاء کرام و اولیای عظام و اقرار نمودن بکتب منزله و شرایع و ادیان هر نبی در هر عصری و اذعان بحشر و نشر و معاد و عدل
و حکمت باری تعالی و وعده و وعید و غیره ضروریات دین و ما جاء به النبی من عند الله و تحقیق اثبات صانع عالم مع صفات
کمالیه و اقرار با وجوب ضرور است واجب است بر مکلف که اینها را بدلایل و براهین عقلی ضبط نماید و عذرا و مسموع
نخواهد بود در چند فصل بیان می‌شود **فصل اول** در بیان اقرار بوجود صانع عالم است **بدانکه** او از همه چیز هویدا تر است

فصل در بیان اقرار بوجود صانع عالم

زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها با این عظمت و زمینی با این فراخی و وسعت و خلق آفتاب با این نور و روشنایی
و ماه با این صفا و دولاب عظمی با این بزرگی با چراغهای افروخته در این طاق بزرگ و انواع ستاره‌ها و بادها و بارانها و
جستن برق و غریدن رعد و حرکتهای سحاب در مواضع آسمانها و انواع کوه‌ها و دریاها و بیابانهای آبادان و خراب
و رودها و چشمه‌ها و غارها و دره‌ها و اصناف حیوانات از سباع و بهایم و درندگان و مرغان و وحوش و طیور و غیره از
حشرات الارض و موذیان و آنچه انسان را ضرور است از اقسام لباسها و طعامها و شربتها و حبوبات و خضراوات
و بقول و تعطیر و بوی خوش از عنبر و مشک و صندل و زعفران و علیق الدواب و مرکبان سواری ایشان از
فیل و اسب و شتر و الاغ و استر و بار کشیدن اکثر حیوانات و اقسام بهیمه از گاو و گوسفند و آهو و گوزن و
حرکت کشتیها در بحار و شتران در زمین برای امتعه و اقمشه از بلاد بعیده و اقسام ادویه و عقاقیر و رستنیها و
برگها و دانها و گلها و شکوفه و ریاحین و اشجار میوه دار و بیمیوه و انواع تلذذات و تکلفات و اقسام تنعمات
و لطافت ابریشم و پنبه و کتان و البسه و فرشها از مو و کرک و پشم و تزئین بطلا آلات و جواهرات از لعل و یاقوت
و الماس و زمرد و فیروزه و غیره و دیگر از عجائبات در مخلوقات و محتاج بودن هر صنف از خلایق بدیگری و الوان
و هیکل هر یک از بنی آدم مخالف دیگری و هر حیوانی برنگی و شکلی و جثه و هر مرغی به صفتی و نقشی و هر انسانی بصورتی
و سیرتی و هر طایفه بلباسی و زبانی و امتیاز مردان از زنان به برآمدن موی ریش و ضخامت جثه و ابدان و دستها
با قوت و زنان به نرمی اندام و صفائی بدن و آفریدن آدم از نطفه گندیده با آن صفا و لطافت و جابجا دمیدن
روح در ابدان در مضیق رحم و غرایب صفتی که در هر یک از اعضا و جوارح و ابدان و احشا و امعا و اعصاب و عروق

بکار رفته

بکار رفته و تدابیر و حیلها که آدمی زاد بکار برده است در حوایج و کارهای خود و تعلیم صنعتها و ساختن آلات و
ادوات ضروریه زندگانی خود از همه صنعتها عظیمتر همین نفس ناطقه و قوت مدرکه و آلت تکلم است در انسان
که او را امتیاز کردانیده از حیوانات و بهایم و دواب و حشرات الارض و هر عاقل متدبر و عاقل متامل می داند
بیقین که اینها خود بخود بهم نرسیده و کسیکه اینها را آفریده است مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچ گونه نقص
در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که از برای اکثر خلق کافی است و از برای عوام الناس این بس است
که نگویند اینها به طبیعت بی شعور و یا بی صانعی بهم رسیده زیرا که عقل قبول نمیکند که هیچ بنایی بی بنا و هیچ نقشی بی نقاشی
و هیچ صنعتی بی صانعی بهم رسیده باشد و آنکه چنین آسمان معلق بی طناب و چوب را که بر پا کرده است و زمینی
چنین زیر آن گسترده است ذات او بی مثل و مانند است و اگر خود بخود بهم رسیده باشند بایستی که کهنه شوند و رو در
خرابی نهند و آسمان بایست که بیفتد و بشکند و یا بهوا بالا رود ابد الدهر و بسبب حرکت و فرو رفتن او بهوا بایست که
اوضاع و حرکات و گردش سیارات بیک نسق نباشند و از هم بپاشند و این دولاب بزرگ بایست که حرکت او
مختلف باشد و زمین بایست که باب فرو رود و از سنگینی بر روی آب قرار نگیرد و در طلوع و غروب کواکب تفاوت بسیار
باشد پس منزه است آن خدا وندیکه حافظ آسمان و زمین است و بی نظیر و مانند و معین است و وزیر و دبیر و رفیق
و مشیر و ناصر و مددکار و هم مصلحت و هم مشورت ندارد و مقدس و مبرا است از زن و فرزند و خورد و خواب و ابتدا
در وسط و انتهایی ندارد و جمیع ممکنات را از جسم و عرض و جوهر او آفریده و لایق نیست که او را نفی کنند یا نسبت
دهند باقسام ممکنات و آنچه از لوازم جسمیت و جسمانیات محتاج است بر او روا نیست و عاجز و موجب و مضطر نیست
بلکه فاعل و قادر و مختار است که هر چه میخواهد میکند و در هیچ مکانی از آسمان و زمین و کوه و دریا مقام و ماوای و مسکنی
نداده و ننشسته است زیرا که حرکت و سکون و تنزل و ارتحال و نقص و زوال از لوازم جسم است هر یک در مقام خود بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی **و دیگر باید** که مکلف بداند که صانع عالم حاضر و ناظر و مطلع است بر خلایق و همه را می‌بیند از آسمانها و زمینها
و آنچه در میان آنهاست پس دلیل چند قریب الفهم ایراد مینماید **اول آنکه** هر مفهومی که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات
او بدون ملاحظه امری خارجی و علتی بودن او در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او نه واجب
بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن و نه بودن هر دو بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود
می‌شود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر جمیع موجودات منحصر باشند در ممکنات
و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است و همچنانکه
زید بی علت محال است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و آن به بدیهه عقل محال است همچنین موجود شدند

وتحقیقات ۳

۱

را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطر شد
و روی باسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق سبحانه و تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من بان گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و
مادرش دید و او را برد و احادیث درین باب بسیار است که ذکر انها مناسب این مقام نیست که موجب طول کلام می شود انچه مذکور شد
بس است پس معلوم شد که وجود مبداء در غایت ظهور و وضوح است که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست اسْتِشْهَادٌ فِي هٰذَا الْبَابِ
بر هر عاقلی از افراد انسان ظاهر و مبرهن است که حیوانات دیگر بغیر از ادمی غیر ذوی العقول و ایشان را عقلی و درکی و فطنتی و عملی و علمی و
دانائی نیست و غم امروز و فکر فردای ندارند پس اگر خدائی نباشد که ملهم کرده است جمیع حیوانات را که در حین الجوزدن اصناف
انسان حتی طیور و ماکیان سر را بسوی اسمان بلند میکنند و اگر خالقی نباشد چرا قاطبه حیوانات از مرغ و ماهی و بهایم و دواب و حشرات الارض
و سباع و درندگان در سحر بیدار میشوند و هر یک بزبان تسبیح و تهلیل ذکر الهی می کنند خصوصا خروس از ابتدای سحر تا صبح و در همه اوقات
نماز بانگ میکند و مردم را مطلع میکرداند بنماز کردن در ظهر و عصر دیگر که ملهم کرده است حیوانات را که دشمن خود را بشناسند و از ان
گریزان باشند و در دفع کردن چاره جویند مثل عداوتی که گرگ با گوسفند و گربه با موش و شیر با روباه دارند که الهام کرده است
اکثر حیوانات ما نسی با ادم رام شوند و صاحب خود را بشناسند و مطیع ایشان شوند متحمل سختیهای بسیار کردند و تن در دهند
بخدمات و سختیهای فرزندان ادم بی انکه نفع و ضرری منظور داشته باشند و یا طالب مزد و اجرت و عوض باشند یا دانند که
خدمات ایشان برای کیست و فایده ان چیست بلکه مسخر کردانید بنی ادم حیوانات را و مطیع شدن ایشان در صنعت واحد
قدیمیست نمی بینی که بهایم و دواب خواه بزرگ و خواه کوچک چگونه منقاد طفلی می شوند که از عقب ایشان راه می روند و هر جا
ان طفل می ایستد چه میدانند که بایدش ایستاد و چه میدانند که این پسر است یا دختر و از کدام قبیله است پس هرگاه صاحب
خود را نمی بینند و رفیق خود که ان طفل باشند چرا نعره میزنند و هرگاه او را دیدند چرا ساکت میشوند و اسپ بصدای صاحبش می اید
و از عقب او میرود و سگ رفاقت با صاحبش میکند بلکه راههای بسیار و فرسنگهای بی شمار همراه او میاید و اگر بگوید برود و
بخواب میخوابد و سر از استان او بر نمیدارد و در راه خانه صاحب را میداند و از مسافتهای بعیده و راههای دور ایشان را به
برند باز میگردند و بمنزل اصلی خود معاودت مینمایند و پاس صاحب خود و گوسفندان و خانه او را میدارند که ملهم کرده است
کلنگان را که سرکرده و پاسبان داشته باشند که شب و روز محافظت یاران خود کنند و دیده بانی کنند دشمنان و صیادان
را و اگر کسی بر ایشان تاز دان کلنگان را خبر کنند که ملهم کرده است مگس عسل را که پادشاه داشته باشند مثل بنی ادم و پادشاهان
ایشان فرمان فرمائی کنند و قصاص نماید زنبور را از انکه بدی کنند و همچنین موران پادشاه داشته باشند و از الهام ملک علام
نباشند اطفال را که از رحم مادران می ایند چه میدانند که مادر کیست و شیر چیست و غذای ام است در ان مکان طالب غذا
شوند و لب برهم میزنند و چون پستان در دهان ایشان کذارند می فهمند و شیر میخورند و می مکند و شیر را می کشند که ملهم

کرده است

کرده است اسپ را که صاحب خود را پاس میدارد و اگر در خواب باشند بر سرش می ایستد و اگر دشمنی بر سر ادمی اید او را دفع
میکند و از مسافتهای بعیده احساس نماید و دزدان و راهزنان را شیهه کشد و نعره زند و سوار خود را بیدار و دست
بر زمین زند و او را اعلام کند و کبوتر را که اعلام کرده است ذکر خدا و یا هو کند بلغت فصیح و گربه چون چیزی خورد
از تعلیم کی دست و روی خود را می شوید و در حین قضای حاجت عذره خود را پنهان کند و سگ را که کفته است که
دزدان را بشناسد و اشنایان و بیگانگان را از هم فرق کند و از عقب کسان برود و مسافت بسیار طی کند و تعقیب
بسیار کشد و گوسفند را از گرگ نگیرد چرا گوسفند رحم دارد که از گرگ گرسنه بخورد با وجود انکه در نهایت جوع
و گرسنگی دو روز و سه روز میگذرانند چرا هر یکی را از افراد حیوانات تسلط و غلبه دارند بر ما دون خود و لیکن در پیش
جفت خود و فیل با ان بزرگی و شتر با ان ضخامت جثه چرا رام طفلی و مسخر اطفال می شوند و چرا احمال و اثقال بنی ادم را
بدوش میکشند و اطفال از کجا میدانند در هنگام کودکی نام خدا را به برند و چه میدانند که یا علی باید کفت و یا محمد کفت
و چرا سباع و درندگان سم ندارند و انانکه سم دارند چرا ناخن ندارند و مرغان چرا منقار دارند و سباع طیور
چرا منقار و مجلبهای برنده دارند و گردن شتر چرا دراز است و فیل چرا گردنش کوتاه است و عوض دستها که
چیزی باید بردارد خرطوم دارد و بینی که دم چرا مثل حیوانات چهار دست و پا داده نمیرود و هر یک از انواع حیوانات چرا
بخلاف یکدیگر الات برداشتن طعمه با ایشان است با انکه غذای خود را که مناسب ایشان است با ان الت
بردارند و بخورند و کی الهام کرده است بچه حیوانات را که از عقب مادران خود دوند و کبوتر و مرغان دانه در حلق
جوجه خود ریزند انسان از کجا دانست انواع صناعات را از بنائی و نجاری و نقاشی و حدادی و عمل خیاطی و
نساجی و غیره حرفتها و ساختن قلاع و خانها و کاریزها و حمام و کشتیها و بریدن کوهها و پیدا کردن آبها و
از کجا دانست که این را باید مصالح بریدن و تراشیدن و زراعت کردن و دباغی نمودن و آلات چه ساختن
و کلنگ و بیل باید از برای کندن زمین و بریدن سنگ و درخت و چوب و پیدا کردن نقره و طلا برای خرج کردن
و زر این ساختن و مس از برای ظروف مطعومات و مشروبات قرار دید و از کجا دانست که گیاهها خاصیت
دارند و شفای بعضی از امراض اند و انسان چه میدانست که کوهها معادن فلزاتند طلا و نقره و سرب و قلع
و مس و اهن و فولاد می باشند و بکار ایشان اید و طلا را که عزیز کرده و قیمت انرا زیاده از همه فلزات کرده
و از کجا دانستند که معادن قیر و نفط و مومیائی و طلق و زیبق و مردار سنگ و کبریت و گچ و اهک و زرنیخ
و مرمری باشند و بکار می اید و از کجا شناختند لعل و یاقوت و مرجان و الماس و فیروزه و زمرد و عقیق
و جزع یمانی و در و بلور و لاجورد و صنعت ساختن اینه و شیشه را چه میدانند که دریا معادن عنبر و مروارید

ومرجان است وپادزهر در شکم بز کوهی وچند از سنگ آبی هم میرسد ومشک از آهو وعنبر از زنبور وگاو آبی هم بهم میرسد
عطرها از گل وچوب اگر ودیگر اجزا دار کره وسمور وسنجاب وخز را کی دیده بودند در سابق که باید بتحصیل اینها نمودن ولباسها و
دواها وامتعه واقمشه وابریشم وکتان وپنبه ونقل نمودن عقاقیر از بلاد بعیده وسوار شدن بر مرکبان وساختن
زین ولجام وسوار شدن بر کشتیها وساختن اینها وغوص نمودن در بحار ومطلع شدن بر حرکات کواکب وشناختن
بروج واحکام نجوم وحکم کردن بر اوضاع ستاره ها وطلب ریاست وسلطنت وساختن خانه ها وعمارات ودکاکین
وکندن چاهها وقناتها ومزارع وجاری ساختن نهرها وساختن شهرها چرا اینهمه خلایق بیکدیگر شبیه نیستند ویک
از انسان بلباس وکلامی وزبانی وخوی وسیرتی وهیکلی وشکلی اینها همه را که فهم البته به تعلیم وتدبیر والهام
ملک قدیر است که انسان را آفریده فتبارک الله احسن الخالقین اما عقل تجویز میکند که خوف بخود انسان
وسایر مخلوقات به طبیعت بی شعور سکون شود که صاحب عقل رویت وتدبیر وفطانت وزیرکی وکیاست باشد
وفرق کند حق را از باطل وعلم را از جهل ونیک را از بد وسیاهی را از سفیدی وزشت را از خوب والعقد خبیر
نیست بلکه او را خالقی ومدبری وترتیب کننده هست که الهام کند انسان را باین صنایع وتدابیر وکمالات ٢
وایشان را بترتیب نسلاً بعد نسل وعقباً بعد عقب بدید آورد تا دنیا تمام شود دویم آنکه حق تعالی قدیم
ازلی است وابدی است وعدم بر او محال است همیشه بوده وخواهد بود در زمانی نبوده که نبود وباقیست ببقای
خود زیرا که اگر حادث باشد عدم وفنا بر او روا باشد هر آینه محتاج خواهد بود به چیزی دیگر وخالق دیگر پس واجب
الوجود وصانع عالم نخواهد بود وباید دانست که وجود او واجب ولازم ذات اوست ومحالست که از او
منفک شود جمیع عقول ارباب عقل ونحل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است وعجز
ونقص وفنا وزوال وحدث بر او محال است سیوم آنکه قادر ومختار است در آنکه هر چه خواهد کند وهیچ ممکن ٣
از تحت او بیرون نیست وچنان نیست که زیاده از آنچه آفریده نتواند آفرید وقادر بر ایجاد هر محال واگر خواهد
میتواند کرد با ضعاف آنچه آفریده است از آسمان وزمین وغیر اینها ایجاد میتواند کرد واعاده میتواند کرد و
زمانهای گذشته وقرون سابقه را می تواند برگرداند اگر خواهد در یک طرفة العین جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد
واعاده میتواند نمود آناً فآناً وآنچه کند باراده واختیار کند مجبور ومضطر وعاجز نیست در کارها وچنان نیست
که تاثیر او در اشیا بی دون اراده او باشد مانند سوختن آتش وهر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او
تعلق گیرد البته موجود می شود چنانچه حق فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
واین منافات ندارد با آنکه اراده حق سبحانه تعالی بامور قبیحه تعلق نگیرد ویک دلیل بر این مضامین آنست

که اتفاق کرده اند ارباب عقول بر احوالی مختلفه بر آنکه عجز ونقص بر صانع عالم روا نیست وچنین امری بدیهی است یا نظری که
در مقدمات نص را شبهه نیست چهارم آنکه خداوند عالمیان عالم است بهر معلومی وتغیر در علم او نیست وعلم او باشیاء پیش از
٤ وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها در ازل میدانسته آنچه تا ابدالآباد بهم رسد وجمیع اشیا مانند ذرات هوا
قطرات باران ودریاها وعدد حیوانات وموهای ایشان وعدد انفاس ومشی اقدام حیوانات ووزن آنها وطول وعرض
وعمق آسمانها وزمینها وریگهای روان وآنچه در ته دریاهاست وعدد حیوانات بحار ومثقال کوهها وعدد حبات واشجار و
درختان وبرگهای ایشان وعدد اثمار مورچگان وشمار ایشان وآنچه در بیابانها وکوهها قلعه های جبال وعدد کیلها وحساب
احطاب ومرغان وحشرات الارض وهوام ودرندگان ومردگان وزندگان وآنانکه خواهند آمد از آدم وافراد حیوانات وعدد
ستارگان آسمان وریگ بیابان وعدد صالحان واشقیا وبدکاران ومومن وکافر وغیره نزد علم او هویدا وظاهر است زیرا که
خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه وهر که باراده واختیار از روی حکمت چیزی آفریند البته بآن چیز وصفات وآثار آن علم
دارد وباندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد ودیگر آنکه مجرد است ونسبت مجرد بهمه چیز مساوی است ودیگر آنکه همه
ممکنات اثر وجود او بند علم آنها وجمیع کمالات آنها باو منتهی می شود وکسیکه همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد وجناب مقدس او
اشاره بهمه دلایل در سه کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر آیا نمیداند همه چیزها را
آنکسیکه همه چیزها آفریده است واوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف وکامل ورحمتش شامل بجمیع موجودات وحافظ وخالق و
مربی همه اوست وهمه را بمنتهای کمال او میرساند ودانا است بخفای امور وکسیکه اندک تاملی کند در غرایب صنع خالق عالم
در افلاک وماه وستارگان وحرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت وترتیب جمادات ونباتات ورسانیدن هر یک بحد کمال و
در تشریح بدنهای انسان وحیوانات وترکیب اعضای آنها بیکدیگر وآلات وادوات تغذیه وتنمیه وادراکات حواس خمس
ظاهره وباطنه وچندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند وکتابها در هر باب نوشته اند بعشر از اعشار آنها پی نبرده اند البته یقین
میداند که چنین خداوندی که هیچ امری بر او مخفی نیست واز هیچ کاری عاجز نیست وبر همه چیز قادر است وعلم او ازلی است
وابدیست هیچ غافل نمیشود وسهو وغلط وپشیمانی وفراموشی وجهل در او نمی باشد وخواب وبینکی ودلتنگی و
کلال وملال در او محالست زیرا که اینها همه عجز ونقص است واو کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و
٥ هر گاه عموم علم وقدرت وتنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبران واوصیای ایشان
علیهم السلام ثابت میشود وسایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود واحتیاج بدلایل عقلیه نیست پنجم آنکه حق تعالی
سمیع وبصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی است ودیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدن مثل گوش ودیدن
مثل چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود ومحتاج وممکن خواهد بود ودر کمال خود محتاج بغیر

عبادت و پرستیدن باشند چنانکه بت پرستان و کفار مکه اصنام را با خدا شریک کرده بودند و واسطه و شفیع میدانستند میان خالق
و خلق و بعضی به کواکب سبع سیاره و ستاره شعری میکردند و آنچه مسموع می شود فی الحال بعضی از اهل خطا و بعضی از مغربیان و سکان
سواحل دریای چین و جزایر سراندیب براهمه و غیره چنین نقل می کنند که عبادت اصنام میکنند و واسطه میدانند و بعضی
عبادت حیوانات و اشجار و جمادات را می کنند و این اقوال پوچ و این اعتقادات باطله بخبر دادن انبیا و ضرورت جمیع ادیان از اهل
کتاب ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم است که نظام عالم و وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت اله میسر نمی شود هر گاه دو کدخدا
در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی و دو رئیس در دهی باشند باعث اختلال اوضاع آنها گردد و چون تواند بود که اجزای
آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو خدا منتظم توانند شد بلکه باندک تامل معلوم می شود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای
آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و چنانکه عقل تجویز نمی کند که دو الله مدبر عالم باشند و محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و
اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم بر آید از مفتح آنکه عالم روحانیست تا منتهای آن که عالم جسمانی است همه را یک سلسله مرتبط منتظم بیند
و بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانکه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت تا ذره مخفی نیست که مثل این ارتباط
و التیام جز بوحدت صانع انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متیسر نیست سوش را انیقی منکشف گردد که با وجود
آنکه به تحقیق موجد همه یکیست جز محققان دانش و بینش که مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احدی نیست بواسطه آنکه
مصدر صوری مختلف بس متفاوت و متناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر می گردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن
هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمی تواند بود چنانکه مضمون
کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبینی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیه کافی است که ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب ○ و از تحقیقات سابقه معلوم شد که
با آنکه وجود بدیهی و فطریست وحدت آن نیز بدیهی و فطریست و همگی رو به یک خدا دارند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی و رفعت
و ذکر ثنویه مبداء اصل را یکی میدانند و می گویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از و بهم رسید و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار
قدیم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تامل نمایند اذعان بوحدت می نمایند برهان واضح ایشان زاهر جاهل که بشنوند بطلان آنها را بالبدیهه میدانند
و لهذا حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوات و السلام فرموده است که اگر خدای دیگر می بود باید که کتابها و رسولان او به نزد ما بیایند و این
برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید که قادر بر کمال و فیاض مطلق باشند هر گاه یک خدای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت
عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر می بود می بایست پیغمبری برای شناسانیدن و عبادت خود بفرستد
و خود را بما شناساند که من چه صفت دارم و مرا بچه نام یاد کنید و کدام عبادت از برای من بکنید و اوامر من کدامست و نواهی من چه
چیز است پس او قادر نیست بر فرستادن رسول و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست در این مطلب دلایل بسیار است و اما بیان کفار و جمادی چند اند که نفع و ضرر ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که
مقهور و مغلوب قادر مطلق اند و مستحق عبادت نیستند و از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشند و نفی آن ضروری
دین اسلام است بحث دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی و منزلی و تخت گاهی و مجلسی نشیمن

ودار الملک

ودار الملک معینی و خلوتخانه و موضع معینی نیست که محل نشستن او باشند زیرا که اینها لوازم جسم است باید دانست هر که موجود است
یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه
یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و محیط باشد بر همه اشیا نه بر عکس و حقیقت بسیط مطلق است
و او را جزوی نیست که اگر جزوی داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود
بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی و حرکت و سکون زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که
جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و از این جهت در مکان معین و جهت نیست زیرا که هر که در مکان و جهت و سمت و طرف است
یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال این از مکانی بمکانی یا از محلی بمحل بر و محال است زیرا که
هر گاه چنین باشند می باید خدا جسم باشد و این عین کفر و زندقه است بحث سیوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه خود فرموده است که
لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و صفات با او شریک باشند و ضدی
ندارد که با او معارضه تواند کرد چنانچه مجوس میگویند که اهرمن از اندیشه یزدان بهم رسید و از کوراخ عالم نظر به یزدان کرد و بر جاه و جلال
و منزلت او حسد برد و با هم جنگ کردند و یزدان ملایکه را آفرید که لشکر وی باشند و اهرمن شیاطین را با هم مدتی جنگ کردند و او شمشیر
خود را اهرمن در نزد دماه بگرو گذارده است و صلح کردند که بعد از مدتی معین اهرمن از عالم بیرون رود و از این قسم زندقها بسیار گفته اند و
ایضا در آفریدن معینی و یاوری ندارد و مخلوقات را بدون ماده آفریده است و آنچه بعضی از حکما و جهال صوفیه و بعضی از
غلات میگویند کفر است و خالق همه چیز از دنیا و ما فیها او است بغیر افعال بندگان بحث چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست
و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی
وارد شده است و آنچه توهم میکنند که بر خلاف این احادیث وارد شده متاول است یا ادراک بدیده دل چنانچه حضرت
امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام فرموده اند نه بینند او را دیده ها بمشاهده و دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقت های
ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خدا و ندعالمیان را بغیر از وی کسی نمیداند و پی نبرده است و نخواهد برد و
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده است و فرموده است ما عرفناک
حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا آنچه سزاوار شناختن تو است و ما عبدناک حق عبادتک و پرستش و بندگی
نکرده ایم ترا چنانکه سزاوار عبادت و پرستیدن تو است حق تعالی نیز فرموده است و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه
نکرده اند خدا را و تعظیم نکرده اند چنانکه سزاوار است و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
یعنی ادراک نمیکند و در نمی یابد او را دیده ها و او ادراک میکند و در می یابد دیده ها را و در تفسیر این آیه وارد شده است که دیده
دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و آیه کریمه لن ترانی در جواب حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و بنی اسرائیل ظاهر است
که نفی تابید است و ایضا اکثر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه
نیز او را ادراک نتوان کرد مانند وهم و خیال و آنچه جهال صوفیه و سنیان ملعون میگویند که بعضی از ایشان و بزرگان این طایفه
خدا را دیده اند و با سمان رفته اند و با او صحبت داشته اند بر عاقل متفطن ظاهر است که محض حماقت و لفاظی است و دروغ است
تعالی عن ذلک بحث پنجم آنست که جناب قدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان

دعوات و تنگی و دلتنگی و واماندگی و ذلت و الم و درد و بیماری و عجز و ناتوانی و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل جمیع مقوله از مقولات نه گونه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از همه اینها مبراست و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از و منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث می‌گوید صفت ناقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات نیست و صفت فعل است حادث می‌تواند بود مانند خالق و رزاق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبود و الا باید عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشند و این صفات کمال حقیقی نیست که از عدم آن نقص و عجز لازم آید بلکه آنچه از صفات کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و او قدیم است هرگز حق تعالی منفک از آن نبوده و گاه باشد که در و لم صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید درین روز بوده باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و عجز زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او و خواجه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف باشد و بضد آن موصوف نتواند بود اما مثل اول علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلق موصوف نخواهد بود و همچنین قدرت جناب حقیقی قادر بر همه ممکن هست و عجز را بهیچ وجه نسبت باو نتوان داد و اما مثل خالق که می‌توان گفت که هفت آسمان را آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او نیست و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و جزئیت بخشش و اختلاف در قابلیت ماده مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل او خواهد بود بکلی مصالح کل بلا تشبیه از باب باران رحمت که می‌بارد و همه بیک نحو می‌بارد و اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل می‌روید و در یک زمین خار بمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و نباتات و در یک زمین انهار و انهار بعمل آورد و در یک خانه را آبادان میکند و دیگری را ویران همه از یک باران است بیت هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

نهم آنست که جناب اقدس الهی را نامهای مقدسش بسیار است چنانکه فرموده وَلِلّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید او را بآن نامها و نامها بسیار در آیات و اخبار و ادعیه واقع شده و احوط آنست که خدا را بغیر نامهایی که در احادیث و قرآن مجید وارد شده نخوانند حق آنست که نامهای خدا غیر خداند مخلوق‌اند و حادث‌اند و بعضی از شیعیان ملعون قائل شده اند که نامهای حق سبحانه و تعالی عین ذات اوست و این سخن هذیان شنیعه است و در اخبار وارد شده است که هرکه باین قول قائل شود کافر است و هرکه عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هرکه عبادت نام و معنی کند هر دو را با خدا شریک قرار داده است و هرکه عبادت کند ذاتی را که نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیکتائی پرستیده است و بعضی از امامان گمراهان اهل سنت اسم چند وضع کرده که خدا را باین نامها می‌توان خواند مثل مطیع و عارف و عاقل این محض کفر است دهم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد

اثنین

اثنین محالست چنانکه نصاری میگویند که عیسی روح خداست و جسمش آدم و متحد شده با عیسی و حلول نیز بر وی روا نیست و او را زن و فرزند نمی‌باشد و ثالث ثلثه که ملکانیه عیسویان میگویند که خدا در مریم حلول کرد و عیسی از و بهم رسید همه کفر است و عجز و نقص حقیقی است و آنچه بعضی از سفهاء صوفیه میگویند در معنی اتحاد دلیل می‌آورند که حق تعالی عین دریاست و خلق قطره و آفتاب و ذره را دلیل می‌آورند این زندقه است بلکه معنی اتحاد را نمی‌فهمند و اینکه می‌گویند که ماهیات امور ممکنه اعتباریه اند و عارضی است حق شده اند خدا در عارف حلول میکند یا در او حلول می‌کند و یا او متحد می‌شود و اقوال غلات است که خدا در اینها حلول میکند و غالیان شیعه که می‌گویند حق تعالی در رسول و ائمه علیهم السلام حلول کرده است و با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از ایشان تبرای کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل ایشان نموده اند و بعضی را حضرت امیر کل امیر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به آتش هلاک کرد و اصحاب عبد الله بن سبا از نصیریان را فرمودند تا بقتل رسانیدند

هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس الهی است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را بر عرف حکما بر چند معنی اطلاق می‌کنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی وجودش ابتدای دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و بر این معنی اجماع مسلمانان بلکه جمیع ادیان است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب بیست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هرکه قائل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است فصل سیوم در بیان صفات ثبوتیه متعلق بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است مبحث اول آنکه مذهب طایفه امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و عقل تصدیق بخوبی آن فعل کند و قبیح آنست که اگر قادر بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و عقل تصدیق آن فعل به بدی کند و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن و قبحی می‌باشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میگردد و این جهت را گاه هست که بدیهه عقل همه کس می‌فهمند مانند نیکی راست گفتن که نفع رساند و قباحت دروغ گفتن که ضرر رساند و گاه هست که بنظر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح اینها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول از فهم اینها عاجز است و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح اینها میدانند مثل حسن روزه آخر ماه رمضان و قبح روزه اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت می‌گویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است و عقل را کاری نیست هرچه را شارع امر کرد حسن می‌شود هرچه را نهی از آن کرد قبیح می‌شود پس باعتقاد ایشان اگر مردم را امر بزنا می‌کرد حسن می‌شد و اگر نهی از نماز می‌کرد قبیح می‌شد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار ظاهر است پس عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آنکه عقل می‌یابد که حق سبحانه و تعالی عادل است و آنکه ظلم بر او محال است و بظلم ظالم راضی نیست زیرا که اگر ظالم باشد عقل تصدیق می‌کند بر ذم ظالم و افعال او و تصدیق بر مدح او نمی‌کند مبحث دویم آنکه صانع عالم قبیح نمی‌کند و قبیح بر او محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست و یا قادر بر ترک آن فعل نیست و یا محتاج بآن فعل قبیح و یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد و اما به عبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل لازم می‌آید بنا بر دویم عجز و

غلات

غالی

فصل سیوم در بیان صفات ثبوتیه متعلق بافعال خدا

در بیان آنکه حسن و قبح عقلی است و اشاعره قبح را ...

خود را و ما ایشان را مکلف سازد بعبادت تا مستوجب رضای الهی شوند و این نیز از برای ما نیافرید که نفع از ایشان بما رسد یا دفع ضرری
از ما بکنند بلکه ایشان را آفریده تا نفع بایشان رساند و ایشان را در جنت نعیم ابدی دهد و در دنیا هر چه مصلحت در آفریدن ایشان دانست
آفرید تا معنی آیه کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ بعمل آید یعنی نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای
بندگی و ما در اینجا بمعنی حصر است و غرض از آفرینش ایشان که نفعش به بندها راجع شود **و دیگر آنکه** آدمی در مقام رضا و تسلیم میباید
درآید و اعتراض بر افعال الهی نکند منجر بکفر میشود و نگوید که اگر حق تعالی ما را غنی میکرد بهتر بود و اگر فرزند ما را نمیمیرانید بهتر بود و فلان
چرا فقیر است و فلان چرا مالدار است و از خدا راضی نیستم که چنین قسمت من کرد و من چرا چیز ندارم و این کارها چرا ساخته نشود و فلان
کس اگر ده سال دیگر زنده میبود خوب بود اگر اینها را از خدا میدانی پس خدا حکیم است و حکیم غلط نمیکند و اگر از خدا نمیدانی بخدا کافر
شدی **و از ائمه طاهرین** صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که اگر جمعی خداوند عالمیان را به یگانگی بپرستند و عبادت کنند از نماز و روزه
و حج و عمره و زکوة بجا آورند و با همه خوبیها چیزی را که خدا و رسول کرده باشند بگویند که اگر چنین نمیکردند بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد
در دل داشته باشند هر چند بزبان نیاورند مشرک و کافر میشوند یعنی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمیآورند
و در زمره مومنان داخل نمیشوند تا ترا حاکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود و تو هر حکم کنی ایشان راضی باشند
و اصلا از سخن و حکم تو دلگیر نشوند و گردن نهند حکم ترا گردن نهادن نیکو **و از مهم** اعتقادات مومن آنست که راضی شود
بقضای الهی و صبر نمایند در بلاها **و در حدیث صحیح** از حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة و السلام که صبر نمودن و از حق تعالی راضی — وارد شده
بودن سر همه عبادات است هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر کند و خشنود باشد از حق تعالی در هر چیزی که بر سر او آید خواه محبوب او باشد و — بدل عبادات است ۳
خواه مکروه او البته خدا اجر او را در آن کند در دنیا و در عقبی **و از حضرت امام جعفر صادق** منقولست که داناترین مردم بحق تعالی
کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی **و ایضا** در حدیث صحیح از آن حضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت
موسی بن عمران علی نبینا و علیهم السلام که نزد من هیچ چیز و هیچ خلقی محبوبتر از بنده مومن نیست و هر چه میکنم با او خیر او در آنست
پس میباید که صبر کند بر بلاهای من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضای من تا من او را در زمره صدیقان داخل کنم و هر گاه بآن عمل
نماید عمل بخدمت باشند بحق آنچه من از او طلب کرده ام و طاعت بخدمت باشند امر مرا **و از آن حضرت** بطریق صحیح وارد شده است که تعجب
دارم از حال مومن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او میآورد خیر او در آنست اگر او را بمقراض ریزه ریزه کنند خیر او در آنست و
اگر پادشاه کنند خیر او در آنست **و از آن حضرت** منقولست که هرگز سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را که واقع — سنده بود
شده نمیفرمود که اگر غیر این بود بهتر میبود **و فرمود** که من ضامنم که هر که در خاطر او در دعا بجز رضا بقضا بر دعا نیابد تکلیف مستجاب
شود بلکه اگر دعا نکند حق سبحانه و تعالی آنچه خیر اوست نزد او میآورد **چنانکه** در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد
شده است که هر که رد کند آنچه محبوب الهی است از عبادت و صبر و رضا و افعال آنها حق سبحانه و تعالی نیز رد کند آنچه محبوب او است
در دنیا و عقبی و هر که پناه بحق سبحانه جلت اسمه برد حق جل علا او را در پناه خود دارد و کسی در حمایت او باشد اگر عالم سرنگون شود باو
ضرری نمیرسد **و دیگر آنچه** بنده را ضرور است بعد از معرفت الله تعالی اعتقاد داشتن و واجب است ایمان بآن قضا و قدر است
و دین بر دو نوع است قضای حتمی و غیر حتمی و اشاعره بقضای حتمی قائلند و معتزله بنده را مستقل میدانند در اعمال و توفیق الهی

را داخل نمیدانند

دربیان قضا و قدر

را داخل نمیدانند **و اخبار بسیار** در تکفیر اشاعره واقع شده چون ایشان بجبر قایلند و جبر باطل است و تفویض که اختیار محض است این
نیز باطل است لیکن واسطه میان هر دو حق است یا آنکه فعل خیر از بنده است و توفیق از خدا تعالی و شر از بنده است و سلب توفیق از
خدا تعالی و قبل از این اشاره بآن شده **فصل چهارم** در اینها مقدمه قضا و قدر اند **اخبار بسیار** واقع شده که قضا و قدر عبارتست از علم
الهی در آنچه تعلق بافعال مکلفان دارد و هر چه بنده را در آن دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی و مردن و امثال اینها
بقضای حتمی و نهی بسیار وارد شده است که در این باب غور مکنید چون معانی دقیق است و فرق میان قضا و امضا آنست که اول
حق تعالی میفرماید مرض یا موت را و ممکن است که به تصدقات یا خیرات بر طرف شود بزودی و اگر بکند کاری که سبب رفع قضا کند
مقدر میشود مرض یا موت و در اینصورت بسیار مشکل است اما ممکن است و اگر بکند در دفع به تضرعات و تصدقات امضا میشود و
درین مرتبه نادر است که مندفع شود و لیکن امکان دارد مثل آنکه ابتدای بیماری دفع آن بزودی ممکن است بتصدق امساک و چون قصد
و امساک نکردند و بیماری مستحکم شد مشکل میشود و چون محتضر شد مشکل تر **و اعتقاد ابن بابویه رحمه الله** در قضا و قدر آنست که
این عبارتست از علم الهی و علم الهی علت آن فعل نمیشود **چنانچه علم منجم بکسوف** سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف میشود منجم
میداند که میشود و این معنی در کتب حق تصریح نموده است خصوصا در کتاب توحید و احادیث بسیار در قضا و قدر و امضا و
اراده و مشیت و لیکن از مجموع اخباری که ذکر کرده است ظاهر میشود آنچه بیان کردیم لیکن همین بس است مومن را که لا جبر
و لا تفویض و لکن امر بین الامرین و حقیقت قضا و قدر را اگر ندانند بر او حرفی نیست و از او نخواهند پرسید که چرا نمیدانی
و در قضا و قدر تغیر بسیار واقع میشود و این ضروری دین شیعه است و منع نموده اند ائمه علیهم السلام از آنکه بگویند آنچه مقدر
شده است خواهد شد زیرا که بسیاری از امور تغیر مییابد بدعا و امیکه بحد امضا نرسد مثل آنکه از بیمار و صحیح بصدقه و توبه
بلاها و مرگ مفاجات و طاعون و اجلهائیکه باصطلاح عوام معلق میگویند و غرق و هدم و حرق و بیرون شدن و غیره مصایب
دفع میشود هر چند بلا بزرگ و عظیم باشد و عمرها کم و زیاد میشود بسبب قطع رحم و صله رحم و فقیر و غنی بر عکس میشوند بسبب اعمال
خوب و بد و بسیار دخیل است در این مراتب تلاوت قرآن و خواندن تعقیب و ادعیه ماثوره و تسبیحات اربعه و اوراد و باز گشت
نمودن از معاصی و آنچه جهال شیعیان و قاطبه سنیان میگویند که آنچه در پیشانی بنی آدم نوشته اند میشود و بر نمیگردد تمام غلط
و محض ارتداد و زندقه است و خلاف اجماع شیعه است و اگر چنین باشند باز جبر لازم میآید و کافر در پیشانی او کفر نوشته باشند
از چه مسلمان میشود و بسیار میبینیم که غنی فقیر میشود و بیمار صحیح میشود و از آنکه ایمان ضعیف دارند مرتد میشوند و فاسق
صالح شود **و ایضا** عوام الناس این را میگویند که شدنی میشود و خواهد شد معنی این را نفهمیده اند که چه میگویند و در این باب نقل
بسیار است که آنچه خدا خواهد میشود کدام است و آنچه نخواهد نمیشود و مؤید این است حدیثی که خاصه و عامه روایت کرده اند که
شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا که این سفر

کردیم بواسطه اهل شام که لشکر صفین رفت آیا بقضا و قدر الهی بود آنحضرت فرمودند بلی ای شیخ والله که بر بلندی بالا نرفتیم و
بر نشیبی بزیر نرفتیم مگر آنکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق تعالی مزد ما را ابد بدهد و چون مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم
در استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ تو گمان کردی که قضائیست لازم و قدریست
واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر فایده ندارد نشنیده باشد وعده و وعید الهی و کسیکه بد کند
او را ملامت نتوان کرد و کسیکه خوب کند او را مدح نتوان کرد بر این سخن گفتار دلی خواهد بود علامت و بدکاران را
بود بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و گفتگوی قدریه این امت است ای شیخ حق سبحانه و تعالی
اختیاری داد بنده را و تکلیف نمود و نهی کرد و تحذیر نمود بانکه عبادتی ثواب بسیار رسید و کسی را مجبور نکرده است
که بی اختیار عصیان او بکند یا بی اختیار اطاعت او بکند و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو هست باطل نیافریده
است این گمان آن جماعت است که کافر شدند و ویل از برای آن جماعت است که کافر شده اند پس شیخ بر خواست و شعری
چند در مدح آنحضرت خواند و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت
یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدام است که ما را هر جا بر بلندی و نشیبی نرفتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمودند که آن امر و حکم الهی است
که فرموده بود که ما باین جهاد رویم و نمی بینی که حق تعالی فرموده است وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ یعنی پروردگار تو
حکم فرموده است که عبادت مکنید مگر او را الی آخر الحدیث و این مثل مشهور است میان عوام الناس که می گویند خدا چشم
بنده داده و چاه هم داده است و خبر کرده است که بچاه نیفتد پس اگر بچاه افتد خدا را چه تقصیر باشد و علم در اینجا سبب
علت افتادن در چاه نیست و دیگر از جمله متمم معرفت باری تعالی دانست که مومن اعتقاد کند که حق تعالی هدایت فرموده است
بسعادت ابدی و بدلالت راه حق سرفراز ساخته بنی آدم را و مثل حشرات الارض و سایر حیوانات رها نکرده که هر چه خواهند
بکنند و گردند و نیک و بد را تمیز نکنند پس سعادت و شقاوت و راه کفر و ایمان و بدی و خوبی طاعت و معصیت و امر و نهی و
بشارت و انذار و ثواب و عقاب را بانسان نمود بارشاد و هدایت و خبر انبیای عظام و اوصیای کرام و انسان را از عالمین فرمود
و اختیار داد که از این دو راه هر کدام راه که خواهند بروند بدلیل آیه کریمه إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا
كَفُورًا و دیگر آیه کریمه وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ بلکه اهتمام بسیار فرموده است در اطاعت و فرمان برداری
و ایمان و ترک استکبار و کفر و چون هدایت از جمله الطاف الهی است علمای امامیه و بزرگان شیعه بلکه جمهور مومنان این را واجب
میدانند بر حق تعالی چون بندگان را از جهت بندگی نزدیک سازد لازم است که بفرماید و الا غرض الهی بفعل نخواهد آمد و ایجاد خلق
عبث و بیفایده خواهد بود پس لشکر او بواسطه مرشد کامل که انبیا و رسل و ائمه و جانشینان سایر پیغمبران راه نمائی نموده
و همچنین دستگیری ما با علمای و پیشوایان دین که خلیفه های ائمه علیهم الصلوة و السلام اند بصراط مستقیم حق و هدایت و دلالت

فرموده تا از تیه ضلالت و غوایت نجات یابند و ایشان را امر بخوبیها نموده و در آن صله و انعامات و مثوبات مقرر فرموده و
تحذیر نهی از بدیها نموده و در مقابل آن خواری و عذابها تعیین کرده تا مثل کوران و حیرانان نباشند و او را بشناسند و آزاد
شوند از عذاب الیم جهنم و آشنا شوند با خاصان درگاه او و بسبب حق عزت و معرفت او راه یابند و معامله از مانده گان با
ایشان کرده و اگر میخواست همه کس را مومن می آفرید چنانچه فرموده است وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا
یعنی اگر حق سبحانه و تعالی میخواست بجبر بندگان را هدایت نماید میتوانست کرد که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است
که باختیار خود حق را اختیار نمایند تا معنی مطیع بعمل آید و مستحق ثواب شوند و اختیار معصیت نمایند تا مستحق عقاب شوند و این
منوط و مربوط بعقل گردانید که ممیز باشد میان هدایت و ضلالت و حق و باطل و کامل گردانید مکلف را بعقل پس مجنون و طفل را
تکلیف نفرمود که قابلیت خطاب و فهم تکلیف نداشتند و مراد از عقل عقلی است که مدار تکلیف بر آنست و غالب اوقات قریب
به بلوغ تمام می شود و پاره ازان بتجربه ها زیاده می شود و بیشترش به تحصیل علم یا عمل زیاده می شود که مرتبه روح مقدس می شود
از حجاب الهی جایز میگردد و بیان حقایق اشیاء کما هی ادراک می تواند کرد و این عقل الهی است که آفریننده عقل در آدم
آدمی جای داده و اکثر علما بر آنند که عقل نفس ناطقه است یا مراتب نفس است یا جوهریست مجرد بمنزله وزیر نفس است
بحسب مراتبی که دارد اسامی آن مختلف می شود و روح نیز بسبب آن کامل می شود و انواع مراتب او چهار است اما در مرتبه
اول آن را عقل هیولانی می نامند و آن مرتبه قابلیت محض است که هیچ کمال علمی او را بالفعل نگردیده و عقل هیولانی که
قبل از بلوغ دارد محض قابلیت است و بعد از آن عقل بالملکه است بتدریج بسبب کمالات عقل مستفاد می شود و بعد از آن عقل
بالفعل است و همچنین اول مراتب عقل در عمل نفس است اما مرتبه اول حالتی است که جنین را می باشد در ابتدای تعلق نفس با و
که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول آنها است و این مرتبه را یا نفس ناطقه را در این مرتبه عقل هیولانی می نامند مرتبه دویم آنست
که تصورات و تصدیقات بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا بحدس از بدیهیات به نظریات منتقل شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه
عقل بالملکه می نامند مرتبه سیوم آنست که معقولات نظریه برای او حاصل شود اما همگی مستحضر نباشند و چون خواهد آنها را حاضر
تواند کرد و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل بالفعل می گویند مرتبه چهارم آنست که معقولات همه نزد او حاضر می باشند و او را
اتصالی بمبادی عالیه و الواح سماویه بهم رسیده باشد که مطالعه امور را از آنجا تواند کرد و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل
مستفاد و قوت قدسیه می گویند و بعضی آیه کریمه يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ را باین مرتبه تفسیر کرده اند
و بعضی روایات نیز باین وارد است و جمعی تأیید بروح القدس را باین معنی تأویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیا
و اوصیاست صلوات الله علیهم اجمعین و قوت عملیه نیز بچهار قسم منقسم می شود در عقل اول آنست که ظاهر خود را بمتابعت شریعت
حقه و آداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیر آنها پاکیزه گردانند دویم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات دنیه

و توبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگری ترک توبه از کبیره و باز کبیره است چون بدقیقه دویم میرسد چهار کبیره می شود
و چون بدقیقه سیوم میرسد هشت کبیره می شود و چون بدقیقه چهارم میرسد شانزده کبیره می شود و در دقیقه پنجم سی و دو کبیره
می شود و در دقیقه ششم شصت و چهار کبیره می شود و علی هذا القیاس مضاعف می شود چون یک شبانه روز بگذرد اگر عدد
از عدد برگ درختان و ریگ بیابان و موج دریاها و ستارگان آسمان بیشتر می شود بلکه اگر جای این آسمانها و زمینها
پر از ریگ روان باشند در شبانه روزی آن قدر مضاعف می شود و اگر کسی خواهد حساب گناهان همه روز خود بکند نمی تواند کرد اضعاف
و قسمیکه در تضاعف باشند بغیر از حق تعالی کسی دیگر حساب این را نمی داند و وای صد وای اگر حساب این شب و روز گناه نکند
آن ان کامل است فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی این جماعت خدا بفضل خود مبدل میسازد
بدیهای ایشانرا به نیکی ها یعنی که از نامه اعمال ایشان گناهان غیر متناهی محو می شود و بعوض هر گناه اضعاف آن از حسنات
نوشته میشود خصوص جمعی که توبه ایشان بسبب توبه دیگران باشد بلکه برای این جماعت باعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات
نوشته میشود و حساب نعمتهای الهی بر بندگان با اضعاف مضاعف از این بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی میفرماید است
وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار ۞ یعنی اگر خواهید که در
مقام تعداد نعمت الهی در آئید احصای او نمیتوانید کردن بدرستیکه آدمی بسیار ستم کننده است بر نفس خود که شکر
حقیقی معبود را بجا نمی آورد که بازای هر شکر غیر متناهی از نعمت بر او مضاعف گردد و بسیار کافر نعمت است که هر چند او
احسان میکنیم نمی فهمد اگر فهمید آن نعمت است بدیگران نسبت میدهد و اگر نسبت بحق دهد در برابر آنها مخالفت و کفران
میکنند بدانکه ایدک الله تعالی که هر کس از نوع انسان که از ابتدای عدم بصحرای وجود آمده بغیر از انبیا و اوصیا و ائمه هدی
و ملائکه مقربین صلوات الله علیهم اجمعین میان خود و خدا گناه کار اند و البته از ایشان عمل ناشایسته سرزده است که مقصر
و مجرم اند لهذا باز مقربان درگاه احدیت و محرمان بارگاه صمدیت با وجود عصمت و تقدس ذات خود را در معرض گناهکاران
و خطا پیشگان در آورده اند تنبیها للقوم و از اکثر احادیث و ادعیه ماثوره کلام اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم ظاهر است
هر گاه ایشان خود را صاحب گناه دانند پس ببین که حال ما اشقیا چون است رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو و آنکس
که گنه نکرد چون زیست بگو من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو و جناب اقدس الهی باب توبه رحمت
خود را گشاده است بر بندگان بی حاجب و دربان و ساحت دستگاه انابت و بازگشت را وسعت عظیم داده است که از ابتدای انابت
تکلیف تا وقتی که جان بحلقوم برسد و معامله امور آخرت مشاهده شود بازگشت می توان کرد و از ایشان مجرا است بجو بلکه قلم
عفو بر جرایم عصیان گناهکاران میکشد و چون مردن امر لیست لازم بر همه افراد ذی حیوة خصوصا انسان بمقتضای
کل نفس ذائقة الموت پس باید که از گناهان خود نادم و پشیمان گشته رو بدرگاه پروردگار خود آورد و من بعد مرتکب
صغایر و کبایر و مناهی و معاصی نگردد اگر کرده امر آن نخواهد بلکه فرض عین است بر مرد و زن و از جمله واجبات
فوریه است تا در آن نشاه در سلک سالکان راه حقیقت و شایستگان و نیکان در آید و در حدیث صحیح وارد است

التائب من الذنب کمن لا ذنب له و گناه هر چند که بزرگ است کرم الهی عظیم تر است باید که مایوس نشوند و از زیاد
گناه بسیار است و ابن عباس گفته که تعداد گناه به هفتصد میرسد و گناهان بر دو قسم اند صغیره و کبیره اما نزد فقیر همه کبیره است
چون گناه نافرمانی و خلاف رضای الهی است نهایت آنکه چون بعضی از گناهان بزرگ است نسبت به بعضی مثل کشتن آدمی و
زخم زدن و زنا کردن و بوسیدن پس قدری از گناهان را در مقام تعداد درمی آوردم تا مومنان متذکر و آگاه و از خواب غفلت
بیدار شوند و زود بازگشت نمایند عصمنا الله وایاکم من الخطاء والعصیان وهدانا الله من الضلالة
والطغیان وحفظنا الله من وساوس الشیطان بمحمد و آله امناء الرحمن بدانکه اعظم گناهان
در بیان [illegible] کبیره
شرک است بخداوند عالمیان و آن بر دو قسم است جلی و خفی و جلی عبارتست از پرستیدن اصنام و بتان از سنگ و طلا و
چوب و آنها را واسطه و شفیع میان خدا و خلق دانستن و دیگر عبادت آتش است و آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر اربعه و
درختان و دیگر بعضی از ائمه علیهم الصلوة والسلام را پسر خدا دانستن و عزیر و عیسی را پسر خدا دانستن و عیسی و مریم را علیهم السلام
را شریک دانستن و دیگر آنانیکه از افراد بشر دعوی خدایی کنند و پرستیدن خلق ایشانرا و یا باتحاد و حلول قایل شوند و همچنین
پرستیدن گاو و گوسفند و کرکس و سایر حیوانات و دغدغه عظیم می شود در دوست داشتن آدمی حیوانات را نه بعنوان پرستیدن
که باصطلاح اجامره و اوباش نگاه داشتن و دوست داشتن اکثر حیوانات را برای جنگ عشق بازی میکنند زیرا که
در حدیث معتبر وارد شده است که اگر در دنیا کسی را دوست داشته باشی حق تعالی ترا با آن محشور گرداند و احتیاط عظیم
میشود از کبوتر پرانی و خروس و گاو و گوسفند جنگ و کرک دوانی و امثال اینها که بر سر آنها مفسده های عظیم میکنند و خونها
واقع می شود و گروه ها می بندند و جرمها و گمان دارم که عشق بازی با زنان و پسران مردم کردن از شرک انجام است مثل اعتقاد بعضی
از جهال صوفیه که از مجاز به حقیقت میگویند میرود در عاشقی با زنان و پسران و خوبرویان که در آن صنع الهی را می بینند
و تفکر در خلقت او می کنند و خیالهای فاسده در خاطر ایشان می گذرد بلکه اولی و احوط ترک است هر گاه در بند
که به مهلکه معصیت می افتند و استاد فقیر رحمه الله می فرمودند که آنانکه ملاحظه مصنوعات الهی میکنند در خوبان و میگویند
بسی دروغ میگویند چرا که در خلقت بدرویان و مشوهان و معیوبان ملاحظه نمی کنند و در آنانکه ناقص الخلقه از اول الخلقه اند
متفکر نمی شوند چرا شتر و شیر و فیل و سیاه و حبشی را نمی بینند که غرایب صنعت در او بیشتر بکار رفته و علی هذا القیاس
و شرک خفی عبارتست از ریا و خود نمائی کردن و عبادت کردن که مردم او را خوب دانند و عمل خود را بمردمان بنمایند و یا
کاری کنند و خیراتی نمایند و صدقه دهند و انعامی کنند و صله کنند از برای اعتبار بمردمان اظهار کنند که ما فلان کار را
کرده ایم و یا منت بگذارند بر کسانیکه صدقه و جیب یا لیف باشان میدهند و از انواع ریاست عجب نمودن و بخود نازیدن و بالیدن
بعبادت و کارهای خوب خود و یا شفاعت مغرور شدن و از اقسام ریا سمعه است که عملهای خوب خود را بمردمان بشنوانند
که نیخ نماز را بسیار دراز میکند و در ایام افطار می نماید یا در شب بسیار مجادله می نماید یا قرآن را با آهنگ نغمه و مقام مثل جهال قاریان
و بعمله موتی میخواند که مردم بشنوند بگویند که فلان شخص خوب میخواند و قسم شرک بلکه تالی کفر است یا بزرگی و عظمت خدا در رای

خدا منازعه کردن و با خدا خود را انباز کرداندن **تجبر و تکبر است** که اکثر ارذال الناس و سفله و خران این فساد دارند و بر خود می بالند
و می نازند و فخر و مباهات میکنند اهل بالنسب و یا مال و جاه و منصب و حکومت و ریاست و زیادتی کردنست بر مردمان بحسب زور
و قوت قبیله و خدم و حشم و یا بزرگیت خود سرفرازی نمودن و نخوت و غرور و باد بروت بر خود قرار دادن و ملکه خود کردن
و همچنین التفات بفقرا و صله رحم بیچاره نه نمودن و جواب سلام نه دادن و خود را از همه کس برتر دانستن است اینها همه صفت ابلیس ملعونست
که در اول استکبار کرد لاجرم ایشان نیز متابعت مولای خود مینمایند و میروند بجایی که او خواهد رفت **و از همتم است** که
از راه فخر و مباهات بگویند که ما پسر فلانیم مثل ما کیست در عالم و ما به از فلان کسیم و چرا ما را امیرزاده و فلان اقا چرا نگفتند و تعریف
ما را چرا کم نوشته اند و فلان کس در عرصه ان نیست که هم سر من باشند و یا مثل من باشند و جد من فلان کیدی بود و من از و فهمیده ترم
و در استقلال جهان باشند که اگر بیچاره را برابر او برند زبره لکاف نفخ در مجاورات خشم برهم نهند و جوغ زنند و در هنگام
خود را مانند فرعون و نمرود شمارند و در راه رفتن خرامند و نازند **آیه کریمه** مختالا فخورا بر ایشان وارد باشد و در زمره جبابره محشور
کسی را شناسای ببند **دیگر** از کبر و نخوت استیلا و غلبه است و ستم کردن بر ضعیفان و بیچارگان و گرفتن مالهای ایشان بعنف و تعدی و غصب مال
مردم نمودن بحیله و بهانه باقی و مطالبات و اجارات حرام باغات و املاکات و خانهای ایشان را متصرف شدن و یا بدون بهانه بناحق
گرفتن اموال مسلمانان بهر نحو که باشند و از انکه زیادتی کنند و غارت نمایند خانهای را و اسیر نمودن زنان و فرزندان مسلمانان و بقید بندگی در
آوردن ایشان **دیگر** از ترک است منافق بودن و آن چنانست که در ظاهر مومن باشند و در باطن کافر و یا در ظاهر خود را خوب بمردمان نمایند و در
باطن متصف بصفات های ذمیمه و مملو از عیوب باشند و یا تجاهل نمایند عالمان ملحد شوند و یا قایل بطبیعت و دهر شوند و یا الحاد کنند بنا بر اینکه
کور کف و طبیعت بغیر موثر **و دیگر** از گناهان قتل است که کسی را بناحق بکشند خواه مقتول مومن باشد و خواه کافر حربی و خواه سنی و خواه ذمی و خواه زن
و خواه مرد و خواه بالغ و خواه مجنون و خواه حرام زاده و خواه از فرق و خواه بنده و خواه طفل جنینی که در رحم باشند و روح دمیده باشند **و در**
در ذمی است که در شرایط ذمه باقی باشند **و در حربی است** که در امان باشند یا داخل در بیضه اسلام باشند و اقسام قتل بقدری بیان میکنند
اول آنکه کسی را خفه کند و یا دوای بکشد که بیمار بخورد و از ان بیماری بمیرد و خواه بغیر دوا کسی را که خلاف را بکشی و یا بسحر و افسون و نیرنجات
و مناظر نفس باشند و یا کسی را در آب یا آتش انداز و یا از بلندی و در چاهی و در آب بزیر انداز و یا نعره زنند و کسی در خواب باشد
و بسکته بمیرد یا کسی را بترسانند که او بمیرد یا ضربت و لگد و سیلی کسی را بکشند و یا بر کسی زخم زنند و بعد از مدتی ان مرد یا زن بمیرد یا طفل و بچه
کسی هلاک یا کسی را بر سر و جاهای دیگر بکشند و یا کسی را بچاه انداز و یا چاه در سر راه کسی بکنند و شخصی در ان افتد و بمیرد و یا او را افر
در آن جا ... اندازند و یا بر سر جای هلاکی ... که کسی بکند و او بمیرد و یا کسی را نزد شیر یا پلنگ یا گرگ و غیره جانوران درنده انداز و یا این
حیوانات را بر وی سر دهد و آن شخص را بکشند و یا مار و عقرب و غیره موذیات را بر او اندازند و او را بکشند و یا بیندازد در درون
چاهی که آنکس را و او را سر زنند و یا آنکه در میان خانه و سرا در بندند و او را بکشند و کسی را ببندد و در برف بر سر او را بکشند و یا از بام کسی را
بزیر انداز د و دیگری شمشیر یا سنگ بزند و بکشند و یا از عقب کسی بدود و او در چاهی یا در آتش افتد و یا در جنگل سباعی در آید و او را
بکشند و یا کسی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و یا امر کند بطفل یا دیوانه که فلان کس را بکشید و مقتول خواه آزاد باشد و خواه بنده و خواه طفل
و خواه مجنون و یا کسی را امر کند بخوش طبیعی یا جد یا بتخویف که خود را بکش و او خود را بکشد و مامور خواه طفل باشد و خواه بنده و خواه آزاد و یا کسی

در بیان گناهان است قتل

و یا ... [illegible]

را بکشند

یا کسی امر کند که مرا بکش و او را بکشند و یا بدروغی و ناحق یا شهادت دروغ بحیله و فریب و یا باعث فتنه شوند و کسی کشته شود یا کسی را دلالت و یا موجع
دیگر به بر و ناحق و بعد از مدتی یا فوراً آن شخص بمیرد و یا کسی را بترسانند و او بمیرد خواه بتجربه و خواه بصورت و خواه به اندک در تمام که او بان اجو
و از آن بمیرد یا بیحمد یا اسب و سایر دابه را بدواند و بر کسی حمله و آن کس بمیرد یا آنکه از بام بیفتد و یا خود را بیندازد و کسی را بکشند و یا زن و فرزند
را ابدرد و تهمت بکشند یا در مستی کسی را بکشد و یا بغلط و گمان اینکه کسی دیگر است بکشد و یا بخطا کسی را بکشند و یا از قصاص بغیر اذن مجتهد بکشند و یا آلت
قصاص بکشد و یا بیرون مانی یا آلتی را بکشد و یا بضرب چوب و لگد کسی را بکشند و یا در خواب بغلط کسی را بکشد و یا دابه و سباع متعلقه او کسی را بکشند
و یا جماع با زن خفه یا دیگری و او را بکشد یا بواسطه بالیدن کند و از ان بکشد و یا حجر بر سر کسی زنند و او بمیرد و یا والدین و فرزندان خود را بکشند
اگرچه کافر باشند و بد مذهب باشند و یا بیمار برای دوا بکشد و یا حمله بر کسی کند و او گریزد و بمیرد و یا دیگری خود و ثانی ثالثی را بکشد و یا کسی را از جا
میبرد و بی بر دار نقب و یا دزد بعنوان رفاقت و دیگر او را بکشد و یا پستان در دهن طفل گذارد و طفل بمیرد و یا مسجدی را ب... و یا کسی نصب
کند و بیفتد و بر کسی خورد و تلف شود یا بران سنگ خورد و بمیرد و یا در مسجد او کسی را بکشند و یا معلم طفل را یا بالغی را آشنا غرق بکند و یا
منجنیق بجای ببندد و سنگ ان بر دیگری خورد و یا بغلط خنجر و سنگ در دست و انداختن چوب میوه را کسی را تلف کند و یا دیوار خانه یا ملک یا باغ او
و بر دیگری خورد و منهدم شود و یا آتش و آب در ملک یا در خانه کسی انداز د و صاحب خانه و ملک سوخته شود و یا غرق شود و یا منهدم شود و یا در ملک
خود آتش کند و شخصی ناگاه بسوزد و یا شخصی را از خانه در کوره یا در چاه یا جایی کند و او بمیرد و یا معلم و اطفال را به تادیب بکشند و یا آب
بول بکند و یا کسی بلغزد و بمیرد و یا آب باشد و پوست خربوزه و هندوانه در سر راه مردمان بیندازد و یا کوزه از بام او بیفتد و یا
بیندازد و در مثال ان بر کسی خورد و آن کسی را زخم و مجروح کنند بمیرد و یا مسلمانان را در دار الحرب بکشند و یا باشتباه زن خود یا زن
دیگر را بکشند و یا بانگشت یک دست دختر را به برد و بمیرد و یا زنی را بزنند و طفل او سقط شود و یا دوای کند و طفل را سقط کند و یا
سقط طفل که از حرام باشند و یا خبر لسکلین بتعمد ابردارد و طفل سقط شود و یا دوای برای کشتن کسی بکنید و یا چاره تعلیم کسی کنند
برای کشتن شخص و یا امر بکشتن کسی کنند بنوشته و نشانه و پیغام و یا به بیند که کسی را میکشند و اعانت نکند در خلاصی ان و یا ...
ان و یا بقرعه کسی نفس محترمی را بکشند یا مدد نمایند بکشتن کسی و یا آزار ده نمایند و دیگر او را بکشند و یا کار کنند و ...
یا بغیران و کسی کشته شود و یا سگ و حیوانات او موذی باشند و کسی را بکشند و از این قبیل کسیکه خود را کشتن به ترک کسی یا اذن قصاص
و یا بخورد خفه کند و یا در ساعه افراط کند در خوردن طعام یا شراب و خفه شود و بمیرد یا کاری کند که او را بکشند و یا باعث قتل خود شود
یا بعنوان زنا کردن و لواطه او را بکشند و یا بعنوان عنف و تعدی و جنگ بر کسی تازد و یا بخانه و ملک کسی بابی نحو داخل شود و او را
بکشند و یا سگ و گرگ و جانوران را بقوت بدارد که بکیرند و این جانوران مردمان را بگیرند و بکشند یا کسی را در حبس و قید نگاه دارد که
گرسنگی و تشنگی بمیرند یا از برف و توته و مرکب کسی را متصرف شوند یا نخورد کند بوسیله او و بمیرد و یا کسی را در قلعه شهر بندی یا بیابانی
و یا در کوهی محاصره کنند که از عطش و گرسنگی و سرما و گرما بمیرد و یا از عقب کسی بدود و او خود را در چاه انداز د و یا در آب و آتش
انداز د و یا بخوراطعمه سباعی سازد و یا دیگری گریزنده بکشند و یا در بیابان گریزنده هلاک شود یا کسی را بعقوبت خود بیندازد و شکنجه و سرما و گرما

و یا بصفه نقد

وضمانه کردن و وجه التزام و ترجمان کردن و در تحقق کردن مساویست خواه از مسلمان بگیرد و خواه از یهود و مجوس و نصاری و خواه باشان بدهد
و اگر به هندو و کافر حربی نیز همین حکم دارد و تحقق در میان زن و شوهر و پدر و فرزند و آقا و غلام نمی باشند و اگر از کافر حربی بگیرند حرمت ندارد و دیگر
از گناهان خوردن شرابست و بنگ و بوزه و کشیدن چرس و اگر بیمار را داخل دوا و جلاب و شیاف کنند یا بجوشانند این حکم دارد و نجس است حال
شیره انگور که بجوشانند مثل شراب است خواه با آفتاب و خواه با آتش هرگاه دو ثلث آن کم نشده باشد و اگر میلی از آن در چشم کشد [illegible]
در چشم او کشد و در حکم مساویست شراب انگور و هندوانه و عسل و نبیذ و بوزه جو و ارزن و ذرت و برنج و هر مایه یا بالاصاله مسکر و هر جا [illegible]
و در ریشهها و گیاهها که مستی آورد و در گناه مساویست خوردن عرق و شراب و عرق جو و عرق شکر و عرق مکاب و عرق کوکنار هر چند مجدد [illegible]
باشد بجوشانند و خوردن بنگ سائیدها و حبهای مسکر و از ین قبیل است اکل سحت و اکل میته و سگ و خوک اختیار او خوردن [illegible] و
امثال آن و بلغم و خون هر حیوان مأکول اللحم و غیر آن و خوردن حیوانات غیر مأکول و مسکرات را بعنوان اباحت یا دوا و تجربه و هر یک از
مسکرات بعنوان چشیدن و خوردن و بعضی از آلات و اجزای گوسفند و بز و گاو و شتر مثل حیوانیکه حلال اند خوردن گوشت آن
مثل زهره و سپرز و نی و حرام مغز و دنبیل و اوداج و بول دان و بچه دان و ذکر و خصیه و پشم و شاخ و خوردن بی اذن مردم از خوان
ایشان سوای آنچه مستثنی است و از دکان و از زراعت و نخلستان مگر بقدر ضرورت و صدقه و هر طعام که شبهه در آن باشد و [illegible] و چیزی خوردن
با شراب خوار و در مجلس شراب نشستن و روزه خوردن در ماه مبارک رمضان بدون عذر شرعی یا تجویز نمودن حکیم حاذق اگر چه کافر باشد و از طعامهای [illegible]
و دزدی و نجس و خوردن طعام و شراب و دوا که در آن حرام باشد یا علم بان و طعامهایکه قیمت آن داده نشده باشد از راه داری و عشاری و تمغاچی
و داروغکی و امثالهم و سوق و خراج زیاده از رعایا گرفتن و از طعامهایکه مضیف از راه الظلم بوده باشند و از خوردن در ظروف طلا و نقره خالصا و
نقره کوب و پوشیدن لباس ابریشم محض و طلا و نقره خالص اما در نقره که با ابریشم و پنبه باشد جایز است و از خوردن حیوانات مرده و [illegible]
باشند و در آب غرق شده و آنچه را خفه کرده باشند و از ماهی که خود بخود مرده و یا از ذبح نمانده و یا بسم و زهر کشند و نیم خورده سباع و درندگان
و آنچه باز و سگ کشته باشند و هر حیوانیکه به شمشیر و آلات دیگر زخم او را پاره کرده باشند و آنچه از گوسفند زنده و هر حلال گوشت جدا کرده
مثل آنکه شمشیر زنند و قدری از آن جدا شود و هر حیوانی که بدون تذکیه ذبح مرغان شکاری کشته باشند و هر آب کم از کر نجس و هر طعامی و شرابی دیگر
در روغن و شراب و سرکه و عرق و گلاب و دوشاب که در آن موش یا حیوانی دیگر مرده باشند و نجس شده از اینها بخورند و بیاشامند و خوردن از [illegible]
در حیوان مأکول اللحم مرده را روغن گرفته باشند و یا نانی و میوه که در میان نجاست افتاده باشد و آب نکشیده باشند بخورند و خوردن گوشت [illegible]
خوک و پوشیدن پوست [illegible] و خوردن صید حرم در حالت احرام و محرم بودن و دیگر از گناهان قمار بازیست و هر دو بازی مگر تیر [illegible]
و اسب دوانی نه مثل تیراندازیها و گرو بندیها که الحال قمار بازان به بهانه تیر اندازی میکنند و هر بازی که گرو بندی و گرو [illegible]
در اسب و تیر حلالست موافق آنچه شارع فرموده است و قمار بازی اطفال با گردکان و قاب همین حکم دارد و در تحقیق قمار است
گرو بستن [illegible] مرغان که در اصطلاح لوطیان جناق میگویند و مثل [illegible] خربزه و هندوانه بریدن و سنگ و [illegible] غلطانیدن
و به راهها بودن و قرین و طعام را بقدر معینی خوردن و گرو در همه اینها بستن و گرو بستن که فلان مسافت راه را بدوم یا این قدر بار را
بدوش بردارم و یا سنگ بفلان مکان بیندازم و یا فلان کار را بکنم و یا بفلان مکان تاریک در شب بروم و تنها و میخ بر فلان بکوبم و در قبرستان
بخوابم و یا فلان فلان چوبها و هندوانه را که [illegible] درست بشکنم و از ین قبیل ساختن آلات قمار است و اجرت گرفتن از آلات قمار

بازی قمار

یا زمین قمارخانه و همه قمارخانه و ضابطه حاصل قمارخانه یا مستاجر و جهات سلطان اند از منافع قمار و اعانت و رعایت
قمار بازان نمودن و [illegible] به قمار بازی داشتن و قرض دادن بقمار بازان از برای قمار بعنوان قمار مال [illegible] و
سلام کردن به قمار باز و از طعام او خوردن و دیگر از گناهان دزدی و سرقه است بموجب آیه کریمه السارق و السارقة
فاقطعوا ایدیهما و کفن بردن و نبش قبر کردن و کفن دزدی و طراری و عیاری مال مردم را ربودن و حیلههای باطل
خواه بعلانیه و خواه پنهان و قلابی گری کردن و غش در زر و [illegible] و معادن و [illegible] کردن و کم زدن عیار زر متعارف
و خرج کردن زری که از سرب و مس باشد بعوض نقره و آب [illegible] کردن و روغن و رب و سرکه را خفیه کردن و ترویج کردن
اجناس را بجنس پست تر از خود و فروختن و خریدن آنچه حرام باشد موافق شرع مثل آلات دزدی از کمند و غیرها و آلات ساز
و غیرها و از ین قبیل است آب مردم را دزدیدن و خوردن و وضو ساختن و غسل کردن یا در ملک باغ خود کردن و در آرد
و نان خاک و ریگ و غیره داخل کردن و خیار و خربزه و گندم و جو و خرما و غیرها دزدیدن و دیگر از گناهان احتکار است
و صاحب آن ملعونست و احتکار عبارت از آن است که گندم و جو و غلات اربعه و سایر حبوبات را انبار کنند به نیت گران فروختن
خواه بخرند و خواه از املاک خود برداشته باشند و حبس کنند و این ملعون تر کسی است که در سال قحط غلات خواه بخیلان و خواه فقرا
دیگر گران فروختن اجناس و [illegible] و قیمت زیاده از نرخ گرفتن بدون سبب و غیر از نرخ و قلب را خرج کردن بعوض رایج و [illegible]
برداشتن لقطه و آنچه را بیابند از درهم و دینار و جواهر و لباس و کمتر از درهم را بعضی حلال میدانند و واجب است طلب و گواهی کردن
و کتمان کردن اگر صاحب پیدا نکنند روسیاه است در دنیا و در عقبی و از ین قبیل است قرض کردن و در مصرف حرام خرج کردن و پس ندادن
و انکار امانت و حقوق مردم نمودن و خیانت در ودایع مردمان کردن و ساختن کاغذ [illegible] دروغ و دشنام و نوشته جات و از مردم
چیزی گرفتن به بهانه عزا و عروسی و جیزها گرفتن و پس ندادن و مال دزد را خریدن و اجرت گرفتن بجهت تزویر و [illegible] و شهادت دادن و
و جعل نمودن شاهد در دعاوی و رشوت دادن به شاهدان برای ادای شهادتها هر چند حق باشد و اجرت گرفتن از [illegible] از
نماز و غسل دادن و قبر کندن و تلقین و در حفر قبر بعضی تأمل کرده اند و دیگر [illegible] و صید گرفتن مالها مردم و تضییع نمودن
و فروختن غارتهای مسلمانان و اولاد سنیان و زنان و فرزندان ایشان و دزدیدن اولاد اهل ذمه و حربی که در امان باشند و از
مهمیم است دزدی [illegible] و قطع نمودن و سد کردن راههای قافله و عبور مسلمانان و چاههای آب را در بیابانها پر کردن و [illegible]
حیوانات زنده کشته و مرده در آن جا انداختن و نجاست ریختن در آب آنها و قاذورات که کسی آب نتواند خورد و مانع
آوردن غلات و متاع تجار شدن و [illegible] زراعات و باغات و عمارات مسلمانان را ویران کردن بناها و بریدن اشجار را [illegible]
وجوهات سلطانی شدن مگر آنچه حلال باشند از رعایا یا آنکه املاک خاصه پادشاه است و این حکم دارد اگر املاک را پادشاه
وعده رعیتی نموده باشند و این پادشاه [illegible] صاحبان میراث را متصرف شده باشند و یا آنکه دیگری [illegible]

و دیگر از گناهان لواطه است و آن ایقاب نمودن حشفه است به انجام آن در دبر مردی یا پسر خواه مفعول مومن باشد و خواه کافر و خواه شیخ و خواه غلام زرخرید یا دیگران و خواه آن غلام را اسیر کرده باشند و خواه مفعول راضی باشد و خواه مجبور و خواه مکره و خواه آزاد و خواه بنده و خواه مجنون و خواه خصی و مجبوب و خواه زن و خواه دختر بیگانه باشد و این نیز اجر ابعض داخل زنا گرفته اند خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه مریض و خواه صحیح و متمم اینست بوسیدن پسران به شهوت و ذکر در میان ران و بدن ایشان مالیدن و در بغل خود خوابانیدن و برهنه در زیر یک لحاف بودن و دست بازی کردن و دست بعورت ایشان مالیدن و خوردن اجرت لواط و بردن پسران را بجاها تا دیگران با او لواطه کنند و نگاه کردن پسران به شهوت و در حدیث است مَنْ نَظَرَ بِغُلَامٍ بِشَهْوَةٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ سَبْعِينَ مَرَّةً یعنی هر کس که نظر کند به پسری بشهوه و خواهش چنانست که هفتاد مرتبه امیر المومنین علیه الصلواة و السلام را کشته باشد و داخل در این است استمنا کردن یعنی طلب منی کردن بدست که عبارت از جلق زدنست و بیرون آوردن منی هر نحو که باشد خواه بدست مالیدن و خواه در عقب زنان یا پسران و خواه بالغ و خواه آزاد و در شمار این گناه داخل است وطی کردن بهایم و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و موطوئه الموت حکم زندگان دارد و دیگر از گناهان مساحقه است و آن عبارت است از طبق زدن زنان با یکدیگر خواه باکره باشند و خواه ثیبه و خواه محصنه و خواه غیر محصنه و همچنین است حال دو زن برهنه در زیر یک لحاف و بی حایل خوابیدن حدیث کی اللوطی لا امتی دیگر از گناهان غنا و سرود و خواننده گی است و در حدیث است که الغنا اشد الزنا و نواختن سازها و چوب بازی را که از چوب میسازند و عود میگویند و مثل طنبور و چنگ و قانون و کمانچه و چارتار و موسیقار و امثال اینها و زدن نائی و سرنای و دهل نواختن و سنج زدن و کوس نواختن و کرنا و نفیر و زدن و طنبک و دایره و بقصد غنا دست بر هم زدن و پا کوفتن و سماع و رقص کردن و قرآن ابتعمه و صوت بسیار بلند و تحریر و مقام خواندن الا آنکه بصوت حزین و حسن بخوانند و در این حکم مستثنا کرده اند خواندن مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه و حدی که اعراب بادیه از برای شتران بر میخوانند که راه روند و توجه کردن آنچه در باب متیت حق گویند و وقف بعضی و خواندن زنان در مقامی که آواز مرد ما را نشنوانند و مردان ایشان را نه بینند و صدای ایشان را نشنوند و بعضی جایز میدانند اما فقیر انرا فتوی نمیدهد و از این قبیل است رقصیدن مردان و زنان و پسران در مجلس و تقلید و مسخرگی نمودن و عورت خود را به بهانه بازی مکشوف کردن و سازنده سازها و چوب ازار و فروشندها و دلال آن نیز در گناه شریک اند و خوردن اجرت ساز سخت و همچنین حال کسانیکه مردم را به سبب خوانندگی مایل به لهو و لعب و باطل و معصیت دیگر کرده اند و بدراست خندیدن بقهقهه و نوع زدن و سر و بار برهنه و سینه چاک بیرون در رفتن یا فقر گردیدن و احتراز نکردن از نجاسات و منی نجس و از بول و غایط و طهارت نگرفتن و در حرم حنب بودن و با کفش نجس و بالحس و جنب داخل مسجد شدن و حایض در مساجد درنگ کردن و تعلیم دادن علم موسیقی و شطرنج و سازها و غنا و رقص و ساختن تصنیفات مثل بالا بلا بی و تعلیم نمودن فنون زنا و لواطه و راه نمائی کردن با نواع فسق و فجور معاذ الله منها

و دیگر از گناهان

دیگر از گناهان خیانت کردن در مال شراکت و مضاربه است و فروختن و خریدن تبان و چلیا و لقا و برساید و ارو نرد و شطرنج و بازی کردن بنا و خوردن طعام اهل ذمه و ذبیحه ایشان مگر بضرورت و در دکانی که طرف مخفی علیه را گرفتن هر که ساحی باشد و ضایع کردن حق مدعی را و برداشتن ظروف و فروش از اماکن منبرفه و مقابر اولیا الله و برداشتن سنگ ریزها از مسجد الحرام و به بلاد بعید بردن و وقف فروختن و خریدن قرآن و کتب و ملک و باغ و وقف را و دزدیدن فرش مساجد و قرآن وقف را از مساجد و نقاه داشتن و بغیر موضع نقل کردن و صرف کردن آلات و آینه مسجد را در جای دیگر و فریب دادن مردمان به تعلیم فال و علم رمل و سحر و کیمیا و نوشتن دعاهای ناشرع برای مهر و محبت برای زنان و مردان و خبر دادن از غیب و کهانت و دعوای کشف و کرامت نمودن و خیانت کردن در غنایم و دار الحرب که امام آنرا به ایشان حصه نکرده باشد و دزدیدن اموال ابوین خود و فروختن فرزند خود مادران و پدران را و دیگر از گناهان کم دادن کیل و ترازو و در باده کردن و با دلال و وکیل شریک شدن و متاع زبون را بقیمت اعلا فروختن و بد سکه دادن اموال مردمان بشراکت دلالان و وکلا است و فقیران و دلیران و کردان را در خرید و فروخت نقصان رسانیدن و پارچه زبون و خفیف کردن از دو لطافت زر مردم را برداشتن و کوفتن کرایه املاک غصبی و فریب دادن غلام و کنیز و فرزندان مردم و یا دزدیدن ایشان و بدراه نمودن و از جایی بجایی بردن و دزدیدن گاو و گوسفند و دابه مردمان را یا حبس و پس ندادن و دیگر از گناهان قذف نمودن است و رمی زنان مومنات و مردمان مومن بزنا یا بلواطه و یا مساحقه زنان با زنان و یا آنکه بکسی بگوید که من زنا کردم یا گوید کون داده یا زنا کردی و امثال این کلمات که دلالت کند بر زنا و لواطه خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و یا بگوید بفرزند خود که تو فرزند من نیستی و یا بکسی بگوید که ای ولد الزنا یا آنکه تو از زنا بهم رسیده و بگوید ای فرزند زانی فحش به پدر او داده و یا بگوید ای فرزند زانیه فحش بمادر او داده است و اما گفتن دیوث و قرمساق بکسی فحش نیست اما حکم تعزیر باید بکند و گفتن حرامزاده هر گاه عبارت از معنی ولد الزنا در عرف فهمند فحش است اگر با اهل ذمه و کافر حربی بگویند و هر دشنامی که بسبب تحقیر و استخفاف باشد حکم فحش است و گفتن سگ یا احمق یا فاسق یا شارب الخمر یا خاین یا کذاب یا کافر یا زندیق یا مرتد یا فرزند مومنی اینها نیز از این اقسام اند و اگر بکسی که مادرش کافر باشد یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید که مادر تو زنا کار است و از این بدتر است که بزن و فرزند خود زنا کننده و قحبه و کون داده و جلب و زن جلب و مادر قحبه بگوید اگر چه بطریق اطفال متعارف شده است در اصفهان که اکثر مردم خوب بیکدیگر یا بزن و فرزند خود اینها را میگویند و جد دارند بنحویکه میخواهند هر یک از این صفات ثابت کنند بر این و بدیلان به پسران خود یا شاگردان خود میگویند کجا رفته بودی ای جلب و ای مادر قحبه کون داده لنت در خوابیده بودی و پسر به پدر میگوید بلی کمتر ای قرمساق پدر سوخته نعوذ بالله من هذه الکلمات و از این بدتر زنانی اند که مادر و خواهر یکدیگر را میگویند و دشنامها بیکدیگر میدهند که زن و مادر و خواهر و فرزند تو و پسر تو فلان جا فلان کار را کردم و من با زن و مادر و خواهر و پسر تو فلان کار را کردم و میدانم که فلان کس با اقارب و محارم تو این کار کرده و کافر تر آنانی اند که دشنام بخدا و رسول و امام و مذهب و ملت بیکدیگر میگویند بلکه شنیع تر از این آنانکه میگویند که خدا را فلان کردم و زن و پیر و امامت را چه کردم

و گرفتن و اسراف و تبذیر نمودن خواه بمال خود باشد خواه بمال مردمان و خرج کردن مال خود در مصرف حرام و ساختن خانهای زیاده از حاجت
و از زی خود بیرون رفتن و لباسهائی که مناسب حال نباشد پوشیدن و بمال حرام حج کردن و خیرات و تصدق نمودن و در بلاد اسلام بدون
ضرورت بطریق کفار و فساق لباس پوشیدن و گشتن و نشستن در مجالس بطریق جباران و حریر پوشیدن و از شبه و حرام و طعامهای
اعادی دین خوردن و اعانت ظالمان و کافران نمودن از برای دنیا و بهایم را آزار نمودن و رد کردن سائلان و گرفتن تواضع مسلمانان و رد
کردن مهمانان اگرچه کافر باشند و بیرون کردن بیوه زنان را از خانه و مقام خود بی جهت و رنجانیدن ایشان را و جا ندادن یتیمان و غریبان و عاجزان
دینه و فقرا و مومنان نکردن و مواسات نکردن اموال خود با فقرای مسلمان و رد کردن حوایج بیکسان و برهم زدن پیوند و مطالبه نکردن و سعی
نکردن در حوایج و مطالب مومنان و اعانت ننمودن ضعیفان و مظلومان و قرض ندادن بمومنان و بیجا زدن غلامان و کنیزان و مردمان را
و دادن مال خود بکافران و فاسقان و وقف کردن کلیسیا و معابد یهودان و آتشکده مجوسان و وظیفه و انعام بدشمنان دین دادن مگر
اینکه اصلاح مومنان در این باشد و از همه خطاها و معاصی بدتر عدالت نکردن با رعایا و زیردستان است و سعی نکردن در اطفاء فتنه و دفع شر او باشد است
و تکلیف امور شاقه نمودن و تخلف کردن خصوصا بغلامان و کنیزان خود و تربیت نکردن غلامان و فرزندان خود و تاخیر کردن تزویج ایشان تا وقتی که بالغ شوند
در تربیت نکردن ایشان و نکردن حقوق خدا و خلق نمودن خصوصا زنان در خانهای شوهران **و دیگر از گناهان** خیانت و زنا و دزدی کردن و فرزندان
زنا را بشوهران خود ملحق ساختن و بیرون رفتن از خانهای بی اذن شوهر و زینت و عورت خود را از نامحرمان نپوشیدن و اجتناب از ولد نکردن
و خود را بدیگران نمودن و تجسس و جنب و حایض گشتن و بشوهران خود دشنام دادن و زیاده از استطاعت شوهر طلب کردن و در مرگ شوهران رو کندن
و مو بریدن و گشودن و چیدن و بر رو زدن و جامه بر تن دریدن و نهی کردن شوهران را از مقاربت و در حرف زدن تامل نمودن با مردان و زنان
و بحرفی خانها جور کردن و مردمان اجنبی را در خانه راه دادن و باعث قتل نفس محترم شدن **و دیگر از گناهان قرمساقی نمودن** زنان و پسران را بفعل حرام
باز داشتن و گرفتن اجرت قرمساقی و از همه عظیم تر مرد را بر خود کشیدن و این را علت ابنه می گویند مشهور است که فاروق سنی و حجاج بن
یوسف ثقفی علیهم اللعنة و العذاب این کوفت را داشتند **و بعضی** گویند واضع علت مشایخ عمر ملعون است **و دیگر** استخفاف و تهاون نمودن
در امور واجبی و سنتی است و هر که از مردان موی سر بگذارد و تربیت نکند و فرق ننماید حق تعالی فرق او را با اره آتشین بشکافد **و دیگر** فروختن
حربه و اسب بکافران و ره نمایی نمودن ایشان است بر خرابی ولایت مسلمانان و در این وقت مسموع شد از جمعی ثقه که حاکم سیستان و طبس و
اکثر عاملان خراسان با اوزبک و بلوچ لعنة الله علیهم رفیق و شریک در غارت کردن مومنان و شیعیان **و دیگر از گناهان** با امانت خیانت
و استیابت برای برادران خود و زیاده حسد کردن و امانتی اگر نزد ایشان باشد خیانت کردن و بدل کردن بجنس مثل آن و سجده و مناظره نمودن
خدا را اسجاد کردن و با پادشاه خود عاصی شدن و سرکشی نمودن و خود را بهلاکت انداختن **و دیگر** جامهای بلند پوشیدن و استکبار و اصرار در گناهان
صغیره نمودن و گل خوردن بغیر از خاک کربلا و در عبادت کسی را شریک کردن مثل آب وضو را بدون ضرورت دیگری بریزد و او را چنین گوید
نخوت و تکبر سلام نکردن و از اصحاب خود جیری و عاریه به همسایگان و فقرا ندادن و صلوات نفرستادن هرگاه نام پیغمبران مذکور شود و تبری نکردن
بدشمنان خدا و رسول چون ابی بکر و عمر و عثمان و یزید و معاویه و اتباع ایشان و منع نمودن حیوانات را از آب خوردن در مواضع که

متعلق بایشان باشد **و دیگر از گناهان خود را داخل نسب کردن است** و گفتن که ما سیدایم و یا از نسب بیرون کردن و نه گرفتن خمس و زکوة هرگاه
مستحق باشند و استنجا نمودن بکاغذی که در آن نام خدا یا آیات قرآنی و حدیث یا اسامی ائمه علیهم السلام و انبیاء کرام یا ملایکه مقربین باشند و اگر از روی
استخفاف بکند کافر می شود و اعظم گناهان قطع رحم است و آن است که برای مال خود و دنائت طبع خویشان را از خود دور کنی و راه بخانه خود ندهی و دعای
ایشان نکنی و از دولت تو ایشان محروم باشند و دستگیری نکنی و بنظر حقارت بایشان ننگری برای آنکه فقر اند و حرز ایشان نخواهی برای آنکه غنی
سلطانداری و عار داری پیوند با ایشان را برابر خود بداوری که ایشان خویشان من اند و بر ایشان بنشینند که انکار کنی و در جاها اظهار کنی که آنجماعت خویشان من اند
بلکه در بردن وصیت نکنی که چیزی بایشان بدهند البته قطع کنندهٔ رحم بوی بهشت را نمی شنود و سخت ترین معصیت آن است که قطع رحم با برادر و خواهر خود
بکنی و ایشان را از خود محارکنی و راه بخود ندهی و مواسات با ایشان ننمایی هرگاه محتاج باشند نفقه و کسوت ایشان را ندهی **و دیگر از اعظم گناهان**
ترک عبادت و فرایض است خواه کل و خواه بعض و ترک و انکار بعضی از ضروریات دین نمودن باستدلالات واهی بی بوج مثل آیات و احادیث که نفی
وجوب عینی نماز جمعه چنان کنند و دست بازنند و گاهی گویند واجب تخییری است و گاهی گویند حرام است و گاهی گویند امام باید بکند و گاهی گویند
افضل فردین در تخییر جمعه است و نکنند و مدد نمی شنیده ام که فاضلی فرموده است افضل الفردین الجمعة و ترکها احوط و ندانستم که این کار را
از کجا می گویند و گاهی میگویند اگر جمعه را حرمت است املاء و اقلاق نمیکنند و این عقیل و ملا خلیل قزوینی حرام میدانند ما نیز حرام میدانیم غرض
تارک جمعه منافق است و السلام و از گناهان بقیه عمل قوم لوط علیه السلام و بعضی از آن عمل اگرچه مکروه است اما در تحت محرمات بیان می شود و نزد
رسانیدن این عمل ملکه ایشان است فخر و مباهات مینمایند مثل خروس بازی و کبوتر پرانی و کاو جنگی و قوچ بازی و چلان طوله انداختن و تفنگ انداختن
و تیغ بر زمین پوشیدن لیکن درهم از برای استهزای مردمان و خندیدن بلا کردن و از دمی نشسته و ریش مردمان و صفیر زدن و ریش تراشیدن و سبیل
گذاشتن و کمینک پوشیدن برای فخر و قماربازی کردن و نقاب و گولی و گنجفه و طنبک زدن و کلاه نمد بر سر گذاشتن و لباس برنگ اشتی پوشیدن مثل ترکی
ماهیانی و بر این کبر و تنبان کرده پوشیدن و تیغ زدن و دهل زدن و رها و کشیدن و از انگشت رنگ بر دهان زدن و زنکوله و دم روباه بر کلاه
و کوس جنبانیدن و مو که کبر و مسخرها بکار نمودن و از این قبیل است حال جماعتی که طالب علم و معرفت الله را دست بر میدارند و پشمینه پوشند و قلندری
اختیار میکنند و موی سر ایشان در دست میگیرند و قار دنیا میکنند شب و روز و بعضی زنگ و زنجیر بر خود می بندند و میگویند مادر دیوانه ایم و بهلول الله ای بکدای میکنند
زیرا که این عمل همه موافق شرع نیست و مذموم است و بندگی خدا و بیره بدعت کردن و پوست پوشیدن و با کوه کج ابدال گردیدن بتشبه شایع
که در رویشی باید که بنقاب و فال نامه صورت دارد و از زبان حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام از نقشی بکند و صورت جاسوس و مریخ فال گرد
و نعوذ بالله من الخذلان **و دیگر از گناهان** زدن و بستن و حبس کردن و لطمه زدن و نهیب دادن مومنان است بناحق و ضمن است
او پناه بی خدایا از خوار بودنی
سحر و بد مناطرا و فسون خوانی و چله بندی و گره بندی و خواب بندی و عقد الذکر و عمل عدوات شدن و شوهر را از هم جدا کردن و عمل محبت کردن
و تعلم کیمیا و رسانیدن و زبان و کول زدن و دعاهای دل گرمی نوشتن و آواره کردن مردمان از خانها و خاک قبرستان و خاک قبر کشته برای
تفریق عداوت بخانهای مومنان ریختن و دعای سیفی از برای قتل مومنین خواندن و علم رمل خبر از غیب دادن و تسخیر جن کردن و حسد
میدانند که این محال است و در ذکر کردن مثل خوانان بر حسین و نوحه زدن و غلطیدن و آه کشیدن و فریاد زدن بلکه ذکر کردن و همچنین است
بعد از آنکه عظمت الهی در دل نشسته باشد او را اسکنت و افتادگی یاد کنند نه عیوان و فریاد
بعد که از روی اخلاص عقیده و خضوع و خشوع

کردن بمیدانم که مشایخ این سلسله باین طریق متوجه اند و در ذکر و فکر و عبادت باین نوطی‌ها دین را از کجا پیدا کرده اند و دیگر آنکه جهال از نسبادی و
زراقی و پالوسی و ریا و فریب دادن مردمان و دولت از گرفتن کار حقه بر دار شکن ارف ابلهان و دعوی عظیم کنند پیران جاهل ایشان از کشف و کرامات که
اصلا مربوط بمیدان نیست و حق و باطل را از هم جدا نکرده اند و نمیدانند که ایمان چیست و معرفت و سلوک و ورع و ریاضت چیست بلکه تهذیب اخلاق
و تصفیه باطن از صفات نهای رذیله و مجاهده با نفس نکرده اند و ادعای ایشان مخصوص جهل است باید که توبه نمایند و مشغول تراشیدن نفس شوند
از ایشان از آسمان خبرها میدهند و مدعی اند که اکثر مشایخ ایشان باسمان رفته اند و باخدا حرف زده اند و صحبت داشته اند گفتن این
اقوال بلا دلیل است و همچنین گفتن که ما بر عاقبت فلان کس را کشتیم و زدیم و منصب دادیم و معزول کردیم و از باطن خود خبر دهند دیگر از گناهان طلب کردن
از خلایق بدون استحقاق و خود را فقیر و درویش خواندن و در باطن غنی بودن و مشغول خدا کردن دل با کسب و کار معیشت نزدیکی و تالیف و گفتن که دل
تمام خواهیم و ما فقیرانیم و چیزی نداریم و قادر بر کسب باشند و نکنند و از این بدتر آنانند که دعوی این کنند و حرفت و صنعت اختیار کنند و چون
المرتبه دانند و توکل را بر خود بندند و گویند هرچه خدا بخواهد میخوریم و این علامت بی دلیل است و هرکه غیور نیست و درد و حمیت ندارد گناهکار است و دیگر از
گناهان حرص بر جمع کردن ملک و مال و مستغلات و شتر و گاو و گوسفند و نقد و تومان کردن برای دیگران که بعد از او میخورند و بدتر از این
کسانی اند که میخورند و نمی پوشند و اظهار نعمت حق تعالی نمی کنند هرگاه نعمتی خداوند عالمیان بایشان عطا کرده باشند و چنین خود را وامی
نمایند که اصلا حق تعالی باو نعمتی نداده و لباسهای خشن و درشت از راه امساک می پوشند و اگر گوئی بایشان که چرا چنین میکنی
و نمی خوری و نمی پوشی گویند نی مانیست و از حیف بدر نمیرویم و ما چه چیز داریم و دروغ می گویند این دشمنان خدا از راه خست و دنائت اینها
را می کنند و اطعام نمی کنند بر مومنان و مسلمانان و محروم اند از حالات او و فقرا و صلحا و همسایگان و خویشان دیگر ندادن حق بندگان
و ملازمان است و اجرتهای عمله و فعله و کارکنان دیگر از گناهان حبس نمودن مال الله و الرسول و الامام است و حقوق بندگان خدا که بر مال ایشان
واجب شده دادن ندادن خمس است و زکوة و فطره و کفاره سبب نذر و عهد و یمین واجب شده باشد و تصدقاتیکه بر او لازم شده و وفا بعهدها
و وعده ها نکردن و اعانت محتاجان ننمودن و چیز ندادن بسائلان و قرض ندادن و کسی ندادن دیگر از گناهان اعرابی شدن بعد از
هجرت یعنی آنکس که در خدمت پیغمبر یا امام اعد و قوی و امصار و دیگر برگشت و رفته و در خدمت امام نماند و یا آنکه مدتی در شهرستان ها بوده باشد
و طلب مسایل دینی حقی می کرده باشد باز برود به بیابان و دهات و در آنجا سکنی نماید و با دنیا ایشان معاشرت نماید و هدایت قوم جهل نکند یا آنکه مدتی
درس خواندن باشند و دست بر دارد و نخوانند و طلب مسایل ضروری خود نماید و شیطان وسوسه کند تا کی درس میخوانی بکار نمیرسد بحالی دست بردار و بی
کار دیگر برو طلب کردن روزی واجب است دیگر طلب نکردن معرفت الله است و معرفت الرسول و الامام و ما جاء به النبی و اقرار ننمودن
بانبیای سابق و کتب ایشان و اقرار نکردن بوجود ملایکه عظام و عصمت ایشان یا انبیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و ترک تحصیل
مسایل واجبات اصول دین نماید بدلایل عقلی و قدر نقلی نه تقلیدی و استماع ناکرده تحقیق بلکه در اصول جد و جهد و کسب باید و در فروع
بعض از مسایل از تقلید ضبط باید کرد و دیگر تحقیق ننمودن دلایل و مسایل ضروری احوال مبدا و معاد و حشر و نشر و قیامت و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و عقل و حکمت و آنچه متعلق باین ابواب است بهیچ وجه در قیامت عذر او نمی شنوند که در جواب گوید ما را فرصت تحقیق
یا کار ضروری بود و یا تحصیل روزی میکردیم نباید که چون حشرات الارض و حیوان در دنیا گردند که علوفه خورند و سرگین اندازند و عاقبت
بمیرند و مردن جاهلیت نعوذ بالله من الخذلان و دیگر از گناهان نومید شدن از رحمت الهی است و گناهان خود را عظیم شمردن
و توبه نکردن و بدتر از این کسانی اند که خلایق را مسبب الاسباب و قاضی الحاجات خود میدانند که ملجای ایشان میشوند و گفتن کار ما را

فلان می سازد و بایشان او ساخته می کنند و اگر مطلبی از ایشان بعمل آید از خدا دانند و از جمله گناهان عظیم و بدتر حمیت جاهلیت و عصبیت است که
در اعراض باطله دنیوی بکار می برند و بخدا عاصی و گناهکار میشوند و از رحمت الهی دور میشوند و از ایمان و اسلام بیرون میروند و در سنیان بعضی حمایت
می نمایند و آن تعصب بعمر لعنه الله و حمیدا است که در ایران ابلیس ملعون بهم رسانیده و خلق را بمتابعت خود ... و از آن اجابت نموده اند و
در اقلیم دیگر این بدعت نیست و بسیار و هر روزه هزار نفس بهم امساک کنند و بی ناموسی میکنند و خرابی ها بهم رسانند و جرم ها میکنند خصوصا در ایام عاشوره
در ماه محرم با وجود آنکه اگر از این فاسقان بپرسی که عمر لعنه الله و حمیدا کیستند نمیدانند که کدام بوده بنی یا پادشاه مومن بوده یا کافر یا شیعه یا
بلکه با وجود پیری و مریدی دشنام بایشان میدهند بلکه بزرگواران دین که نام برده عظیم است الکرام گویند و با شاه
بیچاره بان فکر نمی افتند که این بلا از طرف سلاطین و خداوند عالمیان امیر تیمور را بر سر ما رسانیده ما را از نوبت ... فاجران ما کنند
و این فتنه را فروخته اند و نام عمر لعنه الله و حمیدا را از جهان برطرف کنند بمحمد و آله الامجاد و دیگر از گناهان غافل شدن از غضب خداوند عالمیان
و جسور شدن بگناهان و معاصی و دیگر مغرور شدن بشفاعت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و خایف نبودن از خدا و بکرم او مغرور شدن
و دیگر از گناهان عقوق والدین است اگر چه کافر و ناصبی و سنی و ملحد و بدمذهب باشند که رعایت و ادب و حرمت و تعظیم ایشان باید
خدا مقرر است که اگر کسی از ابتدای آفرینش عالم تا روز قیامت همه ساعت مطیع خدا و رسول و قایم اللیل و صایم الدهر باشد بلکه بمنزله رسول و پیغمبر
باشد و نافرمانی خدا هرگز نکرده باشد و والدین او راضی نباشند البته بجهنم میرود و اقل عاق شدن اف گفتن بر روی ایشان است
چه جای آنکه بزنند و بکشند و ضرر بایشان رسانند و ایشان را ضایع و بیچاره گذارند بوی بهشت بایشان نرسد که پانصد ساله راه میرود و عاق والدین ...
نمی شنوند متمم اینست رعایت نکردن پسران و بزرگان خود خصوصا عم و خال و برادران هرگاه خیر تر خواهند و اگر بر ایشان باشند و
بسبب فقر و بی نوای بمعصیت و زنا افتند و قادر باشی بر رعایت و ادای نفقه و کسوت فرض است بر ایشان و در نزد خدا گناهکاری
و دیگر از گناهان نفرین بر پادشاهان خود است و دشنام دادن و لعنت کردن هرگاه مومن باشند و دیگر ضابط وجوهات سلطان
شدن مثل راهداری و عشاری و کتابی و دلالی و وجوهات تنباکو و مورشی و مراعی و کلانتری و احداثی و داروغگی و غیره محرمات
و از این بدتر و ملعون تر کسی است که بدعتی در دین بنا کند و چیزیکه بغصب بهم رساند و خراج بر او گذارد و یا از برای سلطان انتفاع حرامی
بهم رساند و بر رعایا چیزی قرار دهد که بغصب باشد و یا بر اراضی موات و معادن و جبال چیزی بگیرد چنین کس اهل بدعت و ملعون است و در سماع الله
و دیگر از گناهان نان سوختن و در نجاست انداختن و یا بنجاست آلودن قرآن و آب ... انداختن و پا زدن و در زیر پا انداختن و ... های
مثل جن و غیرها که اگر از روی استخفاف کند کافر میشود و همچنین احادیث ائمه اهل بیت رسالت و علوم دینیه و مسایل شرعیه و کتب شیعه و دعا
ماثوره و اسمای الهی و انبیا و ائمه هدی علیهم السلام این حکم دارد و مثل اینست خواندن دعاهای باطل مجوس و یهود و نصاری و بد مناظر ...
و آنچه مخالفین موضوع نموده اند از دعای غیر ماثوره و اعتقاد کردن بسحر و کهانت و عمل رمل و نجوم و ریمیا و کیمیا و سیمیا برای آنکه بعض از آن
مخصوص اولیاء الله است و اوقات بآنها صرف نمودن از علم و معرفت و طاعت باز می شوند و اوقات باطل میشود اگر تصدیق بآن نمایند

و نماز نکنند وقت غروب با ضطراب بسیار روند که قطعا بکر زنند و یا فلان خواجه را ببینند و بیرون اندازند اگر خویش و قوم و با مادر و پدر و خواهر
ایشان گدائی کنند و بی زبان باشند و بر حاجی و اوقاف فلان را که مال دارتر باشند بنوای حق میدانند و در ضیافتها روی نفسها و طلا بر جلواها
و طعامها میزنند و اگر گدای سوال کند یا صدای زند آواز بلند میکنند لیفقرا و مساکین و همسایگان پیشنام میخوانند و ایشان با نواع تکلفات و طعامهای
لذیذ نخوانند میروند و اگر در باب دنیا ایشان دم زنی دم از انا ربکم الاعلی زنند و هر کدام مبلغی را به پسران و امیران و بزرگان قرض میدهند
که معاون و تمنای ایشان باشند و اگر برکت اینی بی پیراهن و تنها نه محتاج ایشان قرض میدهند چنانکه گویا هرگز نمیرند بلکه کوران و جیبان
و دلالان و جیران و گمراهان اند و فرومایه ترین مردمانند و نجس ترین از ادمیان و گنهگارترین حیوانات و ارذل ترین خلق اند
زیرا که کمال آدمی بنجابت و بالانسبی او در معرفت و بندگی خداست و کلام الهی بر این ناطق است ان اکرمکم عند الله
اتقاکم غرض این است که معصیت بسیار است آنچه از احادیث و اخبار بنظر فقیر رسیده تخمینا بچهار هزار میرسد بدین چند کلمه اختصار نمود
غفر الله لنا و لکم بحق محمد و آله گناهانی که معفو اند و مواخذه در قیامت ندارند بلکه ثواب هم خواهند داشت دروغ
گفتن و انکار کردن و کتمان شهادت نمودن است از برای حفظ مال و خون و ناموس مسلمانان در آنچه موافق شرع باشند و حفظ
دینها واجب باشد و تقیه در بلاد کفر و مخالفین بر تکب معصیتی شدن اگرچه سجده در سول و خوردن شراب و غیره و ترک عبادت
و سوختن قرآن باشد الا در خون که تقیه در آن آدمی را نمی باید بکند هرگاه باید که نفس مومن محترمی را بکشند که حرب الشرع
قتل او واجب باشد و دست کسی با و نرسد و یا ورثه ولی مقتول او در او کیل نماید و یا بی اذن ایشان بکشد و یا بی اذن
امام جنایاتی که قصاص آن بر امام یا نایب او لازم باشد او بکشد اما امام او را تعزیر میکند و قتل خطا در زنای شبهه این
حکم دارد و کشتن ناصبی و غلات که در بیضه اسلام باشند بعضی گویند که هرگاه موذی باشند باز خواست ندارد در آخرت
بلی اگر ناصبی سنی باشند در دنیا و در آخرت از و مطالبه خواهند کرد و بعضی از علما غارت اموال خوارج و کشتن ایشان را جایز
میدانند و افطار کردن زن مرضعه طفل و بیمار که طبیب او را امر با فطار نماید اگرچه کافر باشد طبیب و کسیکه بیم هلاک او باشد
از تشنگی و گرسنگی در روزه باشد یا روزه نباشد و افطار بطعام یا جماع کند مواخذه نیست و همچنین نفریکه طبیب در روزه ماه
مبارک رمضان جماع کند و خوردن میته و خون و خوک اضطرار او اگر کسی بر وی غارت کنند در شب و روز یا بخانه او بیاید
بدزدی و کاری دیگر و یا در سر راه او بیاید خواه در شب خواه در روز و خواه در بیابان بعنوان دزدی و قتل و این جماعت
را اگر بکشند خون ایشان هدر است و مواخذه ندارد و کسیکه مردی را با زن خود میل و مکحله ببیند اگر هر دو را بکشد در نزد
خدا مواخذه نیست اما حاکم شرع او را نمی شنوند مگر شاهد بگذارند و قسم میتوانند خورد اگر حاکمی ظالمی مطالبه مال یتیم
و یا مال امانت و یا مال امام از او بکند و یا ظالمی خواهد نفس محترمی را بکشد و یا مومنی را خواهد حبس و بند کند آن
مواخذه ندارد در قیامت و همچنین در قحط و غلات گرانی اگر طعامی را بدزدد برای قوت لایموت خود و عیالان جهت

گناهانی که بسیار است از احادیث و اخبار

گناهانی که معفو اند و در قیامت مواخذه ندارند

بشرطیکه صاحب طعام از گرسنگی بمیرد مواخذه ندارد و ملازمت نمودن حکام جابر بتقیه و اعانت ظالمان و راهنمائی و زدن
هرگاه دانند کشته میشود اگر باعث قتل نفس محترمی نشود مواخذه نیست و از برای حفظ ناموس و خون و مال خود و سایر
مومنان اگر مرتکب قبایح شود جایز است و دیگر بسیار اعمالی از امور واجبی و سنتی را که بطریق مخالفان عمل آورد در بلاد تقیه
بر او حرجی نیست اما گناهانی که امرزیده نمیشوند نه بتفضیل الهی و نه بشفاعت شفاعت کنندگان و امید نجات در آن نیست
که کسی در کفر و شرک و نفاق و شک و ریب و الحاد و عناد با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام بمیرد و بدعت و اختراع در دین و احداث
مذهب تازه و فتوی ناحق در دین خدا کند و منکر باشد یک مسئله و یک نوع از اوامر و نواهی را و چیزی از ضروریات از اصول
و فروع و حلال و حرام را انکار نماید و کسیکه انبیا و اوصیا و ائمه هدی و ملایکه مقربین علیهم السلام را بعددی که بدوازده مشهور کند
کمتر داند و یا منکر از یکی از ایشان شود و یا قتل یکی از ائمه معصومین یا انبیا اختیار نموده باشد و یا رفیق و شریک و راضی بقتل و یا عین
و معاون در قتل باشد و یا امر بقتل ایشان نموده باشد و یا حلال داند اسیر و نهب و غارت اموال و اولاد و زنان و اتباع رسول و
ائمه هدی را و یا متهم ساخته باشند هر یک از مومنان را که گاه احدیت و حجج الله را بخطا و معصیت و ذلت و کفر و نفاق و فسق و
فجور و زنا و مرید دنیا و مال آن و بدین شقوقی که گفتیم که بعضی به توبه امرزیده نشود و بدین اعتقادات بمرده باشد و یا انچه مومنان را
از برای تعصب دینی و مذهب بکشند مثل سنینه و کافر که میکشند و اموال مومنان را غارت میکنند بعلت ایمان و زن و فرزندان ایشان را
اسیر کنند و زنا کنند و بفروشند و یا بنده مملوک حق کرده اند و یا خروج کنند بر امام زمان و یا مدد امام زمان نه نماید با جان خود
مثل اهل کوفه و شام در کربلای معلا و در هر عصر که یکی از ائمه ما صلوات الله علیهم بوده اند و یا شتم انبیا و رسول و ائمه نماید
و اطاعت ائمه نه نموده باشند در امر بمعروف و نهی از منکر و فرایض و نوافل و مسایل و یا خدا را جسم و جوهر و عرض و در جهت و
مکان بدانند و او را حاضر و ناظر و مطلع نداند و یا تشبیه و جسم و عجز و نقص و حلول و اتحاد در او روا و جایز داند و او را قادر و
مختار نداند و فاعل موجب و مضطر داند و جبر را بخدا نسبت دهد و در بخار او کسی را الهی روا بدانند و روا بداند و یا کتب بد
فاطمه بنت محمد صلی الله علیه نماید و یا او را متهم به بدی سازد بلکه هر یک از زنان انبیا متهم بزنا سازد و یا دشنام بایشان دهد مگر عایشه و حفصه
دهنده سم آن لعین که لعنت اینها باید بکنند نه چیز دیگر و یا آنکه احادیث دروغ از زبان انبیا و اولیا نقل کنند و یا آنچه از
روی قیاس و رای و اجتهاد در استحسان فتوی دهد و یا این شقوق را با جماع بدون دخول معصوم جایز داند و بخلاف
ما انزل الله حکم کند و فتوی دهد و یا دعوی نبوت و امامت کند و یا آنکه خود را مخاطب بامیر المومنین نماید و یا آنکه غیر دین
اسلام را حق داند یا آنکه انکار صانع نماید و یا بطبیعت و دهر و عناصر و کواکب قایل شود بدون تاثیر صانع و یا آنکه عالم قدیم
داند و یا آنکه خدا را ظالم داند و عادل نداند و علم خدا را علت کفر و شرک داند و یا آنکه امیر المومنین علی علیه الصلوة
و السلام را بعد از رسول خدا بلافاصله خلیفه و جانشین نداند و یا رجعت حضرت صاحب الامر علیه الصلوة و السلام
و حیوة و طول غیبت او قایل نباشد و یا آنکه ائمه معصومین علیهم السلام را خدا و حلول و اتحاد و خدا را در ایشان جایز داند

گناهانی که آمرزیده نمی شوند

وحلال خدا را حرام دانند و حرام خدا را حلال دانند و یا لعنت کنند و دشنام دهند صالحان صحابه را مثل سلمان و مقداد و ابا ذر و
عمار و حذیفه و محمد ابی بکر رضی الله عنهم و یا آنکه اعتقاد با امامت ثلثه یا یزید و معاویه و بنی امیه و خلفای بنی العباس
علیهم اللعنة درست داشته باشند و یا اصحاب و اعوان و انصار و شیعیان ایشان را مومن و خوب دانند و یا آنکه مذهب این
ملاعین را حق دانند و با این اعتقاد مرده باشند و همچنین است حال آنکه در اسلام زائیده باشند و مرتد شوند بعضی گفته اند
بعد از توبه امید خلاصی در وی هست و مرتد ملی بعد از تکرار توبه آمرزیده است و از این قبیل است آنکه در کعبه جنگ کنند و
شمشیر کشد و خون بریزد و یا آنکه کعبه و بیت المقدس و یا آنکه قبور انبیا و ائمه را خراب کنند و یا بسوزانند و در این حکم
داخل است مدینه مشرفه و یا مصحف را بسوزانند یا باستخفاف در میان قاذورات و نجاسات اندازد یا در زیر پا افکند
و لگد بزند باستخفاف و احادیث انبیا و ائمه در جمیع این احکام داخل است یا فضلات نجاسات در کعبه و قبور انبیا و مشاهد
مشرفه بریزد باستخفاف و یا در این مشاهد و حرم بول و غائط کند باستخفاف و در این حکم داخل است ولد الزنا و سنیان و شیعیان
غیر امامی و غلات و خوارج و نواصب و مشبهه و مجسمه و زیدی و اسماعیلی و تناسخی و هر فرقه از مسلمانان که باشند
در سلک خلود ابد داخل اند و حلال دانندۀ سحر و کهانت و تصدیق غیب گویان نیز رفیق است با ایشان و بدعت
کنندۀ در دنیا از آنجهت که ضرر مسلمانان و مالهای ایشان برسد در این حکم شریکند مثل آنکه بر معدنی و ملکی جمعی قرار
دهند که سلب یا کسر یا ضرر منفعت رعایا باشد اما کافر عادل و سخی در جهنم معذب نمی شوند بلکه خداوند عالمیان نعمتی
تفضل با ایشان هم میکند و اکل و شرب و راحت نعمت با ایشان عطا میکند مثل نوشیروان و حاتم طایی حدیث
السخی حبیب الله لو کان فاسقا و البخیل عدو الله لو کان زاهدا و اما مستضعفین احادیث
در باب ایشان بسیار است کار ایشان بخدا خواهد بود بعضی میگویند به اعراف میروند اما اولاد کفار خادمان اهل بهشت خواهند بود
و بروایت کلینی رضی الله عنه با پدران خود در جهنم اند اما معذب نمیشوند خداوند عالمیان همه مومنین و مومنات را با توبه
خالص و هدایت و ایمان از دنیا بیرون برد و بیامرزد بهمه خصوصا روسیاه گناهکار شرمسار کم نام مسود این
اوراق و جامع این رساله را بحق محمد و آل محمد که شفیعان روز جزا اند فهرست دویم در بیان مذهب مبدعه جبریه
این امت است که باید مومنان بدانند مبادا بیکی از این اعتقادات از روی غفلت قایل شوند و یا عمل کنند بدان که سر آنکه
این طایفه را اشاعره و صفاتیه نیز میگویند و عمده طایفه طاغیه مجبره اهل سنت علیهم اللعنة اند و واضع این مذهب در
اول ابی الحسن بن اسمعیل الاشعری که نسب او منتهی میشود بابو موسی ملعون که نفاق او از کفر ابلیس مشهور تر است و
عمده اشاعره سه فرقه اند اول اصحاب ابو الحسن اشعری اند و این ابو الحسن شاگرد محمد بن عبد الوهاب جبائی است
که از معتزله بصره است و مذهب اعتزالی داشت روزی باستاد خود گفت که چه میگویی در باب آنکه سه برادر بودند یکی عمر خود
را در طاعت بسر کرد و یکی در معصیت و یکی در طفلی وفات یافت جبائی گفت که آن برادر مطیع در بهشت خواهد رفت و عاصی

در بیان ذکر مستضعفین

در بیان ذکر اولاد کفار

فهرست دویم
در بیان مذهب مبدعه
جبریه این امت

بجهنم و آن طفل نه ثواب خواهد داشت و نه عقاب اشعری گفت اگر آن برادر صغیر بگوید بخدای عز و جل که بار خدایا اگر مرا زنده
گذاشته بودی من نیز چون برادر مطیع اعمال صالحه میکردم و به بهشت میرفتم چنانکه آن برادر رفته است خدای عز و جل
در جواب گوید که تو چه دانستی اگر تو زنده مانده بودی هر آینه عمل صالح میکردی من بهتر از تو میدانم اگر تو زنده مانده
بودی هر آینه فاسق و فاجر بودی و بجهنم میرفتی و من صلاح ترا در این دیدم که ترا در طفلی بمیرانندم تا این گناهان
از تو صادر نگشته پس در این حال برادر دوم که عاصی بود گوید که ای پروردگار من چرا مرا در طفلی نمیراندی تا این گناهان
از من صادر نگشته و مستحق عذاب نشدمی چنانچه برادر کوچک مرا میراندی پس چون سخن اشعری بدین جا رسید جبائی عاجز
گشته جواب نگفت بعد از آن اشعری ترک مذهب معتزله کرده از استاد خود جدا گشته گفت که بر خدا تعالی اصلح رعایت
واجب نیست و هیچ چیز لازم نمیگردد حتی آنکه جائز است که جناب اقدس و مقدس الهی مومنان که عمر خود را صرف طاعت و
عبادت نموده باشند و از او هیچ گناهی صادر نگشته او را به بهشت نبرد بلکه بدوزخ میتواند برد و کافری که عمر خود را
در کفر بسر آورده و از او هیچ عمل صالحی بظهور نیامده باشد واجب نیست بر خدا که او را بدوزخ فرستد بلکه جائز است
که آن کافر را به بهشت عدن داخل کند و گوید هذا فی الجنة و ذاک فی النار و لا ابالی یعنی این
را در بهشت عدن جای میدهم و آن صالح مومن را در آتش دوزخ میسوزانم و هراسیم و باکی نیست و پروای
از این دو کار نیست اولا آنکه اشاعره صفات ثبوتیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیره زاید و خارج
از ذات میدانند و قدیم میدانند و حسن و قبح در اشیاء نزد ایشان شرعی است نه عقلی دیگر گویند خدا است خالق
شر و فاعل شر و راضی بشر است و در طینت ایشان مخمر کرده است و گویند لوح محفوظ عالم صغیر نطفه انسان است
که هر چیز که از آدمی پیدا می آید آن عمل در نطفه وی است همچون سعادت و شقاوت و دیانت و خیانت و بزرگی
و حماقت و بخل و سخاوت و همت عالی و خساست و درویشی و توانگری و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و مانند
این و هیچ وجه دفع آن ممکن نیست و آدمی در آن مجبور است پس هر که سعید است سعادت از شکم مادر آورده و
هر که شقی است بدبختی مجبور است و این محال را حق تعالی آفریده است و بآن علت و القسر چه خواهند کنند هیچ یکی
قادر بر ترک آن نباشند و کرده بنده کرده خدا است و از آن آنچه گرفته منتج اند چون خالق فعل او است در طینت و
گویند ایمان عبارت است از تصدیق بقلب بجمیع آنچه پیغمبر آورده است بما مجملا و مفصلا و اقرار لسان را در آن
مدخل نیست و گویند که کلام حق تعالی یک معنی قدیم و قائم بذات و با صفات ثبوتیه زاید است فلهذا چنانچه زاید اند
بر ذات بندگان او و فرق است که در بندگان که ما یافته شده حادث اند و در ذات مقدس الهی قدیمند پس میگویند
که خدای تعالی عز و جل متکلم بکلامی که خارج از ذات او است و بآن تکلم میکند و قادر بقدرتی است که از ذات جدا است
و عالم است بعلمی که خارج از ذات او است و حی است بحیوتی که غیر از ذات او باشد و مرید و کاره است باراده و کراهیتی

ومفسده دیگر انکه هرگاه قدیم باشند خلایق می باید باشند همیشه تا خطاب یا ایها الذین امنوا وغیره از مخاطبات ومجادبات
واوامر ونواهی حضوری باشند تا بر ایشان نزول ایه صادق باشد والیضا کلام الهی اگر نفسی باشد لازم اید که قدرت الهی با جسم باشد و عین
می باید حق تعالی متکلم بقران باشد واین هر دو محالست بعضی از اشاعره گویند کلام خدا جزوی از خدا باشد جواب ایشان انست که اوین
قرار قران چون پاره پاره کنی خدا پاره پاره شده است وخدا در دست مخلوقات باشد که گاهی بنویسند او را وگاهی حک کنند وگاه
محو نمایند واین محالست وزعفرانیه گویند چون اعراض جمع شوند مثل لون وطعم ورایحه جسم شود وقران عرض وچون بنویسی جسم شود خواه
بسیاهی وخواه بسرخی وسبزی پس لازم اید که خدا متصف بلون سیاهی وسرخی وغیره الوان باشد واین محالست دیگر گویند که فعل
بنده متولد از فعل خداست نه از طبع یا از فعل دیگری وزعفرانیه گویند عذاب گور محالست زیرا که اجسام بی روح به بدیهی نزد
عقل ظاهر است که متألم با آلام وسقام جسم نمی شود حال انکه ساکن ضمه است دیگر گویند افعال عباد از کفر وایمان وزنا و
لواط وقتل وترک وسعادت وشقاوت از حق است وارادهٔ خداست ودیگر گویند خدای تعالی را الجسیم سر پا این جسم کسیف
کند دیده میتوانند دید بندگان در دنیا موافق این مذهب مجسمه باید خدا جسم باشد و دیگر گویند اگر کسی را خدا مومن کرد مومن
است والله فلا ولنخو که باختیار خود مومن نشود واین است که اگر از اهل منبر پرسی که مومن هستید میگویند انشاء الله یعنی خدا
خواهد مومنیم ومفسده این قول انست که چه فایده است که چه فایده دارد که خداوند کافر را بایمان طلبیده وتکلیف بالاسلام نموده
اگر ایمان بنحو است چرا می فرماید امنوا بالله ورسوله وخطاب بکفار چرا میفرمود که کافر می شوید بر گردید دیگر گویند نصب
امام بر خدا واجب نیست بلکه بر خلقان واجب است که در میان خود امامی تعین کنند واختیار نمایند هر کسی را که خواهند وطریق
ایشان درین قول بسمعیت نه عقلی پس ازین قرار ابی بکر وعمر قابل امامت نباشند بلکه از سگ کمتر باشند وزیرا که موسی کلیم الله
علیه السلام با ان جاه وجلال واعتبار وتقدس ذات هفتاد نفر از هفتصد هزار کس بر گزید وبطور برد تا کلام الهی را بشنود
روز ظاهر شد که همه منافق بودند وامام باید که صالح باشد برای امت نه مفسد واز کجا دانستند ان ملاعین که ثلاثه را که
خلیفه کردند که ایشان مصلح اند پس هرگاه موسی ع از باطن ایشان وفساد وصلاح ایشان خبر نداشت صحابه چه دانستند
خوبی ایشان را بلکه ظاهر را دیدند واختیار کردند پس مختار رعیت شدند رعیت باشند وابی بکر وعمر وعثمان علیهم اللعنه خلیفه بودند
از جانب رعیت نه از جانب خدا ورسول او وفساد ابی بکر وعمر درین امت ظاهر است که چه کردند تا ابد خلقی را بضلالت و
هلاکت افکندند دیگر گویند ایمان کودک اعتبار ندارد وگفتن لا اله الا الله او فایده ندارد جواب انست که پس
چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در حین ولادت ایمان اورد وجهت وجهی للذی را چرا گفت ودر ان طفولیت از
کجا می دانست وحضرت عیسی علیه السلام در طفولیت انجیل با و نازل شد وپیغمبر بود روز سیم که متولد شد وچرا حضرت خضر علیه السلام
ان طفل را سر برید زیرا که اگر کفر وایمان طفل اعتبار ندارد پس حضرت خضر علیه السلام بر او ظلم کرد که بیگناهی معصومی را به
قتل رسانید وحال انکه او مامور بود من عند الله که ان طفل را بکشد دیگر گویند که خدا راضی است که او را ثالث گویند دیگر
گویند انبیا واوصیا علیهم السلام همه خطا کرده اند وهیچ یک وهیچ کس در جهان معصوم نیستند وگویند ادم وحوا علیه السلام عاصی

شدند واز شجره منهیه خوردند وابلیس را بان فضل وعلم وصلاح که معلم ملکوت بود خواست که کافر شود او را کافر کرده تا ادم را سجده
کند ونوح علیه السلام بعد از طوفان هلاک قوم پشیمان شد وبر گشتگان وغرق بسیار گریست ونوحه کرد واز بسیار نوحه مسمی بنوح شد وابراهیم
علیه السلام در اول مشرک بود واخر مومن شد وموسی علیه السلام قبطی را بخطا کشت ووقتی که بطور رفت نعلین او از پوست خر مرده بود
ودر بار دوم رفت ووقتی که بطور رفت هارون علیه السلام تعلیم قوم کرد گوساله پرستیدن وگفت باین گوساله پرستید و با شنید با موسی
بیاید وداود علیه السلام شراب خورده بود شبی که طالوت شمشیر بر او زد وعاشق زن برادر خود اوریا شد واو را سردار کرد وبجنگ فرستاد
تا او کشته شد وزن او را خواست ویعقوب علیه السلام نان بسائل نداد تا کور شد وبفراق یوسف علیه السلام مبتلا شد ویوسف علیه السلام
منطقه عمه خویش را دزدید وبر جوان بست وبا زلیخا مهیای جماع شد وزیر جامه از پای او بیرون کرد وکار را بجای نارسیده رسانید و
عیسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت من پسر خدا ام ومرا پسر خدا بگویید ویونس علیه السلام پیش از نزول بلا گریخت واز میان قوم
خود بیرون رفت وایوب علیه السلام ببلای کرمان مبتلا شد از غایت حرص خود وسلیمان علیه السلام کنیزی داشت واو را الف میداشت و
در خانه او بت پرستی میکرد واو را هیچ نمیگفت واستغفر الله رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم عاشق شد بر زینب زوجه پسر خوانده
زید وعایشه ملعونه معشوقه انحضرت بود وامیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام تعشق می نمود بازن عبد الرحمن بن عوف لعنة الله
علی هذا الاعتقاد ودیگر گویند ابی بکر وعمر وعثمان ملعونان خلفای راشدین اند وبنی امیه ومعویه وسلاطین بنی عباس خلفا
وقایمین اند که دین با ایشان قایم گشت لعنة الله علیهم ودیگر گویند لعنت بر شیطان وکافر جایز نیست دیگر گویند یزید
ملعون مومن عادل بود وقاضی عیاض مالکی معتزلی یزید ملعون را داخل دوازده امام میدانند چون اهل سنت علیهم اللعنه اعتقاد
دارند که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرموده که دوازده خلیفه بعد از من خواهند بود از قریش ودر صحاح سته ایشان این
احادیث ثبت است وچون شیعه اثنا عشریه ایشان قایل می شوند که همین دوازده امام است که پیغمبر فرمود وفضیلت
ایشان قایل اند اما از راه عناد انکار می نمایند ابن حجر ناصبی ملعون که از متاخرین علمای اهل سنت است یزید ملعون را از شماره
دوازده امام بیرون کرده وعبد الله زبیر را داخل کرده وطعنه بر قاضی زده وبعضی از اهل سنت عبد الله بن زبیر را بیرون کرده اند
وعمر بن عبد العزیز را داخل کرده اند دیگر گویند امام زمان در هر عصر پادشاهان وقت اند وبعضی قران را امام میدانند دیگر
گویند وجود شیطان محض خرافات است واعتقاد بملک نقاله دارند باین نحو که اگر کسی زنی بکند در هندوستان وخود را در ایران
باشد وزنی بکند ویک شب با او باشد وبعد از ان بسفر رود چون بیاید ان زنی را که ندیده هیچ چند فرزند ببیند با ان
زن که یکشب در پیش او خوابیده واو نیز صاحب فرزندان باشد همه فرزندان از ان مرد اند واز وی میراث میبرند زیرا که در وقت
خواب اب نطفه اورا ملک اورده ودر رحم این زن ریخته واو ابستن شده دیگر گویند در ایمان عمل بار کان ضرور نیست
چون قابلیت که صلوة از شارع منتقلی شد هر چند نماز نکند او را ضرور نیست وگویند منافق مومن واقعی است واگر یهود
ونصاری وهر یک از اهل کفر علی الرسم کلمه بگویند یا بتخویف اظهار شهادتین نمایند ویا ایشان را مجبور سازند مومن اند
از اهل سنت قیاس ورای واجتهاد واستحسان با عقل واجماع بدون دخول معصوم در مذهب ایشان جایز نیست

ولطف خدا تعالی را نسبت به بندکان جایز نمیدانند و کویند حق تعالی تکلیف بالا یطاق به بندکان خف کرده دکویند
انچه خدا خواهد بلکه انچه شیطان خواهد می کند و هر بندۀ افعال او مخلوق شده است در طینتش وبعضی ازانشان میکویند
حقتعالی چیزی بیافرید و رحمان نام کرد پس عرش را افرید و کفت الرحمن علی العرش استوی واحمد حنبل التوی
را بمعنی استقر تفسیر کرده است وان رحمان مخلوق بود دکویند خدارا وصف نشاید کرد که شی است و نشاید کفت که عالم
وحی وسمیع وبصیر است و موجب تحول و قوت صفت نشاید کو خدارا وصف نشاید کرد بان اسما که در قران امده زیرا که
بعضی ازان اسماء وصفات مشترک است و تعدد اتنلیس لازم اید که مخلوق را خالق و رزاق و الله توان کفت دیگر کویند خدا
عالم است بعلم محدث و دران عالم نبود و اهل جنت به بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ الکاه بهشت و دوزخ و جمله مخلوقات نیست
و جز از حق تعالی کسی نماند دیگر کویند خلق را هیچ قدرت در فعل نیست دلیل براین انکه ایشان ملجا و مضطر اند در افعال چنانکه درخت
مضطر است از حرکت باد چون او را بجنباند و کوه مضطر است در ثبات و اضافت فعل به بنده مجاز بود نه بر حقیقت چنانکه می
کویند درخت بجنبید اما باد او را می جنباند و اب روان همی رود و در دریا ساکن است و اینها را دران هیچ فعل نیست و حیوان
نیز برین منوال بود و او هیچ نتواند کرد دکویند خدا معلوم خلق نیست زیرا که هرچه معلوم خلق است دیدنی است و نشاید که کسی کوید الله
یا رب خدای منست یا خالق منست زیرا که خالق را نتوان دید و هرچه را نتوان دید خبر دادن از و محال است و نشاید که حکم برو توان کرد
دیگر کویند قدرت و مقدور و عالم و معلوم و عشق و عاشق و معشوق یکی است حضر بن عمر دقومشی کویند هرچه خدا افریده است در اسمان و زمین
از ملایکه و انسان و حیوان و جن و هرچه حیات دارد همه اراده خداست که بخورد و بزند و بنوشد و جماع کند و جواد و دشنام دهد و فحش و ظلم کند
و کافر شود و فواحش کند اما خدا ازو بیزار شود و او را دشمن دارد و بعضی ازان ملاعین کویند خدا مرکب الشکل از لون و طعم و رایحه
و حرارت یا برودت و یبوست یا رطوبت دکویند فاعل کبیره اگر مومن است کناه با ایمان او ضرر نرساند و از اهل جنت است و کناهان
دوام زنیها مرا شود و اهل توحید را خدا عذاب نمیکند و خدا از بنده اسلام خواسته است و انچه از قبایح در اسلام کند و اگر کافر در کفر محو امید
بکرم الهی داشته بهر بخشیده شود دیگر کویند شیطان مشترک نبود و از اهل توحید بود چون استکبار کرد کبیره کرد و صاحب کبیره با ایمان را
رستکار است و براین قیاس است حال یزید ملعون و غیره ظالمان دیگر کویند کناه ضرر بکافر رساند نه بمومن دیگر کویند قبایح مختلف بحسب فاعل است اگر
خدا کند خوب بود و اگر بنده کند زشت بود و بعضی کویند ایمان معرفت خدا و خضوع او بود و خضوع ترک استکبار بود یعنی کسی که تکبر ندارد
و او را الت دارد و چون این خصال در یکی حاصل شود مومن است کو از زبان اقرار نکند و هرچند دلایل معرفت را عقلا ندانند
دیگر کویند ابلیس و سامری و قابیل را خدای امرزد و چون ایمان بخدا داشتند وابوحنیفه وابو یوسف و محمد بن حسن و جهم و ابن عجلان
وابن معدان و ابن بشر و فضل رقاشی کویند ایمان قول است نه فعل و عونیه از اشاعره کویند که خدا اصحاب کبایر و صغایر را می امرزد
خواه با توبه و خواه بی توبه و اقرار کردن انچه از خدا بر رسول امده مجملا ضرورت و مفصلا در کار نیست که خدا حج را حرام کرد
اما نمیدانم که این و ام کو لفظ است یا حیوان دیگر و مومن بود یا کافر و میدانیم که خدا حج را و جه کعبه و بخانه خدا باید رفت اما نمیدانیم
که خانه خدا کعبه است یا مدینه یا بیت المقدس زیرا که دیر و مساجد و کلیسا را نیز خانه خدا میکویند بعضی از زبان ابوحنیفه

ملعون

ملعون نقل میکند که او کفته ما میدانیم خدا محمد را برسالت فرستاده است اما نمیدانیم که این محمد عربی است یا مکی یا مدنی بعضی کویند
این کلام عثمان است دکویند هرکه مسلمانی را بکشد یا لطمه زند کافر میشود نه ازبرای لطمه و قتل بلکه ازبرای عداوت با مسلمان
دکویند امام حسین علیه الصلوة والسلام بر امام زمان یعنی یزید علیه اللعنه بیرون امد و خلیفه انکس بود زیرا که بیعت
بقیه از صحابه باو نه بودند که بر او اجماع کردند و بیعت کردند چون زید ارقم و عمر بن عاص و انس بن مالک و سمره بن جندب
و عکرمه مولای ابن عباس و براء بن عازب و غیرهم دیگر کویند سجود افتاب و ماه کفر نباشد بلکه علامت کفر است و برغوثیه
کویند صفتهای خدا مخلوق باشد الا چهار صفت قادری و عالمی و شنیدن و خالقیت وصالح ریشی هرچه از اشاعره کویند
ایمان معرفت خدا بود و اکر کسی کوید خدا ثالث ثلاثه است کافر نشود اما قولی است که کافران کویند و کویند اکر کسی خدا را شناخت
و منکر رسولش شود ایمان وی درست است دیگر کویند نماز و جمله مامورات عبادت خدا نیست زیرا که عبادت خدا معرفت اوست
و معرفت خدا ایمان است نه اقرار زبان و بجا اوردن عبادات و براین رفته اند جمعی کثیر از اهل تصوف که چون بحد کمال میرسند
و واصل می شوند و تکلیف از ایشان ساقط می شود و ترک عبادات میکنند اما در نزد دانایان و فضلاء این قوم این قول متروک است و
کرامیه از اشاعره میکویند کل فرق اسلام مذهب ایشان باطل است و خلایق همه کافر اند الا کرامیه ابوجعفر محمد بن اسحاق
بن راهویه که از اصحاب شافعی است کوید که از تصانیف ابو عبدالله محمد بن الکرام دیدم که نوشته که روا نباشد که بزرگی کسی سری بستوری
کرامی نکاح کند و طلاق دهد و نماز کند و چیزی خورد و جماع کند و راه رود الا در یک حالت وان وقتی بود که جنازه رهبانی در راه تنکی
بوی رسد در جنب راه باغی یا زراعتی از کسی باشد لازم شود که در انجا رود و بایستد و یک مشت خاک برکیرد و چشمها فرو کذارد تا چون جنازه
بروی رسد تف بران خاک اندازد و خاک را بران جنازه افشاند و از پس او بکوید اللهم العنه لعنا کبیرا و در کتاب بسیر که از
تصنیفات ان ملعون و با خط اخس خود برپشت ان کتاب نوشته که لا یمسه الا المطهرون دران کتاب ذکر کرده است که چون خدا تعالی
در افرینش سباع قوت ایشان را کوشت کرده و ایشان را بر حیوانات مسلط کردانیده تا خون ایشان را می ریزند و میخورند که قوت ایشان را
نبات و کیاه کند و نکردد و اکر کردی بحکمت نزدیکتر بودی بیان کنید که وجه این تدبیر چیست و بنی ادم که صید میکنند حیوانات را
از شتر و کاو و کوسفند و اهو و مرغان کوشت انها را مباح کرد در کدام حکمت روا بود که عاصیان و کمراهان را بر مطیعان مسلط کرداند
وجه فایده است در مار و کژدم پس کفت انها را بکشند تا رسول خدا کوید که حق تعالی شجاعان را هم تشهیداند و کوید کسی را بکشید تا
اکرچه در او هام نرسید و کوید انچه خصوصیت است از احادیث انبیا که بنی ادم دران افکنده اند تا رد بر انکه انما از جاهلی نفرستاد
که ازجنس ادمیان نباشد تا خلق را بخدا خوانند تا ایمان بیاورند خلقان و هیچکس بغلط نیفتاد قاضی کوید خبر دادند مرا روزی که بزاری
پیش ابوعمر رمانی بود ابوعمرو را کفت ابو عبدالله کرام برسالت اولی تر بود از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم ابوعمرو کفت بچه دلیل از
کجا میکویی کفت زیرا که ابو عبدالله از محمد زاهد تر است و بعلم کلام از محمد نیز داناتر ابو عبدالله کار زار نکرد و کسی را نکشت خانه کسی را یغما نکرد
پس ابوعمرو کفت چنین نیست که تو میکویی و لیکن بر عوام ظاهر مکن که برما تشنیع میکنند و اعتقاد من اینست که تو کفتی بر او اعتقاد کن و اعتقاد اولی تر
بظاهر کویند که خدا جبرئیل را بعلی علیه الصلوة والسلام فرستاد و بغلط بمحمد رفت و جایز نبود که ما کوییم ابو عبدالله کرام برسالت از محمد اولی تر

دانستن مذهب اشاعره را و دوازده فرقه اند **اول** واصلیه اند منسوب بواصل بن عطا **دیگر هذیلیه** اند منسوب بابو الهذیل علاف **دیگر نظامیه** اند
منسوب بابراهیم بن النظام **دیگر جاحظیه** اند منسوب بجاحظ **دیگر خیاطیه** اند منسوب بابی الحسن بن ابی عمر الخیاط استاد الکعبی **و دیگر بشریه** اند منسوب
ببشر بن المعتمر **و دیگر معمریه** اند منسوب بمعمر بن العباد السلمی **و دیگر مرداریه** اند منسوب بابو موسی عیسی الملقب بمردار **و دیگر ثمامیه** اند منسوب بثمامه
بن اشرس **و دیگر هشامیه** اند منسوب بهاشم ابن عمرو الفوطی **و دیگر حائطیه** اند باحمد بن حائط و [illegible] ضلالت و ساطین این بدعت و [illegible] هشامیه
مذهب **اول ابو علی جبائیه** است پدر زاده محمد بن حنیفه رضی الله عنه است استاد ابی الحسن الاشعری و جبائیه از معتزله منسوب باویند و ابو موسی [illegible] معروف
براهیم بن معتزله و ابو الحسن بصری و کعبی و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی و اقضی القضاة ماوردی شافعی همدانی و بیشتر از شافعیان
اشاعره اند و حنفی معتزله و مالکی قدریه و حنابله حشویه و از مشاهیر ابن عمر اهل صاحب ضیاء و زمخشری صاحب کشاف و فراء نحوی و سیرافی اند
وجه تسمیه معتزله آنست که فرقه اول ایشان که واصلیه اند اصحاب ابی حذیفه واصل بن عطا اند و واصل شاگرد حسن بصری که یکی از عظمای تابعین
اهل سنت و از مشایخ صوفیه است روزی حسن با اصحاب خود در مسجد بصره نشسته بود که شخصی بیامد و با حسن خطاب کرد که یا امام الدین جماعتی در
زمان ما پیدا شده اند که تکفیر صاحب کبیره میکنند و گناه کبیره را کفر میدانند و جمعی میگویند که گناه کبیره ضرر در ایمان و اسلام نمیکند و این جماعت را **مرجیه** می
گویند ای امام مسلمین چه میفرمایی درین باب و چه اعتقاد داری حسن بتفکر فرو ماند و پیشتر از آنکه جواب بدهد واصل بن عطا حاضر بود گفت من
میگویم که صاحب کبیره نه مؤمن مطلق است و نه کافر بلکه او در منزله است میان این هر دو منزله پس گفت این سخن را و برخاست و از حسن بصری جدا شد
متوجه ستونی شد از ستونهای مسجد و بایستاد و متوجه اصحاب مسجد شد و جوابی که گفته بود بر باقی دیگر ایشان تقریر نمود پس حسن بصری گفت اعتزل عنا
واصل و از آن روز رسم اعتزال بمعتزله قرار گرفت و اعتقاد ایشان آنست که امامت ثابت نمی‌شود باجماع الا بنص ظاهر مکشوف و این نص
ظاهر در شأن امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام در حدیث جا واقع شده و عمر انکار کرد **وگویند** حق تعالی مرئی نمی‌شود در دنیا و آخرت **وگویند** الیوم
بهشت و دوزخ موجود نیست بعد ازین موجود خواهند شد و تمسک ایشان دو وجه است **وجه اول** آنکه وجود جنت و نار قبل از روز جزا عبث است و فعل
عبث بر حکیم روا نیست **وجه دوم** آنکه چون هر شیء هالک است بمقتضای کل شیء هالک الا وجهه و باجماع پس باید که الیوم موجود نباشند در
روز قیامت و خوارج از معتزله و ابو الهذیل حمدان بن علاف و قاضی عبد الجبار بر آنند که ایمان عبارتست از عمل بطاعات و عبادات و اجتناب و
اقرار لسانی و ترک مناهی را در آن مدخلی نیست و ابو علی جبائی و ابو هاشم [illegible] و اکثر معتزله بصره بر آنند که ایمان عبارتست
از [illegible] و ترک مناهی و عمل با عمد سنت و تصدیق قلبی و اقرار لسانی را در آن مدخلی نیست و صفات حق تعالی را بخلاف اشاعره
عین ذات میدانند و ابو هاشم گوید که ذات مقدس حضرت باری تعالی واجب الوجود مساویست با ذوات جمیع ممکنات و میان ایشان تفاوت نیست
مگر بچهار حال که آن چهار حال است و آن یک حال الوهیت است و آن چهار حال قادریت است و عالمیت و حیاتیت و موجودیت **وگویند**
خدا قادر است بان قادریت و عالم است بان عالمیت و حی است بان حییت و موجود است بان موجودیت و این احوال صفات او دانند و نه موجود باشند و نه معدوم
و اصول دین نزد ایشان چهار است توحید و عدل و نبوت و معاد **وگویند** نصب امام بر خدا واجب نیست **وگویند** نزد وی اعمال عبارتست از
[illegible] روز قیامت نسبت با هر مکلفی بجا می‌آورد و صفات حق تعالی را قدیم میدانند **و غیلان دمشقی** که رئیس معتزله بود و هم مذهب
[illegible] او را گفت و او و واصل هر دو شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد حنیفه بودند و اول اظهار منزلت بین المنزلتین او کرد **گوید**
[illegible] نبود اما کافر نشود بلکه فاسق است و آن ملعون گوید که گواهی علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و طلحه و زبیر را نشاید
[illegible] و ابو هذیل گوید که هر جماعتی که کرده اگرچه نه بهر خدا باشند مقبول است و عمرو بن عبید گوید گواهی علی بن ابی طالب را هرگز
[illegible] زیرا که او مطیع نبود یعنی طاعت کرد ابا بکر و عمر را علیهم اللعنه **وگویند** در مقدورات باری تعالی قادر نبود بر [illegible] هیچ چیز نیز
[illegible] بعد از انقطاع مقدورات و او نتواند هیچ آفرید و بعد از حیات بمیرانند **و ابو هذیل** گوید که اهل آخرت ملجا باشند

فعل خوب عادت جبلی شده کافر در کافری و مومن در مومنی اما نه فعل ایشان باشند **وگویند** که کلام حقیقی محدث باشد و بعضی از کلام نه در محل
باشند و آن از قول کن باشد و باقی در محل و آن از جنس کلام ما باشد **و نظام گوید** الله سبحانه تعالی در کردن فعل قادر بود که صلاح ایشان جز آن
نتواند جز آن کند که صلاح ایشان در آن نباشد و نتواند که عذاب را زیادت کند بر اهل دوزخ و قادر نبود که در بهشت [illegible] کرد و صحیح را دو دید و بینا را کور
گرداند و چنین دانند که کوری و بیماری و درویشی بهتر است او را نتواند که ازین امراض برهاند و قادر نبود که کودکی در کنار آتش ایستاده بود او را در
آتش اندازد **وگویند** خدا منکور است بعقل و نیکویی اگر چه ان بظلم و زشتی قادر بود **وگویند** ارواح یک جنس اند و اجسام همچنین یکی از آنها دیگری
مرده و مرده محال بود که زنده شود و زنده ها محال است که بمیرد و این مذهب ثنویان است **و دیصانیه** از معتزله گویند انسان نور است زنده و طبع او آن
بود که بر بالا شود و او بمیرد و نور سبک است که هرگز ساکن نشود و تاریکی چیز است که هرگز سبک نشود و مرده آنست که هرگز زنده نشود **وگویند** حیوان همه یک
جنس اند و در یک جنس اند عمد مختلف نبود چنانکه از آتش سرد مقصود نشود **وگویند** افعال همه حیوانات یک جنس اند از حرکت و سکون است و همه متجانس
وگویند افعال علوم و ارادات از جمله حرکات اند و افعال از یک جنس اند و فرق نیست میان آنکه گویند لعنت خدا بر ابلیس یا رحمت خدا بر ابلیس **وگویند**
عمل کفر و ایمان هر دو یکی است چون مومن فعلی کند و کافر و فاسق فعل کنند علی مومن است و تفاوتی نیست میان زن کردن بنکاح یا نکاح نکردن **وگویند**
معلومات جز یک جنس نتوان دانست بجز دیگر **وگویند** خدای تعالی جمله مقدورات را یکبار [illegible] بیافرید بی تقدیم و تاخیر زیرا که تکون کون بعضی بر بعضی
تقدیم و تاخیر بظهور میرساند پس ابا و اجداد مقدم نباشند بر اولاد **وگویند** روا بود که علم ضروری بجز احکام حاصل نشود **وگویند** ابو هریره دروغ
از جمله خلایق بیشتر گفتی و چون بصحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسیده دانست آن دروغ تمام صدق است **وگویند** هر که [illegible] درهم
بیکبار بدزدد یا خیانت کند فاسق نشود و باز خواست نباشد از [illegible] درهم تمام نباشد **وگویند** هر که تمام فرایض با جمله نماز های خود بکند
عمدا عاصی نشود در خدا و لیکن فاسق ترین خلایق باشند **وگویند** فضل اطفال در آخرت مانند فضل بهایم است **وگویند** حضرات ذمیه در
بهشت باشند زیرا که فضل مختلف نبود **وگویند** فضل ملائکه بر پیغامبران است زیرا که سلاطین اکثر مردم [illegible] را نزد فقیران می فرستند برای
مطالبه پس چون ملک نزد انسان فضل از پیغمبر **و بعضی گویند** ملائکه و انبیا در فضیلت مساوی اند **و ابو هاشم گوید** معرفت خدا از ایمان
نیست و بر آن چیز که خدا آنکند قادر آن بر آن نبود **وگویند** هر که سب صحابه کند اگرچه آن صحابه فاسق باشند و مختینی اهل ذمه و ظالمی
را لعنت کند یا ابلیس را دشنام دهد از اسلام بیرون نشود و موحد صادق نشود و اگر کسی لعنت کند و دشنام نشود و نزد عالمی از
معتزله ابد بوادم باشد عذرش مسموع باشد **وگویند** هر که خدا را شناخته بهر مذهبی و طریقه اثر اعتقادات کند مومن است **و الکافی گوید**
که حق تعالی قادر نباشد که بر عقلا ظلم کند و لیکن قادر است که بر مجانین و اطفال ظلم کند **جعفریه و مبشریه گویند** فاسقان اهل قبله
از مسلمانان بدتر باشند از زنادقه و مجوس **وگویند** اگر کسی مردی بفرستد که فلان زن از برای من بخواه و مرسل آن زن را
وطی کند وطی طلاق مرسل باشد و او را حد بر او واجب نشود **وگویند** اجماع صحابه است بر حد کسی که خمر خورده اما خطا است و هر که از مال
معتزله بدزدد از ایمان بیرون نشود **و بشیر گوید** که انسان قادر بود بر ایجاد انواع سمع و بصر بسبیل تولد **وگویند** خدا قادر است بر تعذیب
بنده اما ظالم بود بر تعذیب او **و ابو موسی مردار گوید** که هر که با سلطان اختلاط کند در صحبت فاسق شود بر گاه فاسق کافر شود
و چون بمیرد از وی میراث گیرند و او از کس میراث نبرد **وگویند** خدا دروغ گوید **و هشام فوطی گوید** که روا نباشد که گویند حسبنا الله و

۲۶

ونعم الوکیل وگویند اسماء خدا بقیاس است وگویند هر که اعتقاد کند که خدا اضداد و نافع است کافر است وگویند اعراض دلیل
نبود بر وجود صانع و نه صدق یکی از انبیا و رسل و دیگر گویند که هر که اعتقاد کند که نماز افتتاح و اختتام و شرایط دارد جمله نماز او فاسد است و معصیت
کرده است و هر که گوید بهشت الحال موجود است کافر است صالحی گوید که روا بود که جسم خالی از اعراض بود و احمد حایط گوید که عالم را دو صانع
بود یکی قدیم و دیگری محدث که او مسیح است و در قیامت حساب خلق مسیح میکند و در آخرت مسیح که حاضر است و احمد بن ایوب مالوسی گوید که خدا جمله خلق
را یکبار آفرید و ایشان را تکلیف کرد هر که فرمان برد او را به علیین برد و هر که فرمان نبرد عاصی شد و او را به عالم فرستاد و در ارواح مکرر دارند
الا آنکه چون بصورت بهیمی میرسد تکلیف از و منقطع احمد حایط گوید پیغمبر از زنان بسیار بوده است و ابوذر زاهدتر از رسول بود و اکثر زن بسیار
طعن است و معمر و اصحابش گویند هیچ اعراض در اجسام فعل خدا نیست و فعل جسم است که از وی پدید آید بالطبع آنانه با جنبا و جلاد
بر اعراض قادر نبود و موافق مذهب ایشان خدا نتواند خالق موت بود و نه خالق حیات پس اجسام خود زنده می شوند و خود میمیرند ثمامه
ابن اشرس گوید که بسیار حیوانات از پشه و مگس و مانند او خالق نباشد و خود پدید آیند و فتی گوید که ثمامه خلق را دید که روز جمعه بمسجد ادینه
بود می رفتند بعضی از یاران خود را گفت که این قوم را ببینید که چگونه این اعرابی ایشان را از راه برد و سرگردان کرده و جاحظ
در کتاب مضاحک گفته که ثمامه گوید که همه کفار و فلاسفه و دهریان و زنادقه و یهود و مجوس و نصاری نه در بهشت روند و نه در دوزخ و کودکان
و بهایم را خدا خاک کند و باد ببرد زیرا که بهشت جای نعمت و ثواب است و دوزخ جای عقاب است و اینها را نه ثواب باشد و نه عقاب اینها را که ایشان
حاصل نکرده اند ابن راوندی از جاحظ حکایت میکند که او گفت خدا نتواند هیچ کس را ببرد الا آنکه آتش ایشان را بالطبع
برد و کتاب حیل دزدان و کتاب غش صناعات و کتاب تخاریق و لواطه از تصانیف ثمامه است فضل حدثی هیچ حیوانی نبود حتی کیک و
پشه که در میان ایشان نبی و پیغمبری نباشد و خدا خلایق را در بهشت آفرید چون در بهشت معصیت کردند بر زمین کرد وگویند هر که در دنیا جزا یابد
بسبب آن یابد که در دور اول خیر کرده باشد و اگر شر کرده است سزا یابد و این مذهب تناسخ است حماریه از معتزله گویند که انسان قادر بود که
بعضی از حشرات را بیافریند یکی از علما روایت کند که مردی بود در نشابور از قوم معتزله او را اخبار میگفتند در این مسئله با ابوعلی ثقفی
مناظره کرد بعد از دو سه روز آمد به پیش ابوعلی و پاره گوشت گنده در دلت داشت و کرم بسیار در او افتاده بود گفت اینها را من آفریدم
ابوعلی گفت اگر تو آفریدی بگو عدد ایشان چند است و نر و ماده ایشان کدام است آن مرد از الزام بازماند منقطع شد وگویند روا بود که خدا
را مطیع خوانند زیرا که خدا چون مراد بنده بر آورد و حاجت او روا کند مطیع بنده بود و روا بود که خدا زنان را آبستن کند ابوهاشم
گوید خدا قادر نبود که جزوی از دنیا را نیست کند زیرا که چون فنا ضد عالم باشد و عالم ضد فنا چگونه یک جزو فنای عالم بدین عظیمی را نیست کند پس لازم
بود که بهر جزوی از عالم جزوی از فنا بیافریند الخ جمع ضدین لازم آید و جمع ضدین مستحیل است از روی عقل وگویند که اگر کافر مسلمان شود و دیگر هم در
دوزخ باشند ابد در دوزخ باشند اگر اسلام و ایمان آورده باشند وگویند اگر کسی توبه کند از گناهی که کرده باشد و او در وقت توبه مثل آن گناه قادر نباشد توبه
آن درست نبود بعضی گفته اگر کسی دروغ گفته بعد از آن گنگ شود یا زنا کرده و عورت او را ببرند توبه او قبول نباشد وگویند هر که برخلاف
معتزله باشد از اهل سنت و جماعت و شیعه و روافضه همه در دوزخ باشند پس نزد ایشان بهشت خالی باشد و همه خلق در دوزخ باشند
نظام و اتباع او گویند که قدرت و علم و حیوة و سمع و ارادت خدا را نشاید گفت که اشیاء اند و نه اجسام و نه اعراض و نه او و نه

۲۷

جزو او و نه بعضی ازو زیرا که صفات اند و صفات را صفات دیگر نشاید کردن وگویند افعال بندگان صفات ایشان نه و
صفات ایشان نه ذات ایشانست و نه جزو از ایشان و این اعراض را نه اجسام و نه اشباح مناقض است زیرا که چون اعراض باشند لازم
آید که اینها باشند وگویند حرکات و سکنات و ارادت و کلام و اطاعت و معصیت و کفر و ایمان و لذتها و طعمها و بوها جمله اجسام اند و از
زرقان حکایت کنند که او گفته هر حرکت و سکون فعل نیست تمام شد بعضی از مقالات بیهوده ایشان فاضل و متدبر و عالم متأمل می
داند که این ملاعین چه گفتند و رد اقوال ایشان و شناعت آن از قرآن و احادیث بسیار ظاهر است نیاز نیست که مطالعه نمایند والله اعلم

فرقت چهارم در بیان مقالات شیعه اثنا عشریه کثرهم الله امثالهم و مذهب حق این طایفه ناجیه و گفتگوی معاندین ایشان و اقوال نواصب
وغیره بدانکه طایفه شیعه که سنیان ملاعین ایشان را رافضی میگویند اعتقاد حق ایشان است که دنیای با این وسعت و کیهان
با این عظمت و انسان و حیوان و نبات و جماد و مور و پشه و دینار را صانع و آفریدگاری هست یگانه که نظیر و مانند ندارد و وجود بود
تقدیر ملک قدیم بهم نرسیده و خود بالطبع متکون نمی شود بخلاف ملاحده و سوفسطائیه و بعضی از حکما و برخی از یونانیان و اصحاب ابن
ابی العوجا که قایل نیستند بوجود صانع عالم و دهریه خلق دنیا و مافیها را نسبت بدهر میدهند و طبیعیون گویند خالقی نیست الا
طبیعت بی شعور و بعضی از اهل نجوم گویند که اشیا با تاثیر کواکب طبایع دواره بعمل می آید دیگر گویند که عالم که مراد از ما سوای الله ذات است
از عرش تا فرش و تحت الثری و آنچه در مابین اینهاست همه محدث است و تازه بهم رسیده و هیچ یک قدیم نیستند و ابتدا از زمانی در هر یک از ممکنات هست
که در چه زمانی که بهم رسیده بخلاف دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار و طبایع و اهل نجوم و سوفسطائیه و طایفه از براهمه و هندوان و برخی از آن جماعت
خطا و ختن و مغربیان که گویند عالم قدیم است دیگر گویند کواکب انوار اند و سموات است اجسام بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم که گویند کواکب
جسم اند زنده و ناطق دیگر گویند عالم را صانعی است مختار که هر چه خواهد کند نه موجب است و نه مضطر نه عاجز بخلاف فلاسفه که ایشان گویند که موثر موجب است
دیگر گویند جمله موجودات صنع صانع مختار اند بخلاف اهل طبایع که گویند هر چه بتحت فلک قمر است از تاثیر طبایع بود و طایفه از غلات و بعضی از مسلمانان
و قلیلی از حکما گویند که جبرئیل علیه السلام در ما تحت فلک قمر تاثیر میکند بعضی نسبت با ئمه علیهم الصلوة و السلام میدهند و بعضی نسبت بخمیس میدهند
که مراد سلمان و مقداد و ابا ذر و عمار یاسر و عمر ابن امیه جمیری از جانب علی علیه الصلوة و السلام تاثیر میکند دیگر گویند صانع عالم موجود است بخلاف
ملاحده که گویند که نه موجود است و نه معدوم دیگر گویند خدا قادر است بذات بخلاف اشاعره که گویند قادر است بقدرت دیگر گویند صانع عالم بقدرت
ذاتیست بخلاف مجبره که نزد ایشان عالم است بعلم دیگر دیگر گویند که صانع عالم زنده است و باقی لذاته بخلاف مجبره که گویند حی است بحیوة باقی
است بقا دیگر گویند که صانع عالم همیشه باقی بود بخلاف حشویه و کرامیه که گویند او بلا کیف الله روشن بموجب کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ
وآیه کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ دیگر گویند خدا سمیع و بصیر است نه بآلت یعنی عالم است بمسموعات
و مبصرات است بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه که گویند سمیع و بصیر است بآلت سمع و بصر دیگر گویند خدا مستغنی است از جمله موجودات و از نفع و ضرر و الم و لذت
بری است بخلاف حنابله که گویند خدا را کول و مشروب و منکوح هست و الم و لذت در می یابد دیگر گویند خدا جسم و جوهر و عرض نیست و جا و مکان ندارد
بخلاف مجسمه و اکثر براهمه و حنابله و طایفه از مجوس و کبران و بعضی از یهود بلکه همه و بعضی از امامیان و قاطبه نصاری که نزد ایشان معبود
جوهر است از قنوم ثلثه و مکان دارد و همه این فرق غیر نصاری گویند جا و مکان دارد و نزد بعضی از ایشان بر عرش نشسته و اعضاء و
جوارح دارد و بعضی گویند اعضایش بصورت حروف است و روش بمردی میماند بعضی گویند بپسری ساده می ماند و بعضی از اجسام
میدانند و بعضی جسم نر از همه بزرگتر میدانند بعضی گویند استغفر الله بر خری سوار می آید بصورت پسر امردی و شبهای جمعه و

فرقت چهارم در بیان نواصب

رنج بکافه ناجیه و گفتگوی معاندین ایشان و...

اصلی
تعالی الله عن ذلک

عذاب نکند و گناه کسی را بر دیگری ننویسد بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را بکردار پدران و مادران عذاب کند اگرچه بعضی گویند که از شکم مادر در افتاده باشند
دیگر گویند تکلیف ما لا یطاق زشت بود خدا زشتی نکند بخلاف مجبره که در نزد ایشان تکلیف عاجز روا بود دیگر گویند دروغ بر خدا جایز نبود بخلاف عطوی
در شاگردان زنقوی که او گوید دروغ بر خدا جایز بود دیگر گویند اگر کسی گناه بسیار بکند و از بعضی توبه کند از آنچه توبه کرده است درست بود بخلاف ابو هاشم
که گوید که اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ قبول نبود دیگر گویند بنده بعمل نیکو مستحق ثواب گردد و بعمل بد مستوجب عقاب بخلاف مجبره
و اصحاب وعیدیه گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را دیگر گویند که اگر کسی گناه کار باشد و بی توبه بمیرد و مومن بود یا خدا از او عفو کند یا شفاعت رسول
یا یکی از ائمه علیهم السلام او را بخشد و اگر شفاعت او نکنند بدوزخ رود بقدر گناه عقوبت یابد بعد از آن بعمل نیک به بهشت رود و هیچ وجه در دوزخ نماند
بخلاف اهل وعیدیه و معتزله و غیرهم و در نزد ایشان گویند که اگر کسی هزار سال عمر یابد و صایم الدهر و قائم اللیل بود و یک گناه کبیره از او در وجود آید و بی توبه
بمیرد ابد الاباد در دوزخ بماند و اجر ایمان و عبادت ضایع گردد دیگر گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیای عظام صلوات الله علیهم
یا شافع محرمان شفاعت عاصیان و گنهکاران از مومنان را کنند بخلاف خوارج لعنة الله علیهم که قطعاً شفاعت قایل نیستند و اشاعره گویند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها شفاعت میکند نه کسی دیگر اما درجه اهل بهشت را زیاده میکند نه اسقاط گناه دیگر گویند مومن که مرتفع بود علمی
حقیقی دارد و از مومن حکمی از ارتداد جایز نبود و مومن حقیقی مرتد نشود زیرا که چون موقت حاصل گردد علم حاصل شود علم منزل یقین است و یقین
منزله علم ضروری است و ما دام که عقل باشد شک و شبهه در وی راه نیابد پس وقوع کفر از مومن حقیقی جایز نباشد بخلاف اهل سنت و نواصب
و خوارج که قایلند بوقوع کفر و زندقه از مومن حقیقی و انبیا و اولیا و اوصیا دیگر گویند که عوض از مکافات هم در دنیا است و هم
در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند عوض دایم بود در دنیا و آخرت دیگر گویند که هر چه از اعواض بود منقطع بود نه دایم بخلاف
ابو علی جبایی که او گوید اعواض دایم بود دیگر گویند ثواب بشارت در دنیا بمکلف نرسد برای آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود
و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و اتصال ثواب زمانی بگذرد و روا بود که کسی را آن قدر عمر بدهد تا ایمان بیاورد و بثواب برسد
بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا بثواب رسد و باکی ندارد که او ایمان بیاورد و ابتر میرانند دیگر گویند خدای انبیا
و رسل و ملایکه و مومن و کافر را همه لطف کرده است و هدایت فرموده است و حجت تمام کرده و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان
حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد بعقل و همچنین به نقل و کسی را مخصوص نگردانیده از انبیا و اوصیا علیهم السلام بخلاف
مجبره که گویند خدا انبیا و رسل را یا ملایکه و مومنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نه کرده دیگر گویند اسمای الهی
توقیفی است که از قرآن و حدیث وارد است نام دیگر نتوان خواند بخلاف ابو حنیفه و اشاعره و بعضی از معتزله و جبایی که گویند
که خدا را عارف و مطیع و عاقل می توان خواند دیگر گویند بعد از خلقت انسان بعثت انبیا واجب بود بخلاف براهمه و منکران
و اشاعره و حکما و اهل خطا و کسانی که تواصل کرده اند بمذهب و عمانی و برخی از ملاحده که گویند واجب نبود دیگر گویند عدد انبیا
و رسل صد و بیست و چهار هزار اند و از ایشان سیصد و سیزده مرسل اند بخلاف یهود که عدد انبیا نزد ایشان
چندان نیست و نزد نصاری عدد انبیا بیست و چهار اند و همه را صاحب کتاب میدانند و بعضی از نصاری حضرت آدم علیه السلام
و طاوس علیه السلام را نبی میدانند و لیس و یوسف علیه السلام را رهبان میدانند نه نبی دیگر گویند اول انبیا آدم علیه السلام
بود بخلاف مجوس که گویند که کیومرث است و براهمه گویند اول انبیا آدم است و آخر شیث سلام الله علیهما
دیگر گویند آدم و حوا پسر و دختر خود را بهم نداده اند بزوجیت بلکه حوریه و جنیه را بزنی به پسران خود داده اند و اولاد بهم رسیدند
بخلاف اهل سنت علیهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قایلند بآنکه خواهر و برادر را بهم داده اند دیگر گویند که کوه و ...

و سهو و نسیان از انبیا و اوصیای ایشان واقع نشد بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و ابن فورک از اشاعره بسیار غلو دارد
در کفر و شرک انبیا و اوصیا و کسی را معصوم نمیدانند در میان بلکه ملاعین اهل سنت در باب خطای انبیا رساله ها نوشته اند دیگر
گویند معجزه بر دلیل نبی و امام ظاهر کنند و بر دست هیچ کس ظاهر نشود بخلاف مجبره که گویند بر دست غیر ایشان ظاهر شود و اهل تصوف نسبت
دین را بمشایخ میدهند و میگویند عین القضات و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و وحی با ایشان میرسید و عروج با آسمان
میکرده اند و با خدا صحبت هم داشته اند دیگر گویند که پیغمبر ما و اوصیای او صلی الله علیه و آله و سلم بهترین انبیا و اوصیا و معصوم اند
بلکه بهتر از ملایکه مقربین اند بخلاف بعضی از اهل قبله و قاطبه سنیان که قایل نیستند و قلیلی از ایشان گویند ابراهیم علیه السلام
افضل تر اند و جز از بن عمر و از معتزله گویند که در فضل انبیا همه با هم یکسان اند و تفاوت ندارند و بعضی از معتزله مثل ابو عبید الله
حلمی و باقلانی از اشاعره و برخی از حشویان گویند ملایکه بهتر از انبیا و رسل اند دیگر گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز
نبی الله اند بخلاف اشاعره که گویند چون ادای رسالت نمودند نبی نیستند الا بمجاز ایشان را نبی گویند دیگر گویند چون روح از بدن
مفارقت کرد باقی است و از آن به قالب مثالی میبرند در برزخ بخلاف مجوس و تناسخی و براهمه که گویند در بدن حیوانات دیگر
نقل میکنند و معتزله گویند که باقی نمی ماند و معدوم می شود دیگر گویند هر که دعوی الوهیت کرد و هر چه بر دست او ظاهر شد از
مخاریق سحر بود بخلاف ابن المقفع خراسانی و طایفه از صوفیه که گویند سحر نبود و حق بود دیگر گویند نبوت بمجرد دعوی کافی نبود
بلکه معجزه کلام لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه را لازم نمیدانند و دعوی را کافی میدانند دیگر گویند انبیا و
رسل و اوصیای ایشان و ملایکه مومن اند قطعاً بخلاف اشاعره و حشویان که هیچ کس را قطعاً مومن نمیدانند
و اکثر کسی از ایشان که مومنی گوید گوید ان شاء الله دیگر گویند مخاطبه با ارواح است بعد از فراق از بدن بخلاف نظام
و ابن راوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با ارواح نیست دیگر گویند معرفت الله و رسول و امام
واجب است عقلاً بدلایل و براهین و تقلید کافی نیست و در فروع هر که عاقل باشد بسیاری از آن تقلید بخلاف مجبره که گویند
واجب است شرعاً دیگر گویند امام میباید مختار من عند الله و بنده بنص من عند الرسول باشد بخلاف خوارج و نواصب
و سنیان ملعون که تعین امام باختیار رعیت است و عباسیان گویند بمیراث است و زیدیه گویند خروج بشمشیر است هر کس از اولاد
حضرت فاطمه صلوات الله علیها دیگر گویند امام بعد از پیغمبر بلا فصل علی بن ابی طالب است علیه الصلوة و السلام بخلاف کل اهل سنت
و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که گویند ابی بکر است لعنة الله علیه دیگر گویند امام باید مثل پیغمبر معصوم باشد از همه لغزش و خطا من
المهد الی اللحد بخلاف همه فرق مسلمانان که عصمت را شرط نمیدانند دیگر گویند که امام می باید که در همه مراتب کمال از رعیت
افضل باشد بخلاف نواصب و خوارج و اهل سنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را درست میدانند هر چند که نادان
و تیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل و عاجز باشد و عالم باحکام دین و مسایل نباشد دیگر گویند آنکه دعوی
امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود
دیگر گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا روز قیامت برپا شود بخلاف یهود که گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد
امام آنحضرت صاحب علیه الصلوة و السلام است و بعضی از نصاری نیز گویند که خواهد آمد دیگر گویند امام بعد از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و آخر بیرون آید بخلاف
نواصب و مجبره و معتزله که گویند چهار اند و زیدیه باربعه قایلند و زیدیان بر پنج قایلند و عباسیان بسی و هفت تن

قائلند و واقفی از شیعه بهفت قائلند و کیسانیه از شیعه بچهار تن قائلند اول امیر المومنین علیه الصلوة والسلام و آخر
با بنی الخلیفه و اسماعیلیان بهشت تن قائلند و زیدیه گویند هر کس عالم و شجاع و از فرزندان فاطمه صلوات الله علیها
خروج بشمشیر کند امام است تا روز قیامت دیگر گویند امام اگر مغلوب و مقهور باشد تقیه میکند و بر وی واجب است و بر جمیع مومنان
نیز هر گاه خوف تلف نفس یا مال یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب که
تقیه را جایز نمیدانند دیگر گویند هرگز زمانی از امام خالی نبوده و نخواهد بود از ابتدای آفرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و خواه پنهان
بخلاف جمله نواصب و همه فرق مسلمانان که خلو عالم را از امام جایز میدانند دیگر گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است
که هر که بمیرد بی امامی کافر بود که هرگز امام زنده نبود بخلاف نواصب و سنیان و خوارج و زیدیه و غیره بد مذهبان این امت دیگر گویند
خروج بر امام کافر است دیگر گویند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام و فاطمه و حسن و حسین و باقی
از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین افضل کل خلایق اند بخلاف کل فرق اسلام الا قلیلی از زیدیه ...
و کافران از یک کس تر را بهتر میدانند دیگر گویند در مذهب ما رای و قیاس و اجتهاد و استحسان عقلی و اجماع بدون وجود
معصوم و حسن و قبیح شرعی نمیباشد بخلاف همه مسلمانان و منافقان که جایز میدانند دیگر گویند بهشت و جانها هرگز فانی نمیشود بخلاف جهم
بن صفوان که گوید فانی شوند دیگر گویند بهشت و دوزخ الحال موجود اند بخلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آفریده خواهند شد دیگر گویند نعیم اهل بهشت و
عقاب دوزخیان همیشه باشند و انقطاع نپذیرد بخلاف ابو الهذیل که گوید هر دو فانی شوند دیگر گویند بهشت جای ملک و حوض و غیره ... الارض
نیست بخلاف کرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند دیگر گویند که خدا در قیامت حساب خلایق را میکند بخلاف جاحظ از معتزله و نصاری
که گویند مسیح علیه السلام حساب خلایق را میکند دیگر گویند اول کسی که به بهشت رود امیر المومنین علیه الصلوة والسلام است زیرا که لوای حمد در دست
دولت و پیشاپیش پیغمبران و بعد از رسول خدا ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تحلیلهم السلام و مومنان این امت داخل شوند و بعد از آن
امتهای دیگر و مومنان جن و انس و درجات پیغمبران و اهل بیت از همه خلایق رفیع تر است در این مسایل کل مخالفین از اهل حنیفه و بعضی
از مسلمانان خلاف بسیار کرده اند و مقام گنجایش ذکر آنها ندارد دیگر گویند میان بهشت و دوزخ جایی است که آن را اعراف میگویند که بر روی آن
بصراط است کافران عادل و سخی و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا باشند نواصب گویند محال است و گویند و علی الاعراف رجال
کنایه از ملوک عادل اند و عبد الله بن سهل قشیری گوید اصحاب اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ و اولیا و اهل تصوف دیگر گویند عذاب گور
و منکر و نکیر و ضغطه قبر و رومان و احوال برزخ و عقبات حق است بخلاف قومی از معتزله و نجاریه و مجوس و خوارج و بعضی از یهود و نصاری
و ملاحده و حکما و اصحاب تناسخ و براهمه انکار آنها دارند بعضی از معتزله بر آنست که سوال در وقت دمیدن صور است نه قیامت دیگر گویند
میزان عبارت است از انبیا و اوصیا و لیکن بدین معنی که میزان حقیقی اند و حشر و نشر و کوثر و صراط و شفاعت و احوال قیامت و حساب و دیوان
نامه ها و استنطاق جوارح و خصوصیات ... حقیقت بخلاف کل خلق عالم از مسلم و کافر نه مومن و جمله اهل ذمه که در هر یک از این ها
نطق ... انکار دارند بعضی قایل اند و بعضی در خصوصیات قایلند و جمعی بعضی از آنها قایلند و بعضی مطلق قایل نیستند دیگر گویند اطفال مخالفان
و کافران بعد از اتمام حجت هم در بهشت خادمان اهل بهشت باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند با پدران خود دیگر گویند جن هستند
بخلاف حکما که قایل نیستند دیگر گویند ... بخلاف مجبره که گویند ... و کرامیه گویند ... غذا روزی است ... مکلف
این مجملی بود از اصول مذهب امامیه و در ... که ... مخالفین با مومنان خلاف دارند خدا اندوه عالمیان
همه مومنین و مومنات را از میل کردن بباطل و مذاهب غیر حقه نگاه دارد تمام شد بعون الله تعالی کتبه العاصی الفقیر
المحتاج الی الله فی الدنیا و فی الآخرة فی الدنیا بالایمان والعزة والوسعة فی الرزق الحلال و فی الآخرة بالمغفرة والرحمة بحق علی

رب یسر — بسم الله الرحمن الرحیم — ولا تعسر

الحمد لله الذی شرع الدیات والقصاص والحدود لرفع الفساد بین العباد و نظام عالم الوجود والصلوة علی خیر من شرع لشرع الحدود محمد و اهل بیته خلفاء المعبود و شفعاء یوم الدین الورود و بعد احقر العباد محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بر الواح ارواح زکیه و دفاتر خاطر علیه باطنان حل و عقد امور عباد و سالکان مناهج خیر و سداد بنیان بیان و اقلام اعلام می نگارد که چون حقتعالی نوع بشر را مدنی بالطبع و محتاج بیکدیگر آفریده و غالبا معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات و منازعات می شود که منتهی بقتل نفوس و نهب اموال و حدوث جراحات میگردد و ایضا نفوس اکثر انسان مایل است بمتابعت لذات و تحصیل مشتهیات و اگر زاجری و مانعی نباشد در عرض و مال یکدیگر تصرف مینمایند و منتهی بانواع افساد میگردد و لهذا جناب مقدس ایزدی تعالی شانه در شریعت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله برای انتظام امور عباد و رفع فتنه و فساد از قطان بوادی و بلاد و احکام حدود و قصاص و دیات را مقرر فرموده که زاجر نفوس شریره از ارتکاب فتنه و فساد و داعی ایشان سلوک طریق صلاح و رشاد بوده باشد و چون اکثر احکام مباحث مذکوره از جمله غوامض مسایل فقه است و در غالب آنها اختلاف بسیار میان فقهاست لهذا احقر بامر من یجب امتثال امره متع الله المسلمین ببقائه احکام مزبوره را در این رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم و فایده اش اتم بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها لازم بوده اول دین دویم نفس سیوم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین بعبادات و اقامت حدود و عبادات است و کشتن کافران و مرتدان و جاری گردانیدن حدود و تعزیرات بر جمعی که آنها را سبک شمارند و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است چنانچه حقتعالی فرموده و لکم فی القصاص حیوة یعنی از برای شما در قصاص کردن زندگی است زیرا که اگر کشنده را بعوض مقتول نکشند

قسم نهم حکم مرد بیمار و زن بیمار است که تاب تازیانه نداشته باشد ترکه چند را بعد از آن تازیانه‌ها جمع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند
اما احکام اول آنکه زانی را برهنه حد میزنند اگر مرد باشد و مشهور در زن آنست که با جامه تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که
اگر ایشان را در وقت زنا برهنه یافته باشند برهنه حد میزنند الا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را و تازیانه را تفریق میکنند
بر جمیع بدنش بغیر از سر و فرج که برین اعضا نمیزنند و مرد را استاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند بسیار سخت
میزنند و بعضی گفته اند میانه نه هموار و نه سخت و سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه در زمستان در میان روز و در تابستان
در دو طرف روز که هوا معتدل باشد دوم هرگاه کسی کاری کند که مستوجب حد گردد و پناه بحرم مکه معظمه برد برای حرمت حرم
حد نمیزنند او را تا از حرم بدر آید ولیکن در خوردن و آشامیدن بر او تنگ میگیرند تا مضطر شود به بیرون آمدن پس حد میزنند او را
و اگر آن کار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت را رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند
و بعضی از علما درین حکم ملحق نموده اند بحرم مکه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و مشاهد مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام
را و درین باب سندی بنظر نرسیده سوم هرگاه زنا مکرر واقع شود و یکمرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور میان علما آنست
که یک حد میزنند و بعضی گفته اند که اگر زنا با یک زن باشد یک حد میزنند و اگر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حد میزنند موافق
روایت ابو بصیر چهارم زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون آید و فرزند خود را شیر بدهد و اگر کسی کفالت فرزند
او نماید بعد از زائیدن در سنگسار و بعد از پاک شدن از نفاس از تازیانه او را حد میزنند پنجم هرگاه مرد و زنی در یک
لحاف بیابند و ثابت نشود که کاری کرده اند یا نه ثابت در میان پایهای او ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود یکمتر از حد
تازیانه تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از تصانیفات آورده که هرگاه مرد را با زن بیگانه در زیر یک جامه بیابند که دست
در گردن او کرده باشد و او را به بوسه صد تازیانه هر یک را میزنند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته که اگر گواهان گواهی دهند که
ایشان را در زیر یک جامه یافته اند یا بدن ایشان برهنه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند بانچه مصلحت داند از
ده تازیانه تا نود و نه و در حدیث صحیح وارد شده که در زمان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام مردی
و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند ششم هرگاه بر آزادی دو مرتبه حد بزنند و
در مرتبه سیوم آن کار را بکند او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و اگر بنده را هفت مرتبه حد بزنند
در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع
ثابت شود حدش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آنست که ساقط نمی شود و حد میزنند او را و بعضی
گفته اند که حاکم مخیر است میان زدن و عفو کردن و اگر باقرار خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم
مخیر است میان حد زدن و بخشیدن هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه
اقرار کند که زنا کرده است بنا بر مشهور نهم آنکه کسی که مردی را در خانه خود ببیند که با زن او زنا میکند هر دو را می
تواند کشت اما اگر نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند در میان خود و خدا گناه ندارد مبحث ششم در بیان ثابت
شدن زنا است زنا بدو چیز ثابت می شود اول اقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که ثابت نمیشود زنا مگر بآنکه زانی
خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بر زنا و خلاف است در آنکه چهار اقرار باید که در چهار مجلس شود یا در یک مجلس
کافی است و اشهر تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بعد از اقرار

کنند اعتبار ندارد

کنند اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار کند بر زنا اگر آقا تصدیق او بکند او را حد میزنند و الا فلا دوم اثبات بگواه است
و ثابت نمیشود مگر بچهار گواه عادل که گواهی میدهند که زنا او را دیده اند مانند میل در سرمه دان و آن یا سه
مرد عادل اند و دو زن عادله شهادة دهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی اکثر علما گفته اند که او را سنگسار
نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که صد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان را
حد میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی پیشتر بیایند و شهادت بدهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند مشهور
آنست که ایشان را حد فحش میزنند و انتظار باقی شهود نمی کنند و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادة ایشان
بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه و بعضی گویند
در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمی شود و شهود را حد میزنند و مشهور آنست که اگر حاکم شرع علم بهم رساند
که شخصی زنا کرده بدون گواه و اقرار او را حد میتواند زد و همچنین در سایر حدود هرچه حق الله باشد مانند لواطه
و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دوم در حد لواطه و توابع آن
و در آن چند مقصد است مقصد اول ثابت شدن لواطه نیز مثل زنا با چهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور آنست
که حاکم شرع بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند که حاکم شرع
او را تعزیر میکند مقصد دوم بدانکه لواطه بر دو قسم است اول آنکه مردی در دبر مردی یا پسری ذکر خود را
داخل کند که ختنه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که اگر بعضی از ختنه را داخل کند باز این حکم دارد و حد این قسم
کشتن است بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم خواه
کافر و خواه زن باشد و خواه مرد و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میکشند اگر فاعل
دیوانه باشد باز او را میکشند و امام مخیر است در کشتن کسی که لواطه کرده باشد میان آنکه او را بشمشیر گردن بزند
یا با آتش بسوزاند یا دست و پایش را ببندد و از کوهی بزیر اندازد یا دیواری را بر او خراب کنند و جایز است
که بعد از آتش او را کشته باشند بعد از کشتن او را بسوزانند دوم آنکه با مردی یا پسری ملاعبه کنند در میان
رانهای او یا در سرین او بدون آنکه ذکر را داخل کند در دبر او مشهور آنست که هر دو اگر بالغ باشند و الا
هر یک را که بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند هر یک را که محصن باشند یعنی بالغ و عاقل و آزاد
باشند بطریقه در زنا مذکور شد سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تازیانه
میزنند و بعضی گفته اند که این نیز مانند قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که لواطه آنست که در میان رانهای او داخل کنند و هرکه در دبر داخل کند کافر
شده است بانچه خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده و این را در مرتبه سیوم یا چهارم
علی الخلاف میکشند دویم هرگاه دو مرد را برهنه در زیر لحاف یا جامه دیگر بیابند و در میان ایشان
قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب مینمایند از سی تازیانه تا نود و نه هر قدر که حاکم شرع مصلحت داند و
بعضی تعیین عدم قرابت نکرده اند و بعضی گفته اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول اقوی است

در احکام لواطه

۶۸

دوبنابر قول اول گفته اند که هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبه سیوم تازیانه میزنند سیوم هرگاه آقا با
غلام خود لواطه کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد آقا را میکشند و حد از غلام ساقط است
هر چند جبر ثابت نشود چهارم هر که پسری را بشهوت ببوسد او را تعزیر میکنند حاکم شرع بآنچه مصلحت داند تا
نود و نه تازیانه و در روایت وارد شده که هر که پسر را بشهوت ببوسد لعنت میکنند او را ملایکه سموات و
ارضین و ملایکه رحمت و غضب و مهیا میگردد برای او جهنم و بد جایگاهیست جهنم از برای او و در حدیث دیگر
وارد شده که هر که پسر را از روی خواهش ببوسد حقتعالی لجام کند او را لجام از آتش پنجم کسی که با دست خود ملاعبه
با ذکر خود کند تا منی بیاید حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر میکند بآنچه مصلحت داند و در روایتی وارد شده
که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام فرمود که چنین مردی را الفته زیر کف دستش زدند تا سرخ شد و
او را از بیت المال مسلمین کدخدا کرد و مشهور آنست که عمل بدو گواه یا بیک اقرار ثابت می شود و بعضی
گفته اند که دو اقرار میباید فصل سیوم در بیان حد مساحقه یعنی سائیدن دو زن فرج خود را بیکدیگر این فعل
حرامست باجماع و در حدیث وارد شده که اصحاب رسی که خدا در قران مجید یاد کرده است که ایشان را
عذاب کرده عمل ایشان بود و مشهور در حد ایشان آنست که بالای جامه و زیر برابر هر یک صد تازیانه میزنند خواه
آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم و خواه کافر و خواه شوهردار و خواه بی شوهر و بعضی گفته اند که اگر محصنه باشند
یعنی شوهردار با شرایطی که مذکور شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشند صد تازیانه میزنند و خالی
از قوتی نیست و اگر تازیانه زنند در مرتبه سیوم که دو تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند
چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علما گفته اند که یکی کمتر از حد ایشان را
تعزیر میکنند در دو مرتبه و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیوم صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم میکشند و بعضی
گفته اند که همه تعزیر میکنند و حد نمیزنند و نمیکشند و بعضی گفته اند در مرتبه اول و دوم حد تمام میزنند و در
مرتبه سیوم یا چهارم میکشند و دو زن را برهنه در زیر لحاف خوابیدن حرام است و احوط آنست که برهنه هم
نباشند و در زیر یک لحاف نخوابند و اگر ضروری باشند لحاف را در میان نه کشند و در حدیث صحیح از حضرت صادق و باقر
علیهما الصلوة و السلام منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه الصلوة و السلام در جای حضرت امیر المومنین
صلوات الله و سلامه علیه نشسته بود ناگاه گروهی آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه الصلوة و السلام
فرمود چه کار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگوئید چه مسئله است گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد چون
فارغ شد زن بهمان گرمی برخواست و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج او ریخت و دختر
بآن نطفه حامله شد درین قضیه چه باید کرد امام حسن علیه الصلوة و السلام فرمود مسئله مشکلی است و چنین
مسایل را پدرم باید جواب بگوید من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود
و اگر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم که انشاء الله تعالی خطا نباشد باید که از زن مهر
دختر باکره را بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی آید تا بکارت او برطرف نشود و زن را رجم میکنند برای آنکه
شوهر داشت و انتظار میکشند تا فرزند از آن دختر متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند که

در احکام مساحقه

در احکام ...

پدر اوست و دختر را حد میزنند که راضی بمساحقه شد چون نزد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام رفتند و قضیه را با حکم
امام حسن علیه الصلوة و السلام عرض کردند فرمود که اگر نزد من می آمدید جواب من همان جواب بود که پسرم فرموده و جمعی از علمای باین حدیث
قایل شده اند و برخی در بعضی احکام مذکوره اشکالها کرده که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد
عادل ثابت میشود یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمی شود مانند لواطه و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه کند
بالغ را حد میزنند و نابالغ را تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند فصل چهارم در بیان قیادت یعنی قرم
ساقی که جمع کند میان مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علمای آنست که او را سه ربع حد زنا
میزنند که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد سرش را میتراشند و در شهر میگردانند تا رسوا شود و از
شهر بیرون میکنند و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حد سرش را میتراشند و بر دور شهر میگردانند و در مرتبه دویم باز
هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بیرون میکنند و در مرتبه سیوم تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش میدهند
و تازیانه میزنند و اگر قبول توبه نکند میکشندش و بعضی موافق روایت قایل شده اند که در مرتبه اول او را هفتاد و پنج
تازیانه میزنند و از شهر بدر کنند و این را قوتی هست بحسب دلیل و در زن بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و
قیادت بدو گواه عادل ثابت می شود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند فصل پنجم در بیان
حد بهایم و اموات است و در آن دو بحث است بحث اول کسی که با حیوانی جماع کند اگر ماکول اللحم باشد مانند گوسفند و گاو و
شتر هر چند حکم ثابت میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنابر مشهور اول تعزیر وطی کننده بآنچه امام مصلحت داند
و بعضی بیست و پنج تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده و خالی از قوتی نیست و بعضی صد
تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده و آنرا حمل کرده اند بر مرتبه سیوم یا چهارم دویم آنکه گوشت
حیوان و فرزندانیکه بعد از آن فعل بهم رسند و شیر آنها حرام است و اگر بحیوانات دیگر مشتبه شود آن حیوانات
را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و همچنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور سیوم آنکه
واجب است که آن حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه از برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که ما میدانیم یا برای
آنکه شناعت آن عمل قبیح ظاهر گردد یا برای آنکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش را بغلط نخورند چهارم آنکه اگر
ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهند و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام و از حضرت
امام موسی کاظم علیه الصلوة و السلام و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اگر
ملک او باشد ذبح میکنند و بعد از مردن می سوزانند و از آن منتفع نمی شوند و بیست و پنج تازیانه ربع حد زنا بر او میزنند
و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت او را از او میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه بر او میزنند و اگر پرسید حیوان
چه گناه دارد فرمود که حیوان گناهی ندارد و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین کرد که مردم جرأت ننمایند بر وطی بهایم و نسل ایشان بر
طرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و استر و
الاغ او را ذبح نمی کنند بلکه از آن شهر بیرون میبرند و در شهر دیگر میفروشند که آن شخص را بآن عمل رسوا نکنند و بعضی گفته اند که
گوشتش نیز حرام می شود و اگر حیوانی از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند
قیمتش را تصدق میکنند و عاقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را
تادیب میکنند و این حد بدو گواه عادل و بیک اقرار ثابت میشود و بعضی بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت نمیشود

در احکام قیادت

در احکام حد بهایم و اموات است

و خواه بنده و خواه آزاد و بعضی علما را اعتقاد آنست که بنده را چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست
و در مرتبه سیوم یا چهارم او را میکشند هر گاه در مرات سابقه تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده
است و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و او را
حلال داند توبه از آن میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند اگر
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب بفروشد و
حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور اما اگر حرمت کننده
دیگر غیر از شراب را مانند بوزه و امثال آن بیاشامد یا فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که اگرچه حرمت
اینها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان اینها را حلال میدانند و اگر
بنگ و مسکر جامد را بخورد بعضی گفته اند حد میزنند بلکه تعزیر میکنند باب چهارم در بیان حدود دزد است و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان شرایط حد است و آن سیزده شرط است اول آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علمای
آنست که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علمای موافق روایت معتبره قایل شده اند که مرتبه اول و دوم
او را می بخشند و در مرتبه سیوم تعزیر مینمایند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتان را می تراشند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای
چهار انگشتانش را می برند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان می برند و پیش مردان بالغ و بروایتی در اول و دوم عفو میکنند و
در مرتبه سیوم بند بالای انگشتانش را می برند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم بند سیوم و دو روایت که این مراتب
منوط برای امام بوده باشد دوم عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل
دزدی کند بعد از آن دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمی شود سیوم او را شبهه عارض نشده باشد مثل آنکه گمان
کند که مال او است و بردارد و معلوم شود که مال او نبود یا آنکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود بردارد بقدر نصاب قطع دارد حد بر او لازم است چهارم آنکه شریکی در آن مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب
مثل آنکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند با کفار از غنیمت که از ایشان گرفته اند پیش از آنکه قسمت شود بدزدد دستش
را نمی برند بنابر قول اکثر و اکثر محققین علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را می برند پنجم آنکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر
یا متاع در صندوق باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا کلون بسته باشند و اگر مالی
را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر حرزی که از جای بدزدد که غیر مالک را
جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدی از خانه حرز دارد پس اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت خانه
برود و بدزدد دستش را می برند و این قول خلاف مشهور است و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها
یا کاروانسراها بدزدد دستش را نمی برند و اگر مالی در مسجد در بین مواضع که مذکور شد که کسی ضبط آنجا نمیکرد بدزدد
در حالتیکه صاحب مال ملاحظه آن کند و او را غافل کند بعضی از علمای گفته اند دستش را می برند و بعضی گفته اند که
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم حرز دارد و نادری از
علمای قایل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد لازم می شود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است و قول سابق
میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را بر درخت باشد بدزدد دستش را نمی برند موافق مشهور و بعضی گفته اند
که اگر درخت در باغی باشد یا در خانه که درش را به کلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد ششم دزد حرز را بشکند و مال
را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند و مال را بیرون آورد هیچ یک را دست نمی برند بلکه از

شکننده

شکننده در تاوان در را میگیرند و از بیرون برنده مال تاوان می گیرند اگر تلف کرده باشد و اگر شکننده در در بیرون آوردن
مال شریک شود و حصه او بقدر نصاب شود دستش را ببرند و بیرون بردن مال اعم از آن است که خود بردارد
یا ریسمانی بر آن ببندد و بیرون کشد یا بر حیوانی بار کرده بکشند یا براند و بیرون برد یا بکودکی غیر ممیز بدهد
که بیرون برد هفتم آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی برند و موافق مشهور در
حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند هشتم آنکه پنهان بدزدد پس اگر
بی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد و یا دستارش را بربایند حکمش بعد از این خواهد آمد نهم آنکه دزد غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را
نمی برند و گفته اند علتش آنست که ضرر بمالک بیشتر میرسد دهم آنکه نوکر و مهمان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و اکثر گفته اند که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشند و ایشان از حرز بر نداشته
باشند پس اگر صندوق را بگشایند یا در را بشکنند و بردارند دست ایشان را می برند یازدهم آنکه آن مالی که برده
است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع علمای چنانکه مذکور خواهد شد دوازدهم آنکه صاحب مرافعه بکند
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از بریدن بگذرد و ببخشد
پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی نزد
حاکم شرع ببخشد حد را فایده نمیکند بنابر مشهور سیزدهم آنکه خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را
یکدفعه بیرون آورند یا نه بعضی گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس اگر خود در را بشکند
و صد تومان را عباسی عباسی بیرون آورد دستش را نمی برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نصاب نباشد نمی برند و این قول غریب است و اکثر گفته اند که اگر بقدر نصاب در آورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش
را می برند

فصل دوم در نصاب قطع است و در آن خلاف است مشهور است میان علمای آنست که ربع دینار
است یعنی چهار رنگ اشرفی تمام چهار دانگ و نیم مضروب سکه معامله یا قیمت آن و ابن بابویه و ابن جنید
رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند و قول اول اقوی است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که از آن حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می برند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که در دو درهم می برند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او
اطلاق میکنند و این در آنحال نزد خدا دزد است حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد در
حرز آنکس باشد نام سارق بر او اطلاق می کنند و او نزد خدا دزد است اما دستش را در کمتر از ربع دینار نمی
برند و اگر در کمتر از ربع باید دست ببرند بایستی اکثر مردم دست شان بریده شود

فصل سیوم در بیان حد دزدی است
هر گاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را بدزدد از حرز و ثابت شود واجب است بر دزد که مال را پس دهد و حاکم شرع
میفرماید که چهار انگشت او را از بندی که متصل بکف است از دست راست می برند و کف دست و انگشت ابهام را
برای او میگذارند برای وضو و نماز نه چنانکه اهل سنت میگویند که از بند دست می برند و اگر بعد از بریدن دست
در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را می برند از مفصل میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند که روشن باشد

وخواه بنده وخواه آزاد و بعضی علما را اعتقاد آنست که بنده را حد بتازیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست
و در مرتبهٔ سیوم یا چهارم او را میکشند هرگاه در مرات سابقه تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده
است و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و آنرا
حلال داند توبه از آن میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند اگر
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب بفروشد و
حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور اما اگر حرمت کننده
دیگر غیر از شراب را مانند بوزه استحلال نماید یا فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که اگرچه حرمت
آنها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان آنرا حلال میدانند و اگر
بنگ و مسکر جامد را بخورد و بعضی گفته اند حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حدود دزد است و در آن چند فصلست

فصل اول در بیان شرایط حد است و آن سیزده شرط است **اول** آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علمای
آنست که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علمای موافق روایت معتبره قایل شده اند که مرتبه اول و دوم
او را می بخشند و در مرتبه سیوم تعزیر مینمایند و در مرتبه چهارم نوک سر انگشتان را میبرند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای
چهار انگشتش را می برند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان میبرند بروش مردان بالغ و بروایتی در اول و دوم عفو میکنند و
در مرتبه سیوم بند بالای انگشتانش را میبرند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم بند سیوم و درست که این مراتب
منوط برای امام است باشد **دوم** عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل
دزدی کند بعد از آن دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمی شود **سیوم** آنکه او را شبهه عارض نشده باشد مثل آنکه گمان
کند که مال او است و بردارد و معلوم شود که مال او نبوده یا آنکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود بردارد بقدر نصاب قطع دانسته حد بر او لازم است **چهارم** آنکه شرکتی در آن مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب
مثل آنکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند با کفار از غنیمت که از ایشان گرفته اند پیش از آنکه قسمت شود بدزدد دستش
را نمی برند بنابر قول جماعت **و اکثر محققین** علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصهٔ خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را میبرند **پنجم** آنکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر
یا متاع در صندوقی باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا کلون بسته باشند و اگر مالی
را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر جائی که از آنجا بدزدد که غیر مالک را
جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدی از خانه حرز دارد **پس** اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت خانه
برود و بدزدد دستش را می برند و این قول خلاف مشهور است و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها
یا کاروانسراها بدزدد دستش را نمی برند و اگر مالی در مسجد و در این مواضع که مذکور شد که کسی بآنجا میرود بدزدد
در حالتیکه صاحب مال ملاحظه آن کند و او را غافل کند **بعضی** از علمای گفته اند دستش را می برند و **بعضی** گفته اند که
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم دزد دارد و نادری از
علمای قایل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد لازم می شود حد و حرز شرط نیست و اینقول ضعیف است و قول سابق
میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را بر درخت باشد بدزدد دستش را نمی برند موافق مشهور و بعضی گفته اند
که اگر درخت در باغی باشد یا در خانه که درش را به کلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد **ششم** دزد حرز را بشکند و مال
را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند و او مال را بیرون آورد هیچ یک را دست نمی برند بلکه از

شکننده

شکننده در تاوان در را میگیرند و از برندهٔ مال تاوان می گیرند اگر تلف کرده باشد و اگر شکننده در در بیرون آوردن
مال شریک شود و حصهٔ او بقدر نصاب شود دستش را می برند و بیرون بردن مال اعم از آن است که خود بردارد
یا ریسمانی بر آن ببندد و بیرون کشد یا بر حیوانی بار کرده بکشد یا براند و بیرون برد یا بدست کودکی غیر ممیز بدهد
که بیرون برد **هفتم** آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی برند و موافق مشهور در
حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند **هشتم** آنکه پنهان بدزدد پس اگر
بعلانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد و یا دستارش را برباید حکمش بعد از این خواهد آمد **نهم** آنکه دزد غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را
نمی برند **و گفته اند** علتش آنست که ضرر بمالک بیشتر میرسد **دهم** آنکه نوکر و مهمان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و اکثر گفته اند که این در صورتی است که مال را از ایشان پنهان نکرده باشد و از ایشان از حرز برنداشته
باشند پس اگر صندوق را بگشایند یا در را بشکنند و بردارند دستشان را می برند **یازدهم** آنکه آن مالی که برده
است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع علمای چنانکه مذکور خواهد شد **دوازدهم** آنکه صاحب مرافعه بکند
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از بریدن بگذرد و ببخشد
پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی نزد
حاکم شرع ببخشد حد را فایده نمیکند بنابر مشهور **سیزدهم** آنکه خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را
یکدفعه بیرون آورده باشد **بعضی گفته اند** شرط است که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس اگر خود در را بشکند
و صد تومان را عباسی عباسی بیرون آورد دستش را نمی برند **و بعضی** گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نصاب نباشد نمی برند و اینقول غریبست **و اکثر** گفته اند که اگر بقدر نصاب در آورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش
را می برند **فصل دویم** در نصاب قطع است و در آن خلاف است مشهور است میان علمای آنست که ربع دینار
است یعنی چهار رنگ از شرفی تمام چهار دانگ و نیمی مضروب بسکه معامله یا قیمت آن **و ابن بابویه و ابن جنید**
رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند و قول اول اقوی است **و در حدیث صحیح** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که از آن حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می برند **فرمود** که در ربع دینار **پرسیدند**
که در دو درهم میبرند **فرمود** که در ربع دینار بهر قیمت که باشد **پرسیدند** که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او
اطلاق میکنند و این در آنحال نزد خدا دزد است **حضرت فرمود** که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشند در
حرزی نام سارق بر او اطلاق می کنند و او نزد خدا دزد است اما دستش را در کمتر از ربع دینار نمی
برند و اگر در کمتر از ربع باید دست برید هر آینه باید اکثر مردم دستشان بریده شود **فصل سیوم** در بیان حد دزدی است
هرگاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را بدزدد از حرز و ثابت شود واجب است بر دزد که مال را پس بدهد و حاکم شرع
میفرماید که چهار انگشت او را از بندی که متصل بکف است از دست راست می برند و کف دست و انگشت ابهام را
برای او میگذارند برای وضو و نماز نه بنحویکه اهل سنت میگویند که از بند دست می برند و اگر بعد از بریدن دست
در مرتبه دویم دزدی کند پای چپش را می برند از مفصل میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند روش اهل

حد که اندرین صورتیست که توبه کند در انتهای سال چنانچه روایت نیز ایمانی بان دارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد ببلاد کفار
رود مانع میشوند و اگر بروند بر عسکر دانند و اگر کفار مانع نشوند باید قتال میکنند با او را بگیرند قول دویم آنکه امام را تخییر
نیست بلکه بر [illegible] از انها حد جانی است اگر آدم کشته است قتل باید کرد و اگر آدم کشته و مال هم گرفته پس دست راست و پای
چپش را می برند پس او را میکشند و اگر مال گرفته و نکشته دست راست و پای چپش را می برند و از شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور شد
و اگر جراحت کرده و مال نگرفته قصاص جراحت میکنند و از شهر بیرون میکنند و اگر چوبه بر ایشان زده که ترسانیده و نه جراحت زده و نه
مال گرفته همین از شهر بیرون میکنند و بس و در روایتی از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام منقولست که هرگاه راه زنی کند و آدم
را بکشد او را میکشند و اگر آدم را بکشد و مال هم ببرد او را میکشند و بردار هم میکنند و اگر برده و نکشته دست راست و پای چپ او را
می برند و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمین بیرون میکنند راوی پرسید حد بیرون کردن چیست فرمود که [illegible]
میکنند او را از شهری که انکار در آن کرده بشهر دیگر پس می نویسند بان شهر که او را بیرون کرده ایم با او طعام و آب مخورید و با او دختر
مدهید تا بیرون رود از شهر بشهر دیگر و همچنین این را می نویسند بان جماعت و بهمین طریق حالش چنین است تا یکسال چون چنین کنند توبه میکند با
خواری و ذلت قول دیگر که تخییر مشهور است میان متاخرین و چون مشهور اینست که حد را امام علیه السلام جاری میسازد که نه دیگران
چندان فایده در تحقیق آن نیست و اگر کسی را کشته باشد که کفو او باشد و بعوض او را میتوان کشت و وارث بحاکم شرع قصاص میتواند
اگر عفو کند امام علیه السلام حد را جاری میسازد و بعفو کردن وارث بر طرف نمیشود فصل سیوم در احکام است و در آن چند مسئله است
اول آنکه کسی را بردار کشند زیاده از سه روز بردار نمیگذارند پس از دار بزیر آورند و غسل میدهند اگر پیشتر او را امام بغسل نکرده باشند و
کفن میکنند و بر او نماز میگذارند و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشند و او را دفن میکنند دویم کسیکه بعد از سه روز بردار کشیده برود
خواه بطریق شرعی بردار کشیده باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی باشد و خواه بغیر آن و او را ببیند سنت است او غسل کند بعضی واجب
دانسته اند سیوم شرط نیست در دست و پا بریدن محارب که مال را بقدر نصاب دزدی کرده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد بلکه شرایط دزدی
در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود بیک مرتبه اقرار یا بدو گواه عادل پنجم کسیکه [illegible] و جامه مردم را برباید بغیر از [illegible]
مردم رباید یا تزویر در رسالههای دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را بگیرد مال را از او پس میگیرند و او را تعزیر
کند حاکم شرع و دستش را نمی برند و در روایتی وارد شده که کسیکه برسالههای دروغ مال مردم را بگیرد دستش می برند و اکثر علما عمل
نکرده اند و کسیکه بنگ یا دارو بیهوشی بخورد کسی دهد و او را بیهوش کند و مالش گیرد او را تعزیر کنند و اگر عملی کند که باید حد
عمل او را میزنند باب ششم در بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است مقصد اول در معنی ارتداد است و آن کافر شدن بعد از
اسلام است یا بآنکه اقرار کند که از دین اسلام بیرون رفتم یا انکار یکی از ضروریات دین [illegible] یا انکار کند چیزی را که ضروری
دین اسلام باشد یا اثبات کند چیزی را که ضروری نیست که داخل در دین باشد یا کاری کند که صریحا دلالت بر خروج از اسلام و عدم اعتقاد
بان کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب یا ماهتاب یا ستاره سجده کند یا برای مخلوقی بقصد خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در نجاست
افکند یا دستمال العیاذ بالله بر قرآن یا صحیفه کامله یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند یا بدوزد [illegible] کعبه معظمه
یا ضرایح مقدسه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بول و غایط کند یا نجاستی در آنها بیندازد یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و
امثال اینها و من ندیده ام کسی از علمای ما رضی الله عنهم ضروریات دین را که منکر آنها کافر است ضبط کرده باشند و فقیر در رساله عقاید اکثر
آنها را ذکر کرده ام مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه و عدد رکعتهای آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر الاحرام و قیام و
قرائت فی الجمله و مشروط بودن آنها بطهارت فی الجمله و وجوب غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و باد
و فقرا و وجوب زکوة و روزه ماه مبارک رمضان و آنکه خوردن و آشامیدن بروش معتاد و جماع کردن عادی [illegible] و جماع
در قبل زنان ناقض روزه است و وجوب حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان مروه و صفا و وقوف بعرفه

بلکه بر [illegible] و قربانی کردن و رمی جمرات فی الجمله اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن قربانی عید الضحی و وجوب حج فی الجمله و مطلوب بودن
نماز در جماعت و تصدق بر مساکین و فضیلت علم و علما و نیکی و راستگوئی که ضرر نبخشد و بد بودن دروغی که در آن مصلحتی نباشد و
حرام بودن زنا و لواطه و شرب خمر و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر برادر
و دختر خواهر و عمه و خاله و بلکه مادر زن و خواهر زن با زن و حرمت ستم کردن و مال مردم بردن بی سبب محللی و حرمت قتل مؤمن بناحق و
مرجوح بودن فحش و دشنام بی سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی با پدر و مادر و خویشان و بدی عقوق ایشان و مشروع بودن میراث
فی الجمله و مشروع بودن بیع و شری فی الجمله و سایر اموری که در دین اسلام بمرتبه شیوع یافته که هر که در اقصای بلاد اسلام باشد و بادیه نشینان
و [illegible] همه میدانند کسی که انکار یکی از آنها کند مرتد است مقصد دویم در اقسام مرتد است و احکام آنها اما اقسام مرتد یا زن است
یا مرد یا مرتد فطریست یا مرتد ملی اول زن اگر مرتد شود خواه مسلمان زاده خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمی
کشند بلکه او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد از او قبول توبه میکنند و اگر قبول توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات نمازها او را میزنند که تا توبه کند یا در حبس
بماند یا بمیرد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام منقولست که زن چون مرتد شود او را نمی کشند و خدمت میفرمایند خدمت شدیدی
و از خوردن و آشامیدن آنقدر باو میدهند که نمیرد و جامه درشت و کهنه او را می پوشانند و در وقت نمازها او را میزنند و در روایت دیگر وارد
شده است او را حبس موبد میکنند و در زندان کار را بر او تنگ میگیرند دویم حکم مرد است که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی
از پدر و مادر در آن هنگام که نطفه او منعقد شده مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند مشهور آنست اگر توبه کند توبه اش مقبول نیست و بر
هر حال او را میکشند و همین که مرتد شود زنش بر او حرام میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان ورثه اش قسمت میکنند و خلافست
که آیا میان خود و خدا توبه اش قبولست یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و اکثر محققین علما را اعتقاد آنست
توبه اش نزد خدا مقبول است اگر کسی بر ارتداد او مطلع نشود یا کسی نیابد که توانند او را کشت و توبه کند عبادات و معاملاتش صحیح و از عذاب
الهی نجات می یابد و لیکن اگر گفته اند که [illegible] سیوم مرد مرتد است که پدر و
مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد و بعد از آن مرتد شود او را توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش قبول میکنند و اگر توبه نکند
و در مدت توبه فرمودن خلافست بعضی گفته اند آنقدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند موافق روایتی که سه روز او را
تکلیف توبه میکنند و روز چهارم می کشند و باید که او را اگر شبهه عارض شده باشد سعی نمایند در ازاله شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز
مرتد شود در مرتبه سیوم یا چهارم علی الخلاف میکشند و توبه اش قبول نمیکنند و کشتن او بعهده امام است یا نایب امام و بعضی گفته اند که
هر که او را کشت میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است اما اگر کسی بغیر از امام او را بکشد گناه کرده و او را تعزیر میکنند و بعوض
نمی کشند او را زیرا که او واجب القتل است اما باید که بی رخصت امام او را نکشد مقصد سیوم در بیان سایر احکام است
اول فرزندانیکه مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسانیده حکم مسلمان دارند خواه فطری و خواه ملی و اگر پدر و مادر هر دو مرتد باشند در حالت
ارتداد از ایشان فرزند بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمانی یکی از ایشان را بکشد او را در عوض نمیکشند و خلافست
که آیا او را بنده میتوان گرفت یا نه و اقوی آنست که نمیتوان گرفت و بعضی گفته اند اگر میان کافران حربی باشند میتوان بنده گرفت و اگر
در میان مسلمانان باشند و بعد از بلوغ ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام نکردند میکشند دویم اگر کسی در حال غضب رده
بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شده یا در غیر حال غضب دعوی کند که از سبقت لسان سهو و غلط بر زبان من جاری شده یا کسی
مرا اکراه و جبر کرده نسبت بحال او ممکن باشد از او می شنوند و اگر در حالت مستی رده بگوید ایشان میان علما خلافست که مرتد

در اقسام مرتد زن

در بیان سایر احکام مرتد است

نمی شود و متعی چند عمر کرده و اگر عقد او را بعد شنیده باشد و بعضی گفته اند که حکم مرتد دارد سیوم ثابت میشود رده مرد مرتد باقرار یا بگواهی
دو گواه عادل چهارم هرگاه زن مرتد شود عقد طلاق میدهد و اگر در عدت توبه کند عقدش بحال خود است و اگر توبه نکند تا عدت منقضی شد زوجیت
میان ایشان برطرف میشود این حیله است بعضی از شیاطین معلم بعضی از زنان که خود بعد از شوهرشان جدا شوند و او را میر بطلاق نمی کند با
بر قرآن مجید بگذارد تا مرتد شود و توبه نمی کند تا عدت منقضی شود و در خانه شوهر حرام شود و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر این بمیرد ابدا و
شوهر بر این حالت بماند و در آتش جهنم ابد الآباد با کفار در جهنم معذب خواهد بود با آنکه معلوم نیست که با ضرورت چنین عمل قبیح موجب
ارتداد او گردد پنجم کسی که ناسزا گوید بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها یا یکی از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین جایز است که هر که بشنود او را بکشد اگر خوف و ضرر جانی و مالی نداشته باشد یا حذری از اهل ایمان
نداشته باشد و در این باب خلافی در ظاهر احیان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
همه مردم در باب من مساوی اند که از کسی بشنوند که مرا بدی یاد میکنند و دشنام میدهند واجب است بر شنونده که او را بکشد
و او را نگذارد تا نزد حاکم برسد و بر امام عرضه نشود و واجب است بر هر که او را ثابت نشود بکشد و او را که بمن ناسزا گفته و حضرت
صادق علیه الصلوة و السلام فرمود هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام را دشنام میدهد باید او را بکشد
جوید والله از خونش حلال است اما برسم از شما العوض میکشند و بیزار از نفر ایشانیم ابرار از شما کم دارم یعنی اگر خوف
در آن نباشد که شما را العوض بکشند بکشید و کسی هر دعوی پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند که مخصوص حکم کرده است
باب هفتم در بیان سایر حدود الله و بعضی احکام متفرقه و در آن چند فصل است فصل اول در بیان حد سحر است حد جادو
زدن گردن است از جمله گناهان کبیره است و اگر مسلمانی جادو کند مرتد است و او را می کشند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را
تعزیر میکنند و از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام منقول است که هر کاهن ملعون است و ساحر ملعون است و در حدیث
معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که هر که برود نزد ساحری یا کاهنی یا دروغگوی و نجومی و تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است بجمیع کتب
خدا و در حدیث دیگر منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول خدا من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت بمن
و من چاره کرده ام که او را بر من مهربان کنم حضرت فرمود اف باد بر تو مکدر کردی دین خود را و ترا لعنت کردند ملائکه پس آن زن توبه
کرد و روزها روزه گرفت و شبها بر پا ایستاد و پلاس پوشید حضرت فرمود که اینها توبه او قبول نمیشود مگر آنکه شوهر از او راضی
شود و گفته اند سحر سخنی است یا نوشته است یا عملی که تاثیر کند در بدن آدمی یا دل یا عقل او و مثل آنکه کاری کنند که کسی جماع نتواند کرد یا دشمنی و
زنجیر بقرآن و دعا و اسماء مقدسه الهی باشد که بخدا متوسل شوند در اینها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و اعداد باشد سحر است
و اشکالی که در اینها بغیر اسماء الله و آیات کریمه میکنند محل اشکال است و احوط اجتناب از اینها نیز هست شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه میفرموده که دعا و قرآن برای مطالب خوانند خوب است و چند بدعتها که در دعاها داخل شده جادو و در آن می شمرد و شیخ
شهید علیه الرحمه و دیگران از اقسام سحر شمرده اند گفتن و نوشتن و افسون نکون را و در آتش دمیدن بعاقبری چند که منسوب
بکواکب میدانند و گره زدن و دمیدن در آنها و استخدام ملائکه کردن و تسخیر جنیان ساختن و طلسمات را هم و بیان کنند
کرد آنچه از شعبده که امور غریبه ظاهر سازند از راه چابکی دست چنانچه معرکه گیران میکنند و از جمله سحر یا از قبیل آنست
کهانت یعنی خبر دادن از جنی و گفته اند از جمله آنست که جماعتی میدانند و ریاضت میکشند برای دیدن جنی و تسخیر کردن
ایشان و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نیست و باعتقاد خود تسخیر ملائکه میکنند که
خدمتها با ایشان بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر بمردم یا جنیان و شیاطین را حاضر میگردانند برای

اگر چه بعد ازان پرسشها و نقل کنند و باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی میکنند که بر زبان او سخن بگوید و خبرها بدهد و بعضی اکثر
اینها را داخل سحر گرفته اند و بعضی را اعتقاد آنست که سحر حقیقتی ندارد و محض خیالست و اثری بر آن مرتب نمی گردد و بعضی قایل اند که بر دو
قسم است بعضی محض تخییل است مانند شعبده و بعضی اصل دارد و اثرها نسبت بجمعی بر آن مرتب میگردد از محبت و عداوت و
عزت و مذلت و امثال اینها و علامه حلی رحمه الله گفته که گاه هست که سحر باعث کشتن و جدایی و بیماری میان مرد و زن
میشود و سبب محبت و عداوت میگردد و اگر حلال داند و بکند کافر میشود و اگر حرام داند و بکند و یاد گیرد یا یاد دهد
کافر نمی شود و بعضی گفته اند کافر می شود روایت کرده اند که نجاشی ساحر را طلبید که در ذکر عماره بن ولید دمید
او دیوانه شد و بصحرا دوید و با وحشیان صحرا محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را فرستادند که او را
بگیرد چون او را گرفت شروع در طپیدن و اضطراب کرد و گفت بگذار مرا و اگر نه هم میمیرم او را سر ندادند و همان
ساعت مرد و نقل کرده اند که زنی جادوگری را یکی از امرا گرفت پس شوهرش آمد و حیران گفت بگوئید دست از من بردارد
آن زن گفت بگوئید برای من رشته چند بیاورند و در روی چوب آورد و گرهی چند بر آن رشتها زد و بال در پرواز
کرد و بدر رفت تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود و حق اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار
آثار ابرار آنحضرت کهانت و سحر بسیار بوده و آثار عظیمه بر اینها مرتب میشده اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آنحضرت و انتشار قرآن و دعا و اسماء اکثر مردم باینها مثل این زمانها آثار ایشان
ضعیف گردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتقاد و اعتماد عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان
کم اثر میکند و اکثر تاثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان و فقیر شنیده ام از مرد
ثقه از اصدقای والد مرحوم خود که در زمان نواب گیتی ستان علیه الرحمه جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که مناظ
و طلسمات و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و بعضی بسیار باو راه میافتند شیخ تکلیف بسیار بدیدن او
برد و او التفات نکند و چون شیخ نیز قدری سعی در علوم غریبه کرده بود بر طبعم بسیار گران آمد چون برخواستم نزدیک او رفتم
در گوش او گفتم اگر اینها دعوی میکنی یکی در این شهر بعمل آوری مردی این را گفتم و بیرون آمدم بعد از چند روز شنیدم که
او تفحص من میکند و التماس دارد که من یکبار دیگر بدیدن او بروم یکی از آشنایان او مرا بسعی بسیار بدیدن او برد
چون داخل شدم برخلاف گذشته مرا تعظیم کرد و تکریم نمود و بخلوت برد و گفت بخدا سوگند ترا که بگوئی که این سخن که
با من گفتی چه معنی داشت و از چه جهت گفتی گفتم مگر از صدقی از آن سخن یافتی گفت بلی آمدم باین شهر مگر بقصد اینکه پادشاه
و امرا و اعیان را تسخیر کنم و یک پسر و دختر در این شهر نگذارم بعد از آن تو این سخن گفتی هر عمل سحری که دانستم کردم هیچ اثری
ندیدم نمیدانم چه جهت دارد من جواب دادم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند کرده و اثر دیده و اکنون
بشهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمیع ایشان فرا گرفته و هیچ خانه نیست که چند قرآن مجید و
صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچ کس نیست که بر بازو پس چند تعویذ و دعا نبسته و سینهای ایشان مملو است از
اعتقادات حقه و قرآن و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بخدا در چنین شهری جادوهای باطل تو چه اثر میکند و

102

را تعزیر میکنند اگر باز دیگر بکند میکشند سی و پنجم در حدیث معتبر وارد شده که کسی اگر گوشت حیوان مرده را یا خون یا گوشت خوک بخورد او را تادیب
میکنند و در مرتبه دوم نیز تادیب میکنند و در مرتبه سوم میکشند سی و ششم در روایت وارد شده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه در
مکانی که مردم وضو میساختند آمدند و نشستند که وضو بسازند مردی آمد و حدث در آن حضرت زد که افتاد که دستهای مبارک آن حضرت بر زمین
آمد حضرت برخواستند و وضو تمام کردند و چون فارغ شدند سه تازیانه بر سر او زدند که دیگر چنین مکن سی و هفتم در حدیث وارد شده
کسیکه گواهی بدروغ میدهد والی امام تا ثبت کند تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت دانند و او را در محلات میگردانند که مردم او را
بشناسند و گواهی قبول نکنند سی و هشتم بعضی از علما گفته اند که مرد و پسری که قرابت میان ایشان نباشد در حجره خلوت نمایند و
محل تهمت باشد هر دو را تعزیر میکنند سی و نهم مرد یا زن آزاد مسلمانی یا غلامی را یا کنیزی یا کافری را که در امان باشند یا کودکی را یا دیوانه
فحش گوید او را تعزیر مینمایند چهلم بعضی از فقها گفته اند که اگر کوری یا لنگی یا پیسی را یا صاحب جذام را باین افعال سرزنش کند مثل آنکه
بگوید کوره او را تعزیر میکنند چهل و یکم اگر کسی کارهای بد که موجب عداوت در زمانهای شریف بکند مانند شب جمعه یا روز جمعه و روز عید
و مثل اینها و روزهائیکه باید در آن محزون بود مثل دهه محرم الحرام خصوصا شب و روز عاشورا یا در امکنه شریفه مانند مسجد الحرام و مسجد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین یا در مسجد جامع گفته اند با حد تعزیر ضم کنند
حاکم شرع [illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه نجاشی شاعر را که در ماه مبارک رمضان شراب خورده بود هشتاد تازیانه
زد و شب او را و در روز دیگر بیست تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای این بود که جرات کردی بر آشامیدن شراب در ماه رمضان
چهل و دوم روایت معتبر وارد شده که هرگاه کافر زن مسلمانی را فحش بگوید و نسبت بزنا دهد او را هشتاد تازیانه برای فحش میزنند
و بیست تازیانه برای حرمت اسلام میزنند و سرش را میتراشند و میان اهل دینش میگردانند تا دیگران چنین کاری نکنند چهل و سوم
هرگاه کسی بگوید بدیگری که از خواهر یا عمه یا خاله زنش بهره میبری باشد او را تعزیر میکنند زیرا که این نکاح را صحیح میدانند
چهل و چهارم از حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه منقولست که دو کس را آوردند نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه که یکی
بدیگری گفته بود ای پسر دیوانه و او در جواب گفته بود تو پسر دیوانه پس امر کرد بیکی که دیگری را بیست تازیانه بزند و فرمود بدانکه او هم
تازیانه بدیگری داد که تو هم بیست تازیانه بزن او را چهل و پنجم در چند روایت وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام کسی را
که هجو مسلمانی میکرد تعزیر میکرد بغیر هجو که فحش صریح نداشته باشد و الا مستحق حد میبود و ایضا از آنحضرت منقولست که اگر کسی لا ابا
لک یا لا ام لک یعنی پدر مبادا ترا [illegible] کند ترا و این دشنام بوده است میان عرب چهل و ششم بسند صحیح که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه مردی بدیگری گفت که من بمادرت محتلم شدم او را بخدمت آنحضرت آورد و گفت این مرد مرا فحش گفته است حضرت فرمود که خواب
بمنزله سایه است اگر میخواهی سایه او را تازیانه بزن اما او را ادب سخت کرد تا دیگر ایذای مسلمانی نکند و چنین سخنان بر زبان نگوید
پس فرمود او را ادب سختی کردند چهل و هفتم در حدیث معتبر منقولست که هرگاه زن شوهرداری زنا کند و حامله شود بعد از وضع حمل فرزند
خود را بکشد او را صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند بعد از آن سنگسار میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تازیانه میزنند
برای زنا و صد تازیانه دیگر برای قتل فرزند چهل و هشتم در بعضی از روایات وارد شده که هرگاه [illegible] معلوم شود [illegible]
حد میزنند و زن را سنگسار میکنند و اگر امر در آن نزد امام [illegible] تصدیق میکنند و [illegible] چهارده مثقال [illegible]
و موافق مشهور حد محمول است بر تعزیر [illegible] باشد و تفصیل در بعضی [illegible] باشد چهل و نهم هرگاه آزاد و غلام شریک شوند در کشتن آزادی [illegible]
اختیار کشتن آزاد کند امام [illegible] را تعزیر میکند و [illegible] او را تازیانه میزنند و در روایت وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام سه طایفه را حبس میفرمود اطبای جاهل را و مکاریان مفلس را و علمای فاسق را از برای حفظ بدن و مال و دین مردم مؤلف گوید
که ضبط تعزیرات نحویکه در این رساله شده در کتب احدی از علمای سلف علیهم السلام نشده بلکه عشر اینها را ایراد ننموده اند و بعضی را متفرق
ذکر کرده اند قسم دوم در بیان قصاص و دیات و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان احکام قصاص است و در آن چند فصل است

در بیان قصاص و دیات

103

حدیث صحیح

فصل اول در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی را بناحق کشتن از اعظم ذنوب کبیره است حق تعالی میفرماید من یقتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا الیما و در بعضی روایات وارد شده که مراد از
عمد آنست که برای ایمان او را بکشند و اکثر علما خلود را تاویل کرده اند بمکث بسیار و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت است
که اول چیزیکه در آن خدا حکم کند خون مردم است و فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی
خدا همه را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام منقولست که هرکه اعانت بر کشتن مؤمنی به نیم کلمه کند در صحرای
محشر در آید در میان دو دیده او نوشته باشد که ناامید است از رحمت خدا و قتل بر سه قسم است عمد و شبیه عمد و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل عمد
آنست که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی که غالبا کشنده باشد و بکند یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند که غالبا کشنده باشد و شبیه عمد
آنست که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن نداشته باشد و اتفاق کشته شود مثل آنکه طفلی را کتک کمی بزند که کشنده نباشد و او بمیرد و بیان
آنکه قصد آن شخص مطلقا نداشته باشد و بر او بخورد بکشد مثل آنکه تیری بصیدی بیندازد و بآدمی بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر کسی بیفتد و
او بمیرد فصل دویم و آن چند نوعست نوع اول آنکه خود مباشر باشد و آن چند قسم است اول آنکه قصد کشتن او داشته باشد و کاری بکند که
غالبا کشنده است مثل آنکه شمشیر بر کسی بزند یا خنجر در شکمش زند که باندرونش برسد و خلافی نیست در این قسم که از عمد است و موجب قصاص است
دویم آنکه قصد کشتن نداشته باشد اما فعلی بکند که غالبا کشنده است مثل آنکه هزار چوب بر کسی بزند و قصد کشتن نداشته باشد یا آنکه او را از عمارت رفیعی
بیندازد و قصد کشتن نداشته و حال آنکه هر آدم را میکشد و در این قسم نیز ظاهرا خلافی نباشد که حکم عمد دارد سیوم آنکه قصد
کشتن داشته اما کارش غالبا کشنده نیست مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن و اتفاقا باعث قتل او شد و در این قسم خلافست اکثر
علما گفته اند حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل شبه عمد است که بعد از این مذکور خواهد شد چهارم آنکه قصد کشتن او نداشته باشد
و فعلش نیز غالبا کشنده نباشد اما باتفاق کشته شود مثل آنکه ضربتی بر کسی بزند و او بمیرد و اکثر علما این را شبه عمد میدانند و
بعضی این را نیز داخل عمد شمرده اند پنجم آنکه اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان قلیلی که غالبا این کشنده نباشد و او بمیرد مشهور اینست که
اگر قصد کشتن داشته عمد است و الا شبه عمد و بعضی مطلقا عمد میدانند ششم آنکه کاری بکند که کشنده نباشد اما بیمار شود از آن
بیمار بمیرد مثل آنکه چند چوبی بزند که کشنده نبود و بسبب آن بیمار شد و از آن بیماری مرد اکثر این را داخل عمد میدانند و
بعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن نداشته بود هفتم آنکه کسی را در آتش یا در آبی بیندازد که او قادر بر بیرون آمدن
نباشد و هلاک شود حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون آمدن و تقصیر کند یا عمدا [illegible] بیرون نیاید تا هلاک شود در این صورت
او را عوض نمیکشند و خلافست که آیا دیت میدهند اکثر گفته اند دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا افکندن [illegible]
قادر بر بیرون آمدن نبوده بوارث میدهند و بعضی گفته اند دیت نفس میدهند و اگر معلوم نباشد که نمیتوانسته که بیرون آید و نیامده [illegible] مشهور
آنست که قصاص لازم میشود علی المشهور هشتم آنکه کسی که جراحت بر کسی بزند و مجروح مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا باشد یا
خلاف میان علما است و او را عوض میتوان کشت و چنین است حکم جراحتی که بر کسی بزند و او را بکشد مثل آنکه دست کسی را یا انگشت کسی را
ببرد و او بآن جراحت بمیرد قصاص لازم میشود خواه آن جراحت کشنده باشد و خواه نباشد و خواه قصد کشتن داشته و خواه نه و
بعضی در صورتیکه قصد کشتن نداشته باشد و جراحت کشنده نباشد اشکال کرده اند نهم آنکه فصادی کسی را فصد کند و خون نه بندد و موضع فصد را
تا هلاک شود مشهور آنست که نه قصاص بر فصاد لازم است و نه دیت و بعضی احتمال لزوم قصاص داده اند دهم آنکه کسی خود را
از بام یا موضع مرتفع بزیر افکند و بر شخصی بیفتد و آن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که اگر آن افکندن کشنده باشد و قصد کشتن
داشته باشد هرچند آن فعل کشنده نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالبا مهلک نبوده شبه عمد است و
دیت بر او لازم میشود و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته باشد و نداند که او در آن موضع است حکم خطا دارد و دیت بر عاقله است و بر تقدیر

ان شخص که خود را انداخته اگر بمیرد خونش هدر است و اگر دیگری او را بینداخته هر چه را فعل کرده است به تفصیلی که مذکور شد یازدهم اگر اقرار کند کسی که من کار
او را کشتم زیرا که بگواه چنین امری که مبنی بر قصد او است ثابت نمی تواند شد خلاف جهت با اقرار او را بعوض میکشند بعضی گفته اند که بمجرد اقرار او را بعوض
میتوان کشت و شیخ طوسی علیه الرحمه گفته که سحر حقیقتی ندارد و کرد این قسم اثر بر آن مرتب کند و او را بعوض میکشند اما بر او حد سحر میکنند چنانچه گذشت
و بعضی گفته اند که اگر بگوید که بسحر او را کشتم و سحر من غالباً کشنده است حکم عمدا دارد و اگر بگوید نادرا می کشد بر این که قصد کشتن داشتم باز اگر گوید
داشتم باز حکم عمدا دارد و الا حکم شبه عمد دارد و اگر گوید باهمه بکی منحو ستم بکیم غلط باسم او کردم حکم خطاء محض دارد و دیه بر عاقله است نوع
دوم آنست که او سبب شود و گفته شود مباشر نبود و آن چند قسم است اول آنکه زهر در طعام کند و کسی بیاورد و او بخورد و بمیرد
و اگر بداند که زهر در طعام کرده اند و عاقل ممیز باشد و دانسته بخورد بر صاحب زهر نه کشتن خواهد بود و نه دیت و اگر نداند که زهر در طعام
کرده اند و بخورد و بمیرد اکثر گفته اند که او را بعوض میکشند مطلقاً و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن کرده است و آن مقدار زهر غالبا
کشنده است او را میکشند و الا از او دیت میگیرند و اگر زهری در طعام صاحب خانه آن طعام را یافت و خورد و بسبب آن هلاک شود بعضی مطلق
بر دیت قایل شده اند و بعضی گفته اند که ثلث کافی است و بعضی ثلث قایل شده اند اضافه نکرد و در دیت اعضا اگر در ماه حرام
یا حرم واقع شود جنین زیاده نمیشود و دیت زن در جمیع اجناس مذکوره نصف دیت مرد است و دیت ولد الزنا اگر اظهار اسلام نکند موافق مشهور مثل دیت
کافر ذمی است و بعضی گفته اند در اصل دیت ندارد و در دیت ذمی بعضی یهود و نصاری و مجوس که جزیه دهند و در امان باشند خلاف است اکثر گفته اند
که هشتصد درهم است و در بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده و در بعضی موافق دیت مسلمان نیز وارد شده و حمل کرده اند بر کسی که عادت
کرده باشند بکشتن ایشان امام علیه السلام میتواند که دیت ایشان را اغلظ کند یا ترفیع کرده اند و بنا بر مشهور دیت زن ذمیه چهار صد درهم است
و دیت غلام قیمت او است مادام که زیاده از قیمت نشده باشد و اگر باشد بدیت آزاد بر میگردد و زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحات اعضای
او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی بر او واقع شود که در آزاد نصف دیت باشد در او نصف قیمت خواهد بود چنانچه گذشت

مقصد دویم در مقدار دینار و درهم موافق زر های این زمان چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با قاتل و جارح است و غالباً نقره طلا و
معارف است باید که مقدار دینار و درهم معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علما که دینار در جاهلیت و اسلام تفاوت نکرده و دینار و مثقال شرعی یکی است و
هر یک موافق اکثر تمام وزن هفت چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است بعضی گفته اند سه ربع مثقال صراف است پس هزار دینار بحساب این زمان هزار اشرفی تمام عیار است
و در زمان سابق چون نقره گران تر و طلا ارزان تر بود یک دینار ده درهم بود یعنی ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شده و در این زمان
از جهت تفاوت معتبر شده و چون بنا بر مشهور اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم است بر اجبر ممنون که اگر چه احوط است که
دیت دینار بحساب طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده ام موافق شصت و سه دینار است یعنی سه ربع و سه نقره
عباسی داد زیلی قدیم و موافق زر نه دانگ و نیم جدید در درهم موازی شصت و شش دینار و نه جز از نوزده جزو یک دینار خواهد بود از نقره ها غاز بیکی
و نیم کمتر باشند پس دیت مرد آزاد که ده هزار درهم است به زر ده دانکی قدیم شصت و سه تومان و سه هزار و صد و پنجاه و هفت دینار و دیت
زن نصف این مبلغ است و دیت اهل ذمه موافق مشهور هشتصد درهم است بضرب جلالی پنج تومان و سه هزار دینار و سایر دیات را از این باید
قیاس کرد و بعد از این مذکور خواهد شد بر این قیاس است و باین حساب میتوان گرفت فصل دویم در اسبابی که موجب دیت میگردد و آن بر سه نوع است نوع اول
آنکه خود مباشر باشد نه بعمد و آن افراد بسیار دارد اول جنایت طبیب است و مشهور میان علما آنست که اگر طبیب سبب وقوف باشند یا معالجه طفل یا دیوانه
بی رخصت ولی شرعی او کند یا بالغ را بی رخصت او معالجه کند ضامن است و دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد و بر خلاف سمار معالجه
کند و تلف شود چند قول است یکی ضامن است مطلقاً و گر باید دیت بدهد هر چند گناه کار نباشد و بعضی گفته اند اگر پیشتر ابراء ذمه او
کرده است بیمار ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام منقول است که هر که طبابت کند یا
بیطاری باید که براءتی از ولی بیمار بگیرد و الا او ضامن است و در حدیث دیگر منقول است که آنحضرت حکم کرد بضمان کسی که ختنه کرد در وقت ختنه
حشفه را برید دویم آنکه کسی در خواب بر روی کسی بغلطد یا بسبب دیگر کسی را بکشد یا مجروح کند اکثر گفته اند دیت بر عاقله او است

و بعضی گفته اند از مال خود میدهد سیوم هر گاه مرد با زن در جماع قبل یا دبر زن خود یا در فشردن در بر گرفتن او عنفی بکند که زن بمیرد مشهور آنست
که دیت بر مال او لازم است چهارم مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خود بگذارد که بجایی میبرد و بر آدمی بخورد و او را بکشد یا جراحت بکند از مال خود ضامن
است دیت بدهد پنجم هر گاه کسی صدا بر کسی بزند و او بمیرد اگر صدا بر بالغی زند که عاقل نباشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن غالب حاصل نمیشود
که از آن صدا بمیرد هدر است و هر گاه خصم دهان است چیزی بر او لازم نیست و اگر آن مرد بیمار یا کودک یا دیوانه غافل باشد و بمقارن آن صدا بمیرد در
مشهور آنست که دیت بر او لازم است در مال او و بعضی گفته اند دیت بر عاقله است و همچنین است اگر شمشیر بر کسی حمله کند و او بمیرد
ششم هر گاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن در چاهی یا از بامی بیفتد یا شتری او را بدرد بعضی گفته اند می باید
دیت بدهد و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت میدهد و الا دیت بر او لازم نیست و بعضی گفته اند اگر در گریختن بی اختیار باشد
بر او دیت لازم است هفتم دو کس هر گاه در دویدن بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند وارث هر یک نصف دیت از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی بمیرد
نصف دیت بر دیگری لازم است بعضی موافق روایتی کل دیت قایل شده اند و اگر دو غلام بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است
و اگر یکی بمیرد نصف دیت او تعلق برقبه زنده میگیرد و اگر دو سواره در تاختن بر یکدیگر بخورند اگر هر دو یا یکی از ایشان بمیرند نصف دیت
هر یک و نصف قیمت اسبش بورثه دیگری لازم است که از مال او بدهند و اگر یکی بمیرد یا اسبش نصف دیت او و نصف قیمت اسبش
بر دیگری لازم است بنا بر قول مشهور و اگر دو طفل یا نابالغ سوار شوند و در اسب تاختن زنند و بیکدیگر بخورند و بمیرند نصف دیت هر کس بر عاقله دیگری است
هشتم اگر شخصی در میان تیر اندازان بگذرد و تیر بر او بخورد و بمیرد و اگر تیر انداز گفته باشد که با خبر باشید و او شنیده باشد و باز راه ها باشد
خونش هدر است و اگر نگفته باشد و او نشنیده باشد در وقتیکه او را حذر کردن ممکن نباشد دیت بر عاقله تیر انداز است و اگر کسی کودکی را بر دوش
گرفته در میان ایشان بگذرد و تیر بر آن کودک بخورد بکشد بعضی گفته اند دیت بر آن است که کودک را بر دوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقله تیر انداز است
نهم بروایتی وارد شده که در زمان حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام دختری بر گردن دختری سوار شده دختر دیگر چوبی با دست بر دختر دوم زد
او برجست و دختر اول از دوش او افتاد و مرد حضرت فرمود که آن دختر هر یک نصف دیت او را بدهند و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی
روایت دیگر قایل شده اند که دیت او سه حصه شود یک حصه تعلق بدختری میگیرد که سواره شده و آن ساقط میشود و اگر آن دوم دختر دیگر
بر بدنش نلت دیت را میدهند و بعضی گفته اند که اگر دختری که او بر دوش گرفته بی اختیار بر جسته است تمام دیت از آن میدهد که چوب زده است
و اگر باختیار بر جسته است تمام دیت را خود میدهد دهم مشهور میان علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است
یا او را بخانه برگرداند و اگر برنگرداند باید دیت بدهد مگر آنکه ثابت کند که او را دیگری کشته پس از او دیت ساقط شود و این در صورتی
که او را بیرون برده باشد و اگر او را مرده بیابند و اثر قتل بر او نباشد اکثر گفته اند در این صورت دیت از او ساقط میشود اگر او را کشته بیابند
و بر دیگری کشتن او ثابت نکنند بعضی گفته اند او را بعوض میتوان کشت و اکثر گفته اند دیت میدهد و بعضی گفته اند که اگر لوثی متحقق
باشد نسبت با شخص که او را برده یا دیگری بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه ثابت شود او را بعوض میکشند و اگر
شبه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر لوث نباشد از آنکه او را از خانه بدر برده است دیت میگیرند و از عمر بن ابی مقدام
منقول است که گفت من در مسجد الحرام بودم و ابو جعفر دوانقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود مردی او را ندا کرد که ای امیر این مردی است که برادر مرا
در شب از خانه بیرون بردند و او را بیرون بردند از خانه خود و برنگشت بخدا که نمیدانم چه کردند با او و دوانقی گفت که ببرید او را و گفت ای امیر با او
سخن گفتیم و باز بخانه برگشت با ایشان گفت فردا وقت نماز عصر در همین مکان حاضر شوید چون روز دیگر حاضر شدند در بعضی از
حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام داده بحضرت فرمود که میان ایشان حکم کن حضرت فرمود که حکم میان ایشان
حکم کن حضرت را گویند داد پس برای آنحضرت جای نماز از حصیر گسترده و حضرت بر آن نشست و آن خصم در برابر آنجناب نشستند
چون حضرت نشست و جواب عرض کرد حضرت بکاتب خلیفه گفت که این را بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و ابوبکر و عمر لعنة الله علیهم و جمعی دیگر از اصحاب حاضر بودند حضرت فرمود که ای ابوبکر حکم [illegible]
حکم کن ابوبکر گفت یا رسول الله چه بگویم حیوانی دیگری را کشته چیزی لازم نیست حضرت بعمر فرمود که حکم کن او نیز مثل سخن اول جواب گفت حضرت فرمود یا علی
تو حکم کن گفت بلی یا رسول الله اگر گاو در طویله خر داخل شده است و او را کشته صاحب گاو ضامن است پس حضرت دست بسوی آسمان بلند کرد و فرمود
حمد میکنم خدا را که برای من کسی قرار داده که بحکم پیغمبران حکم میکند سیزدهم اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحب خانه او را بگزد اگر برخصت صاحب خانه
داخل شده است صاحب خانه ضامن است و اگر بی رخصت داخل شده ضامن نیست و بر این مضمون احادیث بسیار است چهاردهم دابه که بر کسی جنایتی
که بر کسی بکند چند قسم است اول آنکه صاحب دابه سوار باشد و راند در این صورت مشهور آنست که سواره ضامن است جنایتی که بکند دابه
عقب است [illegible] و بر [illegible] مشهور و جنایتی که بپا کند ضامن نیست دویم سوار باشد و ایستاده در این صورت مشهور آنست که ضامن است
جنایت سر و دست و پاها را سیوم آنکه پیاده باشد و سر دابه را بکشد ضامن جنایت سر و دستها هست و ضامن جنایت پاها نیست چهارم پیاده باشد
و بیش انداخته باشد و براند مشهور آنست که جمیع جنایتها را ضامن است پنجم آنکه در جمیع جنایتها از این صور دیگران دابه را رم بدهند یا
سبب جنایتی بکنند ضمان بر آن کسی است که او را رم داده بلکه از بعض روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی از راه بکند که دابه رم کند جنایتی که بکند بر
او است ششم آنکه دابه دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه نباشد در همه اقسام مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد
مشهور آنست که صاحب ضامن است نه سواره و اگر در صورت دابه سواره را بیندازد صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه
عادت بعضی از مکاریان است مگر آنکه [illegible] هفتم آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر آقا است و اگر بالغ باشد اگر جنایتی
بر بدن کسی واقع شد اکثر گفته اند که مولا ضامن نیست ولیکن بعضی گفته اند بعد از آزاد او را میگیرند و بعضی گفته اند او را سعی میفرمایند که دیت
را کسب کند نوع سیوم آنست که چند موجب یا سبب بیک جنایت باشند و آن نیز چند قسم است قسم اول آنکه مباشر و سبب یا سبب جمع شوند و غالبا
مباشر اقوی است مثل آنکه یکی چاهی بکند دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد یا یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و احتمال است که
در بعضی مواضع مباشر قوی است و گاهی نادانند مباشر بسبب اقوی می شود مثل آنکه کسی چاهی بکند در غیر ملک خود و روی آن را بپوشاند باشد و دیگری
نداند که چاه در آنجا است دستی بر کسی بزند و با آن کسی در آن چاه بیفتد در اینجا سبب اقوی دانسته اند بعضی چاه کن ضامن است و از این فرضها
گرفته که دو سبب باهم جمع شوند مثل آنکه سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری چاهی کنده اول پای کسی بسنگ برآید بعد از آن بچاه افتاد چون اول
سنگ سبب شده اکثر گفته اند که ضامن است و در این مقام متعارف است که مسئله زبیه اسد را ذکر میکنند یعنی گودالی میکنند که شیر در آن بیفتد
و شکار کنند و در حدیث از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام مرویست که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام چهار نفر رفتند بدیدن
شیری که در زبیه افتاده بود یکی پایش لغزید و افتاد بدیگری چسپید او نیز بسیم چسپید و سیم بچهارم چسپید هر چهار یکو افتادند و شیر ایشان را هلاک
کرد حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام در باب ایشان حکم کرد که اول طعمه شیر است که بسبب او افتاده و فرمود که ورثه او ثلث دیت بورثه دویم
بدهند و ورثه دویم ثلثی دیت بورثه سیم بدهند و ورثه سیوم تمام دیت بورثه چهارم بدهند و در روایت دیگر وارد شده از حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام که چنین واقع در یمن واقع شد و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام چنین حکم فرمود و قبایل آن جماعت که بر سر زبیه ازدحام
کرده بودند باید که بورثه اول ربع دیت بدهند و بورثه دوم ثلث دیت و بورثه سیوم نصف دیت و بورثه چهارم تمام یک دیت و علما را در توجیه
این دو روایت سخن بسیار است و فقیر نیز در تصانیف خود در این مقام تحقیقات کرده که این رساله محل ذکر آنها نیست و احتیاج باین مسئله
کم می افتد فصل سیوم در بیان دیات اعضا است و آنها دو قسم اند یکی آنکه تقدیر آن از شارع بخصوص وارد شده و در آن فرض میکنند
که این شخص بنده باشد بسبب این جنایت چه مقدار نقص در قیمت او بهم رسد بهمان تفاوت را نسبت بدیت آن شخص حساب میکنند مثل آنکه اگر
بنده قیمتش کم میشود و اینجا ده یک دیت او را میگیرند و قسم دیگر آنست که از شارع بخصوص دیت در آن وارد شده و غالب آنست که آنچه
در آدمی تنها است در هر یک تمام دیت است و در هر یک نصف دیت مانند چشم و دست و پا و آنچه در آدمی یکی است مانند ذکر و زبان در آن یک
دیت است و هر یک از آنها انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد اول دیت موی سر و ریش است مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکند که موی سر همه بر

فصل سیوم در بیان دیات اعضا

طرف شود و نروید تمام دیت او لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت و بعضی در موی ریش گفته اند که اگر نروید تمام دیت و اگر بروید ثلث دیت و بعضی گفته اند
در موی سر و ریش هر یک که بروید صد اشرفی باید داد و سند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک از سر و ریش اگر بروید ارش میگیرند
و بعضی گفته اند که اگر موی سر نروید صد اشرفی باید داد و موی سر اگر بروید ثلث دیت آدمی و اگر موی سر بتراشد یا بتر [illegible] اگر نروید تمام دیت زن لازم
میشود و اگر بروید مهر چندان زن و بعضی گفته اند اگر بروید ثلث دیت زن و در روایتی معتبر وارد شده در باب کسی که موی سر زنی را بتراشد او را
میزنند و در حبس میکنند اگر [illegible] او را در زندان مسلمین تا معلوم شود که موی سر بروید یا نروید اگر بروید مهر چندان زنان و خویشان او را از او
میگیرند و اگر نروید دیت تمام از او میگیرند و بعضی گفته اند که مدت معلوم کردن که موی سر بروید یا نروید یک سال است و در روایت دیگر معلوم [illegible]
نه و بعضی گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافی است و اگر خلاف شود ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از سر یا ریش را کنده باشند بعضی [illegible]
میکنند بآن نسبت دیت میگیرند دویم در موی ابروها اکثر گفته اند در هر دو پانصد اشرفی است در هر یک دویست و پنجاه اشرفی خواه بروید و خواه نروید و جمعی گفته اند
اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت شخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی گفته اند و قول اول اشهر است سیوم در
موی مژگانها اگر از ته بکند و نروید خلاف است بعضی گفته اند که مژگان هر دو چشم باشد تمام دیت آن شخص است و از یک چشم نصف [illegible] اگر [illegible] ارش است و
بعضی گفته اند خواه بروید و خواه نروید ارش است و در موهای بدن دیگر تقدیری وارد نشده اگر موجب نقص باشد ارش خواهد بود چهارم در کور کردن مژگانها
تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف آن و تفاوتی نیست در میان دیده صحیح و احول و شب کور و غیر آن و در پلک چشمها خلاف است اکثر گفته اند اگر پلکهای
هر دو چشم را قطع کند تمام دیت آن شخص لازم میشود و در هر دو چشم نصف آن و در هر پلکی ربع آن و بعضی گفته اند در پلک بالا ثلث دیت چشم است
و در پلک پایین نصف دیت چشم است و بر این مضمون حدیث صحیح وارد شده است و اقوی است و بنابرین مجموع پلکها بالا سدس دیت انسان کم میشود
حمل کرده اند بر صورتیکه زیاده از کم بریده باشد و از دادن دیت بعض باقی بقیه چون مستند صحیح نیست اولی آنست که در مجموع تمام دیت بدهند
بیشتر مقدار ناقص است اما کسی از فقها نیست که باین قول قایل شده باشد اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند تمام دیت
آن شخص برو لازم میشود اگر چه چشم دیگرش کور مادر زاد باشد یا بآفت سماوی کور شده باشد و اگر کسی کور کرده باشد و او دیت گرفته باشد یا قصاص
کرده باشد یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیت لازم میشود موافق مشهور اما این قید از اخبار ظاهر میشود و اگر حدقه چشم کور را بکند یا چشم کور
و چیزی نبیند کسی را بکند مشهور آنست که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی ربع گفته اند پنجم در دیت بینی است و در آن تمام دیت است
اگر جمیع بینی را قطع کرده باشد یا از پایین استخوان جمیع آن نرم است بترد و اگر بشکند بینی و صلاح نیابد و فاسد شود تمام دیت لازم میشود
و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته اند صد اشرفی میدهد و اگر شل شود و نقص بماند دو ثلث دیت و در روثه بینی یعنی کنار بینی را اکثر
گفته اند نصف دیت است و بعضی ثلث دیت اما در تفسیر روثه خلاف کرده اند اکثر گفته اند دیوار است که در میان پره های بینی است و بعضی گفته اند
سر بینی است و در پره های بینی اگر ببرد خلاف است که بعضی در هر یک نصف دیت است و بعضی در هر یک ثلث دیت گفته اند و این اقوی است و بدانکه
کتاب ظریف مستند اکثر دیات است و آن کتابیست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بر اطراف نوشته که در باب دیات بآن عمل کنند
اگرچه علما سندش را صحیح نمیدانند اما فقیر سندش را در نهایت صحت میدانم و هر جا که کتاب ظریف مذکور شود ازین رسالت اگر روثه بینی را قطع کنند نصف دیت را
با اصلاح اشرفی میدهد و اگر به نیزه یا غیر آن سوراخ کند که پاره پیدا شود سیصد و سی و سه و ثلث دینار است یعنی اشرفی و اگر سوراخ شود و باصلاح
ایند دیتش خمس دیت روثه است که صد دینار باشد و اگر سوراخ به هر دو طرف برسد و رخنه کند و آن سوراخ بکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که
نصف بینی را سوراخ کرده یعنی یک پره را با نصف دیوار میان و اگر یک پره را با جمیع دیوار میان سوراخ کند و پره دیگر را سوراخ نکند نصف
دینار و دو ثلث دیت میدهد و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتیم شود یعنی التیام بیابد و باصلاح آید و اکثر فقها در این مضامین غافل
شده اند و بنحو دیگر نقل کرده اند و در حدیث دیگر وارد شده که کسی که بینی کسی را بکند ثلث دیت بینی میدهد و این را نیز بعضی از یحیی بن
سعید و دیگر متعرض نشده اند ششم در دیت گوش و در هر دو تمام دیت و در هر یک نصف دیت و این در صورتیست که تمام گوش را ببرد لکن [illegible]

سمع گوش از طرف ... گوش خواه شنوا باشد و خواه کر و اگر بعضی بریدن بعض را مساحت میکنند و نسبت بمساحت جمیع گوش انچه ملاحظه میکنند و باین نسبت
دیت میگیرند و بعضی گفته اند در بریدن نرمه گوش ثلث دیت است و در دریدن گوش ثلث دیت گفته اند و بعضی از علما در شل کردن گوش ... ثلث گوش را دیت
و اگر گوش شل شده کسی ... ثلث دیت گوش میدهند هفتم دیت لبها است و خلافی نیست در انکه هر دو لب ... تمام دیت انسان لازم ... و در دیت
هر یک از لبها خلاف است بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت است و در لب پایین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند در لب بالا خمس دیت ... دینار است
... در روایتی ... و بعضی گفته اند ... در لب بالا نصف دیت و در لب پایین
... اجماع و ...
و بعضی گفته اند ... و جمعی از محققین متاخرین اختیار این قول کرده اند ...

[illegible]

[illegible]

میگیرند و طرار میرسند تا جایکه گوید بلیغ آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف چنانچه میکنند اگر موافق یکدیگر است دانست که راست گفته و اگر مخالف میگوید دروغ گفته و بار

دیگر امتحان میکنند و موافق آید دیت را بدهند تفاوت مسافت میگیرند مثلا اگر نصف مسافت تفاوت کرده نصف دیت یک چشم را که ربع دیت آدم است

میگیرند **و در روایت ظریف** باین امتحان شامه نیز وارد شده که قسمت میکنند بر نقش قسم اگر نصف کم شده است [illegible]

[illegible]

و دیت یک دیت نصف دیت انسان است پس نصف پنج شتر در آن خواهد بود چنانچه گفته اند اکثر فقها **و از کتاب ظریف** در بعض تفاصیل دیگر ظاهر میشود **چهارم**

ظاهر کلام فقها آنست که این دیات که پنج شتر وارد شده اگر دیت را از اجناس دیگر دهد [illegible] در جایکه ده شتر وارد شده ده شتر

نسبت بصد شتر که دیت کامل است ده یک است پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار خواهد بود که صد اشرفی باشند **و اگر** نقره دهند ده یک ده هزار درهم

میدهند که هزار درهم باشند **و** همچنین از سایر اجناس **و** احوط آنست که چون در خصوص این دیات شتر و دینار [illegible]

مقصد سوم در جراحات بدن است و در آن چند فایده است **اول** جراحتی که بیاید درون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگرچه از گودال [illegible] باشد

[illegible]

١١٦

که موافق مشهور پنجاه درهم است و در روایتی وارد شده است که عشر دیت مادر است که چهل درهم باشد و بنابر قول ثانی محکی است حمل روایت
بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما آنست که دیت جنین عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر و اگر دختر باشد
عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر ... عشر قیمت مادر است دویم هرگاه جنین در میانه باشد و بسبب جنایت بمیرد و معلوم نشود که
جنایت در شکم است و بسبب جنایت مرده در صورت دیت کامل لازم میشود ... پسر و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت کشته شد کفاره نیز
لازم میشود سوم هرگاه جنین از تمام شدن خلقت ساقط شود بعضی گفته اند غلامی میدهد یا کنیزی و بعضی تعیین قیمت به پنجاه دینار کرده اند و
مشهور میان علما آنست که مراتب مختلفه دارد اول آنکه کسی در اثنای جماع کسی را ... منی بیرون فرج ریخته شود ده دینار میدهد و اگر نطفه
در رحم قرار گرفته باشد و بسبب ... آن نطفه بیست دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی پارچه خونی بسته چهل دینار میدهد و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچه
گوشتی شده شصت دینار میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان روئیده باشد و خلقتش تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه گذشت و شیخ طوسی علیه الرحمه

[illegible]

قیمت غلام مقتول را بدهد اکثر گفته اند [illegible] اگر مقتول [illegible] دارد اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت مقتول [illegible]

[illegible] واگر قاتل [illegible]

[illegible] قصاص [illegible] واگر [illegible]

[illegible] واگر غلام [illegible] وبعضی گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد واگر قیمت مقتول کمتر است [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] پنجم [illegible]

[illegible] واگر غلام [illegible]

[illegible] وبعضی گفته اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

وارث [illegible] که از مال او میکیرند و اگر نداشته باشد امام علیه السلام از بیت المال میدهد شرط پنجم در قصاص آنست که خونش بحسب شرع محفوظ باشد
و قتلش بر وجه شرعی نباشد پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی را که زنایش ثابت شده باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض او را نکشند
و همچنین قصاص نمیباشد برای کسی که قصاص بر او لازم شده باشد در جراحتی و او را قصاص کنند و بسبب آن بمیرد و منقولست که اگر کسی را [illegible]
و او را در عوض ببرند هر چند [illegible] که حد قطع شده باشد او را یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر او زده باشند و او مرده در اینها قصاص نمیباشد فصل دویم
در بیان دعوی قتل است و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است مقصد اول در بیان مدعی و کیفیت دعوی است شرط است که بالغ و
عاقل و رشید باشد در وقت دعوی و آنکه دعوی کند بر کسی که صدور فعل از او ممکن باشد پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم است که در وقت کشته
شدن مقتول در آن محل نبوده دعوی او را نشنوند و همچنین اگر دعوی کند جمعیت جماعتی بر قتل یک کس که اجتماع [illegible]
ممکن نباشد نشنوند مثل آنکه بگوید جمیع اهل شهر جمع شدند و او را کشتند و اگر از این قسم دعوی کرده بگوید ده نفر جمع شدند و او را کشتند

[illegible]

و منه و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا دیت [illegible] و دیت مقتول را از بیت المال باید داد و چون
بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه عرض کردند تصویب حکم [illegible] آن حضرت فرمودند دیت را از بیت المال باید داد دویم گواه است خلاف است در آنکه
بدو گواه عادل مرد ثابت میشود و بعضی گفته اند که بگواهی یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت میشود قصاص و جمعی از علما گفته اند که بشهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما
دیت لازم میشود [illegible] اما قتلی که موجب دیت باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتی که در آن قصاص نباشد و دیت باشد [illegible]

[illegible]

۱۲۷

[illegible]

۱۲۶

[illegible] در قصاص نفس نیز گفته اند [illegible] و [illegible] قصاص میکنند [illegible] آلتی که [illegible] در اعضا باشد [illegible] و باید که [illegible] استیفای قصاص میکنند

[illegible] تعذیب [illegible] و کند [illegible] باشند [illegible] و آلتی که [illegible] نتوان [illegible] داود [illegible] باشند [illegible]

[illegible] و مشهور آنست [illegible] و اول احوط است و [illegible] قاتل [illegible] باید [illegible] اما [illegible] و بعضی در این صورت [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] کشته باشند [illegible] سنگ [illegible] مثل آنکه [illegible] گفته باشد [illegible]

[illegible] بشراب [illegible] آتش [illegible] یا لواط [illegible] بسیار [illegible] مثل آنکه [illegible] مگر آنکه [illegible]

[illegible] قصاص [illegible] حد زدن [illegible] امام [illegible] و اکثر گفته اند که [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] اکثر گفته اند که جایز نیست [illegible] و اگر [illegible] قاتل [illegible] بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] قصاص [illegible] و اگر زن حامله [illegible] وضع حمل جایز نیست [illegible] قطع [illegible]

[illegible] اول [illegible] و در آن چند مسئله است [illegible] احکام متفرقه است [illegible] مقصد هشتم در بیان [illegible]

[illegible]

... صد دینار میدهد و گفته اند ... حساب میکنند مثل آنکه ... پنجاه دینار میدهد و اگر موضحه ... پنج دینار میدهد
و اگر گفته اند ... و صغیر و کبیر ... و اگر ... و اگر ... بعضی گفته اند ...
... و اگر جنایت ... خلاف است ... بعضی ...
چنانچه ... روایت حسین ابن خالد است او از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا ...
... و کفاره ...
... و در حدیث ...
... و در حدیث دیگر رسیده از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام ...
... فصل ... در بیان ... و احکام آن ... مقصد اول در بیان ...

[illegible]

[illegible]

فأتوا بسورة من مثله اگر شک دارید از آنچه بر بنده خود محمد فرود آورده ایم بیارید سوره از مثل او — آیه پنجم در سوره جمعه هو الذی بعث فی الامیین
رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة خدا تعالی آنست که مبعوث گردانیده در میان اهل مکه رسولی را از جنس ایشان
تلاوت نماید بر ایشان آیتهای او را و پاک گرداند ایشان را [illegible] و تعلیم نماید ایشان را کتاب الله و حکمت — فصل چهارم در امامت پنج آیه — آیه اول در سوره
مائده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ولی شما نیست مگر
خدا و رسول خدا و آنانکه ایمان آورده اند و نماز میگذارند و زکوة میدهند در حالتی که راکع اند — آیه دوم در سوره تحریم فان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل و
صالح المؤمنین ابن عباس گوید که صالح المؤمنین حضرت مرتضی علی است — آیه سوم در سوره البقره ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین علی بن ابراهیم در
تفسیر خود آورده که ذلک الکتاب عبارت است از کتاب الله ناطق و در کریمه ولدینا کتاب ینطق بالحق و در کریمه هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق [illegible]
و در قرآن شریف تصریح باسم شریف آنحضرت است وانه لدینا لعلی حکیم چنانچه از دعای روز غدیر که در مصباح کبیر آورده مفهوم است — آیه چهارم در سوره الم
نشرح فاذا فرغت فانصب در تفسیر علی بن ابراهیم گفته اذا فرغت من نبوتک فانصب علیاً هرگاه از [illegible] فارغ شوی باید که علی را منصوب
سازی — آیه پنجم در سوره قدر انا انزلناه فی لیلة القدر ما نازل گردانیدیم قرآن را در شب قدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من
الف شهر [illegible] تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر [illegible]
[illegible] سلام هی حتی مطلع الفجر [illegible] — فصل پنجم در معاد
پنج آیه — آیه اول در سوره حج وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور [illegible]
[illegible] — آیه دوم در سوره مؤمنون ثم انکم یوم القیامة تبعثون
آیه سوم در سوره فرقان بل کذبوا بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا — آیه چهارم در سوره یس قال من یحیی العظام
وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم — آیه پنجم در سوره غاشیه هل اتیک حدیث الغاشیة
وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة [illegible]
[illegible] — باب دوم در عبادات مشتمل بر [illegible] کتاب — کتاب اول در طهارت
یازده آیه — آیه اول در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید
لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا — آیه دوم در سوره النساء یا ایها الذین آمنوا
[illegible]
[illegible] — آیه سوم در سوره بینه وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین [illegible]
[illegible] — آیه چهارم در سوره واقعه انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون
[illegible] — آیه پنجم در سوره توبه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین [illegible]
[illegible] روایت کرده اند [illegible] از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام [illegible]
[illegible] — آیه ششم در سوره فرقان وانزلنا من السماء ماء طهورا [illegible]
[illegible] — آیه هفتم در سوره بقره ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن
فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین [illegible]

[illegible] در ایام حیض [illegible] حائضه [illegible]
[illegible] — آیه هشتم در سوره توبه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم
هذا [illegible] — آیه نهم در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون [illegible]
[illegible] — آیه دهم در سوره مدثر وثیابک فطهر والرجز فاهجر [illegible]
[illegible] — آیه یازدهم در سوره بقره واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک
للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] — پنج [illegible] — پنج اول [illegible] — کتاب دوم در صلوة [illegible] — آیه اول در سوره بقره حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم
تکونوا تعلمون [illegible]
[illegible] — آیه دوم در سوره نساء ان الصلوة کانت
علی المؤمنین کتابا موقوتا [illegible] — آیه سوم در سوره روم فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات
والارض وعشیا وحین تظهرون [illegible] — آیه پنجم در سوره ق وسبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس وقبل الغروب ومن اللیل فسبحه وادبار السجود [illegible]
[illegible] — آیه ششم در سوره بقره قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام
وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما تعملون
[illegible]
[illegible] — آیه هفتم در سوره البقره ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه
[illegible] — آیه هشتم در سوره اعراف یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد
[illegible] — آیه نهم در سوره مائده واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا
[illegible] — آیه دهم در سوره حج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا
ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون [illegible] — آیه یازدهم در سوره جن — آیه دوازدهم
وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا [illegible] — آیه سیزدهم در سوره بنی اسرائیل
در سوره واقعه فسبح باسم ربک العظیم [illegible]
ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا [illegible] یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا
[illegible] — آیه پانزدهم در سوره احزاب ان الله وملائکته یصلون علی النبی — آیه شانزدهم در سوره بقره وقوموا لله قانتین
تسلیما [illegible]
[illegible] — آیه هفدهم در سوره کوثر فصل لربک وانحر [illegible]
[illegible] — آیه هجدهم در سوره مؤمنون قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون [illegible]
[illegible] — آیه نوزدهم در سوره مزمل ورتل القرآن ترتیلا ومن اللیل فتهجد به نافلة لک [illegible]

[illegible]

...نماز تهجد در شب بگذار زیاده بر نماز یومیه پس این دلالت میکند بر وجوب یا استحباب ترتیل **آیه هشتم** در سوره مزمل واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا
یعنی ذکر کن نام پروردگار خود [illegible] **آیه نهم** در سوره نساء واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها یعنی که هرگاه
تحیت کنند و سلام گویند شما را [illegible] **آیه دهم** در سوره مایده انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا
الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون یعنی ولی شما نیست الا خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند و نماز میگذارند و در حین
رکوع زکوة میدهند **باب** [illegible] **آیه اول** در سوره جمعه يا ايها الذين آمنوا اذا
نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون ای مومنان هرگاه اذان
دهند از برای نماز روز جمعه پس سعی کنید [illegible] **آیه دوم** در سوره کوثر فصل لربك
وانحر یعنی نماز کن از برای خدای خود و نحر کن **آیه سوم** در سوره توبه ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم كفروا بالله ورسوله
وماتوا وهم فاسقون [illegible]
آیه چهارم در سوره نساء واذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين
كفروا ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا [illegible]
آیه پنجم در سوره بقره واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين یعنی نماز کنید [illegible] **آیه ششم** در سوره [illegible]
واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون [illegible] **آیه هفتم** در سوره الم سجده
انما يؤمن باياتنا الذين اذا ذكروا بها خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لا يستكبرون [illegible]
[illegible] **آیه هشتم** در سوره الم نشرح فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب یعنی هرگاه
[illegible] **کتاب سیوم در صوم** و در او [illegible] **آیه اول**
در سوره بقره شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر
فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله
على ما هداكم ولعلكم تشكرون یعنی ماه رمضان [illegible]
[illegible] **آیه دوم** در سوره بقره احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم
هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن
وابتغوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام
الى الليل ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد [illegible]
[illegible] **کتاب چهارم در زکوة** [illegible] **آیه اول** در سوره توبه خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم والله سميع عليم [illegible]
[illegible] **آیه دوم** در سوره روم وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله
فاولئك هم المضعفون [illegible] **آیه سیوم** در سوره توبه انما الصدقات للفقراء
والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله
عليم حكيم [illegible]
چهارم در سوره بقره ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ونكفر عنكم من سيئاتكم والله
بما تعملون خبير [illegible]

آیه پنجم در سوره بقره يسألونك ماذا ينفقون قل العفو یعنی از تو میپرسند که چه چیز را انفاق کنند بگوی که عفو را یعنی آنچه از قوت سال فاضل آید **آیه ششم**
در سوره بقره يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى ای مومنان صدقات خود را باطل مسازید [illegible] **آیه هفتم** در سوره
اعلی قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى بتحقیق که رستگار است کسی که زکوة دهد و نام خدا را ذکر کند و نماز گذارد **کتاب پنجم در خمس** [illegible]
آیه اول در سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل
[illegible] **آیه دوم** نیز در سوره انفال يسألونك
عن الانفال قل الانفال لله والرسول یعنی می پرسند از تو یا محمد انفال بگو که انفال از برای خدا است و رسول [illegible]
[illegible] **کتاب ششم در حج** [illegible] **آیه اول** در سوره [illegible] ان اول بيت وضع للناس
للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين فيه آيات بينات مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا ولله على الناس حج
البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غني عن العالمين [illegible]
[illegible]
[illegible] **آیه دوم** در سوره بقره واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استيسر من الهدي ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ
الهدي محله فمن كان منكم مريضا او به اذى من رأسه ففدية من صيام او صدقة او نسك فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما
استيسر من الهدي فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد
الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شديد العقاب [illegible]
[illegible] **آیه سیوم** در سوره بقره الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال في الحج [illegible] **آیه چهارم** در سوره بقره ليس عليكم جناح ان
تبتغوا فضلا من ربكم فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هداكم وان كنتم من قبله لمن
الضالين [illegible]
[illegible] **آیه پنجم** در سوره بقره واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنا واتخذوا من مقام ابراهيم
مصلى وعهدنا الى ابراهيم واسمعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود [illegible]
[illegible] **آیه ششم** در سوره بقره ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج
البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما ومن تطوع خيرا فان الله شاكر عليم [illegible]
[illegible] **آیه هفتم** در سوره حج والبدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها
صواف فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر [illegible]
[illegible] **آیه هشتم** در سوره بقره واذكروا الله في

کند دل او ... [illegible] ... اللسان ترجمان الجنان

... کتاب سیوم در ذکر جمله از عقود و القاعات مشتمل بر نه فصل فصل اول در اجاره دو آیه آیه اول در سوره مائده یا ایها الذین

آمنوا اوفوا بالعقود ... [illegible] ... آیه دویم در سوره قصص قالت احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین

قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق علیک

... [illegible] ...

... [illegible] ... فصل دویم ...

... [illegible] ... آیه اول در سوره ... ان الله

... در سوره ... فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا ... [illegible] ... فصل سیوم ...

یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ... [illegible] ...

سوره یوسف انا ذهبنا ... وترکنا یوسف عند متاعنا و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ... [illegible]

... [illegible] ... فصل چهارم در سبق و رمایه ... در سوره انفال ... و اعدوا لهم ما استطعتم

من قوة ومن رباط الخیل ... [illegible] ... ترهبون به عدو الله و

عدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون

فصل پنجم در وصیت ... آیه اول در سوره بقره کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین

والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم فمن خاف

من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... آیه دویم در سوره نساء من بعد وصیة یوصی بها او دین ... [illegible] ...

... [illegible] ... آیه سیوم در سوره بقره ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... موافق قول ... [illegible] ... آیه چهارم در سوره حجر لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم ...

... [illegible] ... آیه پنجم در سوره مائده

یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم

ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ... انا اذا لمن الآثمین

فان عثر علی انهما استحقا اثما فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان فیقسمان

بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها

او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... آیه ششم در سوره نساء وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان

آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان

فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

اسراف و از خوف ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ...

... [illegible] ... آیه ششم در سوره نحل ضرب الله

مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ... [illegible] ...

... فصل ششم در نذر ... آیه اول در سوره بقره وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله

یعلمه وما للظالمین من انصار ... [illegible] ... آیه دویم در سوره هل اتی یوفون

بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ... [illegible] ...

... فصل هفتم در عهد ... آیه اول در سوره بنی اسرائیل واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا

... [illegible] ... آیه دویم وبعهد الله اوفوا ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون ...

... [illegible] ... آیه سیوم واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله

... [illegible] ...

علیکم کفیلا ... [illegible] ...

... فصل هشتم در یمین ... لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته

اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام ذلک

کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... فصل نهم در مکاتبه ... در سوره نور والذین یبتغون الکتاب

... [illegible] ...

مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا وآتوهم من مال الله الذی آتاکم ... کتاب چهارم در نکاح مشتمل

... [illegible] ...

بر نه فصل فصل اول در احکام ... نکاح ... آیه اول در سوره نور وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان

... [illegible] ...

یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله ... [illegible] ... آیه دویم در سوره نساء وان خفتم الا تقسطوا

... [illegible] ...

فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک

... [illegible] ...

ادنی الا تعولوا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

آیه سیوم در سوره مؤمنون والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم ...

... [illegible] ... آیه چهارم در سوره نساء واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم

محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما

تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما ... [illegible] ...

حلال کرده شده ... [illegible] ...

ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمما ملكت ايمانكم من فتياتكم المؤمنات والله اعلم بايمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غير مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب ذلك لمن خشي العنت منكم وان تصبروا خير لكم والله غفور رحيم

فصل دوم در محرمات

ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة ومقتا وساء سبيلا

حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما

والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم

ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن ولامة مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبتكم ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون الى النار

فصل سوم در مهر و نفقات

وان اردتم استبدال زوج مكان زوج وآتيتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا أتأخذونه بهتانا واثما مبينا وكيف تاخذونه وقد افضى بعضكم الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا

لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا على المحسنين

وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة النكاح وان تعفوا اقرب للتقوى ولا تنسوا الفضل بينكم ان الله بما تعملون بصير

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم

فالصالحات

فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا

وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا

فصل چهارم در حقوق اولاد

والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف لا تكلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلى الوارث مثل ذلك فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادكم فلا جناح عليكم اذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصير

ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او اكننتم في انفسكم علم الله انكم ستذكرونهن ولكن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله

فصل پنجم در طلاق و عدة

يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربكم لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن الا ان ياتين بفاحشة مبينة وتلك حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امرا

فاذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوي عدل منكم

اذا تراضوا بينهم بالمعروف ذلك يوعظ به من كان منكم يؤمن بالله واليوم الآخر

والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم الآخر وبعولتهن احق بردهن في ذلك ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف وللرجال عليهن درجة والله عزيز حكيم

واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن

ای رسول صلی الله علیه وآله وسلم غمگین منما ترا آنکه شتاب میکنند در کفر و در ان سعی مینمایند و ایشان دو نوع اند بعضی منافقان اند که بزبان میگویند که ایمان آورده ایم و دلهای ایشان ایمان نیاورده اند و بعضی دیگر یهوده اند [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه دویم در سوره نور اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی مردی و زنی که زنا کرده باشند [illegible]

[illegible] آیه چهارم در سوره نور وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی آنانکه زنا [illegible]

[illegible] آیه پنجم در سوره مایده إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ط [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه ششم در سوره [illegible] وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

کتاب چهارم در جنایات است پنج آیه آیه اول در سوره بقره يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ط ای مومنان نوشته شده است بر شما قصاص کردن در کشتگان [illegible]

[illegible] آیه دویم در سوره نساء وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا هر که مومنی را از روی عمد بقتل رساند [illegible]

[illegible] آیه سیوم در سوره نساء وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ط جایز نیست مومنی را که قتل کند [illegible]

[illegible]

بنده است مومن پس اگر کسی بنده مومن نیابد که آزاد نماید باید که دو ماه متوالی روزه دارد [illegible]

آیه چهارم در سوره مایده وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ ط یعنی حکم کرده ایم بر بنی اسرائیل در توریت که نفس را بنفس قصاص [illegible]

[illegible] آیه پنجم در سوره مومنون وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ط یعنی آفریدیم آدم را [illegible]

[illegible] و از این آیه فهمیده اند که دیت [illegible]

[illegible] کتاب پنجم در قضا و شهادت هفت آیه آیه اول در سوره نساء إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ط یعنی نازل ساخته ایم بسوی ای محمد [illegible]

[illegible] آیه دویم در سوره مایده فَإِن جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ط یعنی [illegible]

[illegible] آیه سیوم در سوره ص وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ط یعنی [illegible]

[illegible] آیه چهارم در سوره انبیا وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ط یعنی [illegible]

[illegible] آیه پنجم در سوره نساء يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ط ای مومنان [illegible]

[illegible] آیه ششم در سوره حجرات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ط ای مومنان [illegible]

آیه هفتم در سوره نساء إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ط [illegible]

[illegible] والحمد لله رب العالمین تمام یافت [illegible]

[illegible]

این نقش را سابر نگین بفزوده کنده در دست بدارد که نقش نگین حضرت امیر المؤمنین ع من حلیة المتقین یا ثقتی قبل کل شیء [illegible] جمیع خلقک یعنی ای اعتماد من [illegible] مکون جمیع خلق [illegible]

رساله اعتقادیه شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی

یا فتاح رب یسر — بسم الله الرحمن الرحیم — وتمم بالخیر

بعد از محامد وافیات کریم وهاب العطایات و حکیم معطی المسئولات و مفتح ابواب سعادات و مصحح اعمال و اعتقادات و بعد از صلوات بر سید کاینات
و سند موجودات رسول مؤید بمعجزات باهرات و صدوق مصدق بآیات بینات مترجم مسایل اعتقادات و شارح قواعد طاعات و عبادات و بر ائمه
هدات و اجله ولات هادیان طریق نجات و شفیعان زمره عصات و عصاة علیهم افضل الصلوات و اکمل التسلیمات ما بقیت الارض و
تحرکت السموات بموقف عرض ساینده میشود بنده که این کلمه چند است ظاهر و واضح و حرفی چند باهر و لایح در شرح ترجمه الفاظ و عبارات
کتاب اعتقادات منسوب بشیخ المجتهدین و صدوق المحدثین مقتدای علمای متقدمین و متاخرین پیشوای فقهای اولین و آخرین معظم فرقه ناجیه مقدم زمره امامیه
صاحب الشان العلی و المکان المسمی الشیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی بوءه الله تعالی فی اعلی علیین مع
النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین که بموجب اشاره بشارت فرمان لازم الاذعان نواب مستطاب حضرت شاهزاده
عالمیان قبله و قدوه آدمیان نور حدیقه ایمان و نور حدیقه انس و جان خلاصه خاندان نبوت و رسالت سلاله دودمان عصمت و طهارت [illegible]
سلطنت و اقبال مه سپهر عظمت و اجلال ماه عالیجاه اوج کمال بدر بلند قدر فلک فضل و افضال [illegible] حدائق خانه عدالت و [illegible]
شاه بیت قصیده فضیلت و دانش [illegible] اولاد فاطمه زهرا [illegible] کبری احفاد خدیجه کبری [illegible] شریعت مصطفوی [illegible]
جعفر و ملت [illegible] صاحب الستر [illegible] باطن آدم ناموس العالمین و سلطان السلاطین المنظوره بالانظار [illegible]
حضرت شاهزاده [illegible] بانو سلطانم خلد الله تعالی [illegible] ظلال سلطنتها و عصمتها و [illegible] آل شایسته [illegible] معدلت
و [illegible] الی ظهور المطلعة المهدویة [illegible] عترة النبی و عترتها داعی ابو الفتح الحسینی [illegible] اخلاص
بر ورق اختصاص [illegible] تفسیرات [illegible] ترجمه احادیث و روایات تطبیق [illegible] مسئول [illegible] سؤال
[illegible] نظر اقبال نواب مستطاب بشرف [illegible] التفات [illegible] اعتزاز و امتیاز یابد انه بذلک حقیق و علی ما
یشاء قدیر و چون غرض اصلی در این مقام ذکر مسائل اعتقادات [illegible] فارسی [illegible] ترجمه کتاب مذکور [illegible] مسائل دلایل [illegible]
ترجمه [illegible] مترتب گشت بر سی و چهار باب و من الله الاستفتاح فی جمیع الابواب باب اول در توحید یعنی [illegible]
خدا [illegible] صفات ثبوتی و سلبی [illegible] شیخ المجتهدین و صدوق المحدثین مصنف کتاب اعتقادات خصه الله بشرایف المثوبات فرموده که اعتقاد
فرقه ناجیه و علمای امامیه علیهم الرحمه [illegible] در توحید آنست که خدا تعالی یعنی [illegible]
[illegible] در صفات یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در صفات کمال [illegible] جوهر نیست یعنی [illegible] و جسم نیست یعنی [illegible]
[illegible] عرض نیست یعنی [illegible] و خط نیست یعنی [illegible]
[illegible]

... وما الله يريد ظلما للعباد ...

...

وما كان الله ليضل قوما بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون ...

... إنا هديناه السبيل إما شاكرا وإما كفورا ...

... وأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى ...

... وهديناه النجدين ...

فاعلیه بد انحفض اعتراست **باب هشتم** در بیان اعتقاد در ترک تفسیر کردن در ذات و صفات خدا تعالی و در احکام او و **شیخ رحمه الله** فرموده که جدل و

تفسیر در صفات خدا تعالی [illegible] **و مؤید** این [illegible] چون از **حضرت امام جعفر صادق ع**

رسیدند از معنی قول خدا تعالی وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی فرمود که یعنی چون منتهی شود سخن بخدا تعالی و صفات و احکام او **پس** [illegible]

در این باب **و نیز** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که [illegible] **و حضرت امام جعفر صادق** علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible] **حضرت امام جعفر صادق** علیه السلام [illegible]

[illegible] **باب نهم** در بیان اعتقاد در لوح و قلم و کرسی و عرش خدا تعالی

شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حقیقت لوح و قلم [illegible] **و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه**

[illegible]

و قول دیگر [illegible] **و مؤید** [illegible] از **حضرت امام جعفر صادق** علیه السلام [illegible]

[illegible] **و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه** [illegible]

[illegible] **باب دهم** در بیان اعتقاد در نفوس [illegible]

[illegible] **و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه**

در نفوس [illegible] **زیراکه** پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده [illegible]

[illegible] **و اما آنکه** [illegible]

[illegible] **و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در نفوس** [illegible]

[illegible]

است **و مؤید** این سخن در **آیات و احادیث** بسیار است مثل قول خدا تعالی وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ

اَحْیَاءٌ وَلٰکِنْ لَا تَشْعُرُونَ یعنی مگویید مر آنکس را که کشته شوند در راه خدا تعالی مردگان بلکه زنده‌اند [illegible]

حضرت پیغمبر ص فرموده که ارواح [illegible]

[illegible] **و مثل آنکه** حضرت امام جعفر صادق ع فرموده [illegible]

[illegible]

براعمال و جهان پس معلوم شد که کیفیت مردن تابع عمل آدم است موافق آن اشارت نعمت و راحت است و محل [illegible] غضب و سیاست است

باب دوازدهم در بیان اعتقاد در سوال قبر شیخ رحمة الله فرمود که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در سوال قبر آنست که بر حقیقت [illegible] است [illegible]

پس کسی که جواب صواب دهد قبر روز[illegible] بر او راحت و رحمت و قبر و بهشت در آخرت و هر که جواب صواب ندهد پس مر او را باشد جهنمی از آتش [illegible] در قبر و پس افروخته در آخرت و بیشتر عذاب قبر از سخن چینی است و بد خلقی و سهل گرفتن بول و اجتناب ناکردن از آن و سخت ترین عذاب قبر [illegible] و خلیدن نیشتر حجام و [illegible] عذاب کفاره آنچه مانده از گناهان ایشان که کفارت بعضی از انها غمها و اندوه ها و مرضها و سختیها و جان کندن شده باشد زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کفن کرد فاطمه بنت اسد را رضی الله عنها مادر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در پیراهن خود بعد از انکه فارغ شدند زنان از غسل او [illegible] و بر دوش خود و فرو [illegible] رفت در قبر [illegible] پس بر زمین نهاد [illegible] خوابید [illegible] فاطمه رضی الله عنها را [illegible] در قبر نهاد بعد از ان [illegible] و گفت [illegible] و [illegible] [illegible] پس [illegible] فاطمه [illegible] بعد از ان [illegible] پس [illegible] که ابو طالب و [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible] رضی الله عنه [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible] پس [illegible] پس [illegible] [illegible] در قبر [illegible] [illegible] پس گفتم [illegible] یعنی امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام پس معلوم شد که سوال قبر حق است

باب سیزدهم در بیان اعتقاد در رجعت یعنی زنده گردانیدن مردگان در دنیا شیخ رحمة الله فرمود که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در رجعت آنست که حق است و مؤید است [illegible] که حق تعالی [illegible] جل و علا فرموده الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم [illegible] بسوی [illegible] بیرون رفتند از خانه های خود و حال آنکه ایشان هزاران بودند از جهت [illegible] پس فرمود خدا تعالی [illegible] بمیرید پس مردند پس زنده کرد ایشان را [illegible] هزار خانه بودند و هر سال واقع میشد میان ایشان طاعون پس بیرون میرفتند توانگران از جهت استطاعت [illegible] و میماندند فقیران بجهت ضعف [illegible] پس واقع میشد طاعون [illegible] که بیرون میرفتند و بسیار واقع میشد در [illegible] پس میگفتند [illegible] اگر بیرون میرفتیم [illegible] طاعون و میگفتند [illegible] بیرون میرفتند [illegible] طاعون [illegible] پس اتفاق کردند [illegible] در وقت طاعون همه بیرون رفتند [illegible] پس [illegible] زنده گردانید [illegible] پس گفت [illegible] پس [illegible] [illegible] بعد از ان [illegible] با جلهای خود و این رجعت [illegible] و نیز فرموده است حق تعالی جل و علا او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام یعنی [illegible] بر دیه [illegible] ده ویران [illegible] پس [illegible] صد سال بعد از ان زنده گردانید او را [illegible] پس [illegible] صد سال [illegible] پس زنده شد [illegible] و باز گشت [illegible] بسوی دنیا و ماند در دنیا صد سال و بعد از ان مرد با جل خود و آن مرد عزیز پیغمبر بود [illegible] علیه السلام پس رجعت [illegible] و نیز خدا تعالی فرموده در قصه آن هفتاد کس برگزیده حضرت موسی علیه السلام [illegible] از قوم خود بجهت میقات پروردگار خود که ثم بعثناکم من بعد موتکم

لعلکم تشکرون یعنی بعد از ان زنده کردیم شما را ای قوم موسی ع بعد از مردن شما تا شکر کنید و از قصه [illegible] که انجماعت برگزیدها چون همراه موسی ع بکوه طور رفتند و کلام حق تعالی را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم انکه این کلام حق تعالی است تا انکه ببینیم حق تعالی را معاینه پس صاعقه بر ایشان خورد بسبب ظلم ایشان پس مردند پس گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من چه گویم بنی اسرائیل را [illegible] پس زنده کرد حق تعالی ایشان را رجعت کنند بعد از مردن بسوی دنیا و ماندند در دنیا بعد از ان مردند با جلهای خود و نیز از اصحاب کهف ماندند در غار کوهی که [illegible] پس بعد از ان زنده کرد ایشان را خدا تعالی پس باز گشتند بسوی دنیا تا از یکدیگر سوال کنند حال یکدیگر را و قصه ایشان مشهور است پس اگر کسی سوال کند که حق تعالی گفته در قصه اصحاب کهف تحسبهم ایقاظا وهم رقود یعنی گمان میبری ایشان را بیدار و حال آنکه ایشان در خواب بودند و این آیه دلالت میکند بر انکه ایشان مرده نبودند بلکه در خواب بودند پس دلیل رجعت نخواهد بود جواب گفته اند که بحدیث ثابت [illegible] که ایشان مرده بودند و مراد از رقود در این آیه [illegible] موت است چنانکه در آیه دیگر حق تعالی میفرماید قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی گویند مردم در روز قیامت بعد از انکه محشور شوند ای وای بر ما که برخیزانید ما را از خوابگاه ما یعنی زنده کرد ما را بعد از مردن ما این است آنچه وعده کرده است خدا تعالی و تصدیق نمودند پیغمبران [illegible] و مثل این [illegible] دلالت [illegible] بر انکه رجعت در امتهای پیشین زیرا که اگر چه ایشان چنین گفتند لیکن [illegible] مردگان بودند از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود واقع شده در امتهای پیشین برابر [illegible] و واقع شده است و بروایت کرده اند [illegible] که [illegible] پس واجب باشد بنا بر این حدیث [illegible] که رجعت در این امت نیز واقع شود و نقل کرده اند مخالفان [illegible] که هر گاه حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید [illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible] انی متوفیک ورافعک الی السماء یعنی [illegible] آسمان بر زمین رجعت است بعد از مردن [illegible] و نیز خدا تعالی فرموده است که وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی حشر کنیم [illegible] و در جای دیگر فرموده است که یوم نحشر من کل امة فوجا [illegible] و نیز خدا تعالی فرموده است و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی [illegible] زنده [illegible] که [illegible] و مراد از حق زنده گردانیدن رجعت است در دنیا [illegible] در آخرت [illegible] که لیبین لهم الذی یختلفون فیه [illegible] و ننگ نیست که این بیان کردن در دنیا باشد نه در آخرت پس ثابت [illegible] و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در تناسخ آنست که باطل است یعنی انکه نفسی از بدنی تناسخ کند به بدنی دیگر [illegible] که رجعت در همه امتها حق است [illegible] تناسخ [illegible] و هر که دین تناسخ دارد کافر است زیرا که در دین تناسخ [illegible]

باب چهاردهم [illegible] اعتقاد در بعث یعنی زنده کردن بعد از مردن [illegible] شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در بعث بعد از موت آنست که حق است [illegible] بعد از مردن [illegible]

در زنده کردن نفس خاکه خدای تعالی میفرماید ما خلقکم و ما بعثکم الا کنفس واحدة یعنی نیست افریدن شما و زنده کردن شما مگر همچو افریدن و زنده کردن یک نفس

باب پانزدهم در بیان اعتقاد در حوض کوثر شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حوض کوثر که در اخرت خواهد بود انست که حق است و عرض آن بمقدار ما بین ایله و صنعا است ... و والی بر لب حوض روز قیامت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام خواهد بود ... روایت است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ...

باب شانزدهم در بیان اعتقاد در شفاعت شیخ رحمه الله فرموده که شفاعت ثابت است در حق ... گناهان کبیره و صغیره ... حاصل است پیغمبران را و اوصیا ... و مومنان ... در کثرت ... ربیعه و مضر ...

باب هفدهم در بیان اعتقاد در وعد و وعید شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه ... ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ...

باب هجدهم در بیان اعتقاد در بیان ... شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در نامه اعمال بندگان ...

[illegible]

[illegible] که قرآن بیشتر از این است [illegible]

[illegible]

و آنچه **روایت کرده‌اند** [illegible]

[illegible]

روایت کرده‌اند [illegible]

[illegible] **و منقول** [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب بیست و پنجم در بیان اعتقاد در شان پیغمبران و رسولان و امامان علیهم السلام [illegible]

[illegible] **و در تاویل** [illegible] انی جاعل فی الارض خلیفة [illegible]

قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک [illegible]

[illegible] و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السماوات والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون

[illegible]

باب بیست و ششم در بیان اعتقاد در عدد انبیا و اوصیا علیهم السلام شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در عدد انبیا [illegible] آنست که پیغمبران صد و بیست و چهار هزار اند و اوصیا ایشان نیز صد و بیست و چهار هزار اند [illegible]

فرقه ناجیه اثنا عشریه [illegible]

پیغمبران پنج کس اند که مدار نبوت بر ایشان بوده و ایشان صاحبان شریعتها و اولو العزم بوده اند حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه آنست که حجتهای خدا تعالی بعد از پیغمبر [illegible] دوازده امام اند که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام محمد باقر بن علی علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق بن محمد علیه السلام و بعد از آن حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام محمد تقی بن علی بن موسی علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام علی نقی بن محمد تقی علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری بن علی النقی علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام محمد مهدی بن الحسن العسکری علیه السلام [illegible] و صاحب الزمان و خلیفة الرحمان [illegible] و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق [illegible]

[illegible]

باب بیست و هفتم در بیان [illegible]

در عصمت پیغمبران و امامان علیهم السلام و فرشتگان شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق انبیا و رسل و ائمه و ملائکه علیهم السلام آنست که ایشان معصوم اند و پاک اند از همه عیب و گناه و هیچ گناه از ایشان صادر نمی شود نه صغیره و نه کبیره [illegible] و هر که قایل نباشد بعصمت ایشان [illegible] و جاهل است بحال ایشان و در اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در آنست که ایشان متصف اند بصفات کمال و تمامی خلقت و علم شامل از اول عمر تا آخر عمر [illegible] در هیچ حال از احوال خود به نقصان و جهل

باب بیست و هشتم در بیان اعتقاد در نفی غلو و تفویض شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق غلات شیعه که در تشیع غلو کنند و از حد شرع تجاوز کنند و مفوضه گویند که خدا تعالی کارهای خود را به پیغمبران و امیر المؤمنین علیهم السلام تفویض نموده [illegible] ایشان همه کافرانند بخدای عز و جل [illegible]

[illegible] چنانکه در قرآن مجید [illegible] ما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب والحكمة والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا ايأمركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون

یعنی [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه آنست که [illegible]

لا تغلوا فی دینکم یعنی غلو مکنید در دین [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] در جنگ خیبر [illegible] و حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] و حضرت امام زین العابدین علیه السلام [illegible] و حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] و حضرت امام جعفر صادق [illegible] و حضرت امام موسی کاظم [illegible] و حضرت امام رضا [illegible] و حضرت امام محمد تقی [illegible] و حضرت امام علی نقی [illegible] و حضرت امام حسن عسکری [illegible]

[illegible]

خدا تعالی ... و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] و حضرت امام جعفر صادق [illegible]

[illegible]

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

[illegible]

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ

[illegible]

[illegible] و نیز فرموده [illegible]

[illegible] و تقیه واجب است و جایز نیست ترک تقیه [illegible]

[illegible] و در روایت است از حضرت امام جعفر صادق [illegible]

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ [illegible]

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ

[illegible]

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

[illegible]

[illegible]

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً کما هو اهله و مستحقه و صلی الله علی اشرف المخلوقین نبینا محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین و شفعاء یوم الدین اما بعد این عاصی پر معاصی [illegible] حسینی [illegible] بشرف تقبیل بساط فیض انبساط قدوة المتکلمین و زبدة المجتهدین نایب الامام زمان سیدنا و مولانا و مقتدانا [illegible] صاحب ادام الله ظله العالی مشرف [illegible] بسبب این فیضان [illegible] از اصول دین [illegible] اجمالیه مختصری که بفهم [illegible] از فضل استفتاح دستخط نجابت [illegible] که بکار طفلان مؤمنین و مبتدئین در آید [illegible] عقاید این مذهب [illegible] مبتدئین از آن منتفع شوند بمحمد و آله

سوال معرفت خدا تعالی یعنی [illegible] جواب معرفت در این مقام علم است یعنی شناختن حق تعالی از این حیثیت که او واجب الوجود و متصف است بصفات ثبوتیه و منزه است از صفات سلبیه و برهان [illegible] الکلیه [illegible]

سوال معرفت خدا تعالی بدیهی است یعنی بدون نظر و فکر باضطرار معلوم می‌شود یا نظری است محتاج بانظار و افکار است جواب مختلف فیها است لکن حق آنست که نظری است سوال چه دلیل است بر نظریه آن جواب [illegible] فرق میان بدیهیات [illegible] و تحقیق [illegible] دیگر آنکه خدا و رسول و ائمه کرام به برهان و دلیل اثبات معرفت [illegible] از جمیع صفات خدا تعالی [illegible]

[illegible] اما آنکه گفتیم [illegible] وفی الارض آیات للموقنین یعنی در زمین نشانی هاست [illegible] وفی انفسکم افلا تبصرون یعنی [illegible] در ذات [illegible] و ایات [illegible] امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام [illegible]

[illegible] البعرة تدل علی البعیر و [illegible] تدل علی الحمیر و آثار قدم علی المسیر فهیکل علوی بهذا اللطافة و مرکز سفلی بهذه الکثافة کیف لا یدلان علی اللطیف الخبیر یعنی [illegible]

[illegible]

سوال [illegible] جواب [illegible]

سوال [illegible] جواب [illegible]

امده‌اند که از انجمله ابو هاشم مرتبه عظیم در شب نقل انحضرت ولسیار بلیغ بود بعد از ان جماعتی از صوفیه در ان مسجد داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند و شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم فرمودند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکار پس بدرستیکه اینها ما نند ... شیاطین اند و خراب کنندهٔ قواعد دین زهد دین رغبتی از لذایذ دنیا بجهت ان میکنند تا بدن‌ها خود را ...
عوام کالانعام ... و معلوم است اگر همگاه خلق خدا معتقد اینها گردیدند ...
منبر و بعد از ان جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که ... مقصود ایشان ... ضعیف العقول
را که حکم حیوانات دارند شکار کنند و عمر ... از برای ان میکنند تا دلهای ...
مکر برای فریب ... تقلیل عذا ... اینها نیست مگر از زنیکه ...
دفیها ... ترنم میزنند و در حقیقت اینها را ...

فکر کنند یقینا بدانند که فرقه متصوفه ضال و مضل اند ...
احادیث بسیار است از انجمله انست ... ملعون اند و نیز حدیثی است که روایت نموده از شیخ جلیل محمد العاملی
قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج من امتی قوم اسمهم الصوفیة لیسوا منی وانهم
یهود امتی الا انهم اضل من الکفار وهم اهل النار حاصل مضمون انکه نبی ... فرمود که قیامت قائم نشود تا انکه جماعتی از امت من ...
رسید که اسم ان ها صوفی خواهد بود و اینها در حقیقت از امت من نیستند بلکه از جمله یهودان محسوب اند ...
طولانی مولانا احمد اردبیلی نوشته است از حضرت امام علی النقی علیه الصلوة والسلام و فقره از حدیث
وانهم النصاری ومجوس هذه الامة حاصل مضمون ... والصوفیة کلهم مخالفینا وطریقتهم مغایر لطریقتنا
سنن مخالف طریق ما اهل البیت ...
الی البصر ... از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء ... و ایضا احمد اردبیلی از احمد بن محمد بن
وقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله حاصل انکه حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام
فرمود ...
لیس بعد او منکر ... حضرت رسول ...
ما بودیم همراه جناب امام علی النقی علیه الصلوة والسلام در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در مدینه طیبه پس جماعتی از اصحاب ...

او تعالی به جهتی و مکانی نیست چرا که بودن جسم مقصود نیست که بمکان یا بجهت باشد چون او جسم نیست اینها نباشد **در بیان عدل** گوید **سوال** بچه دلیل
عدل الله تعالی ثابت میشود **جواب** اول آنکه حسن و قبح اشیا عقلیست بدلایل بسیار و ظاهرست که عدل الله فعل حسن است و ظلم قبیح است پس عادل باشند
نه ظالم **و دویم آنکه** اگر عادل نباشد مخلوق را اعتماد بر وعده و وعید او نباشد پس تکلیف مکلفان و ارسال پیغمبران عبث گردد پس عادل باشد
نه ظالم **و دیگر** آیات و احادیث کثیره و اجماع علما حقه دلالت بر عدالت او و جمیع صفات مذکوره میکند **در بیان بداء** گوید **سوال** بداء بچه معنی باشد و
بچه دلیل ثابت است **جواب** بدا در لغت برگشتن رای است و در اصطلاح علمای امامیه انست که حقیقی بظاهر در لوح محفوظ محو و اثبات و یا در علم خود که
برای اطلاع فرشتگان و انبیا [illegible] محو میکند [illegible] ثبت میکند و فرشتگان و پیغمبران و امامان [illegible]
[illegible] **مثلا** [illegible] **و حال آنکه**
[illegible] **و در حقیقت** در ذات خدا بدا نیست [illegible]
[illegible] **چنانچه** [illegible] **قصه** [illegible]
[illegible] **و قصه** [illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] **و دیگر آنکه** [illegible]
[illegible] **چنانچه** [illegible]
[illegible] **و آیه دیگر** يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ **یعنی**
[illegible] **و آیه دیگر** كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و غیر آن از آیات و احادیث بسیار و اجماع علمای
[illegible] **در بیان نبوت** گوید **سوال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر آنکه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اول** [illegible] **دویم آنکه** [illegible]
[illegible] **سیوم** [illegible]
[illegible] **چهارم آنکه** [illegible] **پنجم آنکه** [illegible]
ششم [illegible]
[illegible] **و باید دانست** که حضرت پیغمبر ما محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف تمام و خاتم رسولان و افضل از انبیا و ملائکه و جمیع مخلوقات است [illegible]
[illegible] لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ یعنی [illegible]
[illegible] **و آیه دیگر** وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ یعنی [illegible]
در بیان معراج گوید **سوال** معراج [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]

گوید در حقیقت معراج در میان اهل اسلام خلافی نیست [illegible]
جسمانی بموجب آیات قرانی و احادیث کثیره و اتفاق اهل اسلام [illegible]
[illegible] **سوال** اگر پیغمبران معصوم نباشند [illegible] **جواب** اگر پیغمبران معصوم نباشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **باید دانست** [illegible]
[illegible]

شاه که تعظیم آن خانه و احترام آن لازم بود جمیع نمود گفت که علی میرود کی که بیاید و بیعت نماید و اگر نه و آتش خانه را بر شما می سوزانم و بر چند جناب معصومه علیها السلام
بضعه حضرت الرسول ... امت و الحاح ... فاطمه ... [illegible]
[illegible]
سوال [illegible]
[illegible]
جواب [illegible]
[illegible]

قرآنی و احادیث کثیره و اجماع امامیه ثابت شده که حضرت صاحب العصر تا قیامت قائم ... خلیفه ... زیرا که خلو زمان از حجت خدا لازم ... باطل است پس وجود امام ضروری است و باید
دلالت که غیبت امام صاحب العصر از قبل خدا نیست زیرا که خدا منافی لطف نمی کند ... و امام لطف است ... [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **و دیگر آنکه** [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] **جواب** [illegible]
سوال رجعت چه معنی دارد **جواب** رجعت [illegible]
[illegible]

حاصل نبود در حقیقت حکم کفار دارند [illegible] در امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز که بسبب انحراف از اطاعت اهلبیت نمودند بموجب مدلول حدیث متفق علیه مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق یعنی حضرت پیغمبر خدا فرمودند که اهلبیت من مانند کشتی نوح اند هر که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر که تخلف از آن نمود غرق شد بجهنم رفتند و مخلد فی النار مثل منافقین گویند و هم بمدلول حدیث متفق علیه ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة فرقهای امت من خواهند شد بر هفتاد و سه فرقه همه در دوزخ [illegible]

[illegible]

باقتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر

و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین و صلوات علی محمد و آله الطاهرین اما بعد [illegible]

[illegible] فصل اول در طاعات و عبادات و غیره [illegible] فصل دوم در معاملات [illegible]

فصل اول در طاعات و عبادات و غیره سؤال [illegible] جواب

[illegible]

[illegible]

سوال ... جواب ... [illegible]

کوکب ... در لباس ... [illegible]

در اکثر امور ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

کوکب سیوم در مکان نماز [illegible]

جواب ... سوال ... جواب ... سوال ... [illegible]

جواب صحیح است سؤال امتداد اوقات نماز موافق مشهور است یا نه جواب موافق مشهور است سؤال نماز عصر را قبل از زوال حمرهٔ مغربی میتوان
کرد یا نه جواب میتوان کرد سؤال در وجوب اذان و اقامت چه حکم است جواب واجب نیست سؤال در نیت نماز واجب و سنت و ادا و قضا لازم است
یا قربت کافی است جواب قربت کافی است و نیت وجوب و ندب اولی و احوط [illegible]

[illegible]

سؤال در تشهد فقط اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله جایز است یا نه جواب در تشهد الف [illegible]
بوضع متعارف [illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible]

[illegible]

[illegible]

(جواب) انكحت نفس موكلتي من موكلك وكالة عنها على المعلوم (وكيل مرد بكويد) قبلت
النكاح لموكلي على المهر المعلوم (ايضا وكيل زن بكويد) زوجت نفس موكلتي من موكلك هذا وكالة عنها وعن ابيها
على المهر المعلوم (وكيل مرد بكويد) قبلت التزويج لموكلي على المهر المعلوم (ايضا وكيل زن بكويد) انكحت وزوجت موكلتي
موكلك هذا على الصداق المعلوم (وكيل مرد بكويد) قبلت النكاح والتزويج لموكلي على الصداق المعلوم (ايضا
وكيل زن بكويد) زوجت وانكحت نفس موكلتي موكلك وكالة عنها على الصداق المعلوم (وكيل مرد بكويد) قبلت التزويج
والنكاح لموكلي على الصداق المعلوم (ايضا وكيل زن كويد) انكحت وزوجت موكلك موكلتي على الصداق
المعلوم (وكيل مرد كويد) قبلت النكاح والتزويج لموكلي على الصداق المعلوم (سوال) [illegible]

[illegible]

انكحت امة موكلي من عبد موكلك وكالة عن مولها على المهر المعلوم (وكيل [illegible])
قبلت النكاح لعبد موكلي على المهر المعلوم [illegible]

[illegible]

زوجت ابن موكلك بنت موكلي وكالة عن ابيها على المهر المعلوم (وكيل پدر پسر كويد) قبلت التزويج لابن موكلي على المهر
المعلوم (ايضا) زوجت ابن موكلك من بنت موكلي وكالة عن ابيها على المهر المعلوم مقبول [illegible] (ايضا) [illegible]
موكلك [illegible] بنت موكلي وكالة عن ابيها على المهر المعلوم مقبول [illegible] (ايضا) انكحت بنت موكلي نيابة عن ابيها

[illegible]

طاهران را از لقمه [illegible] جواب جناب شیخ [illegible] اقوال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

باتفاق اهل اسلام شنیدن آواز [illegible] حرام است [illegible] سؤال

در [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال خوردن [illegible] جواب

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

حکم دارد جواب ظاهر [illegible] والله سبحانه هو العالم

سؤال در استعمال ادویه [illegible]

[illegible]

حصه آن موقوف بتحفه بعد رسیدن خانه و گفتگوی بسیار باز زید کاغذ بدستخط خود بگواهی صاحبان نوشته داد بعد چندی باز در دادن حصه
برادر تعلل مینماید و عمرو میگوید پس بر زید دادن حصه میرسد یا نه جواب اگر التزام دادن محصول تبرعا نموده باشد اگر زید اجبار بر آن نمیرسد و اگر بنا بر رفع مناقشه
بطریق مصالحه بود پس باید بدهد و حق بجانب او است سوال درین صورت که مرتهن با زن راهن چندین سال در مدت حویلی رهن را از مال خود گرده و در بچه مرمت آن سال
از قبیل گیگل و بر چوب و تنار دیوار افتاده از ابواب حجت متعارف بلکه کمتر از آن در کاغذ حساب ثبت نموده تا یک حال اگر راهن باور نشر او
آن حساب را قبول نه نماید و گوید که قدر صرف نه تحقه درینصورت حکم شرع شریف چیست جواب هر گاه راهن خود نیز او را امین دانسته و بر نفس خود
التزام نموده که آنچه در وجه مرمت رهن از مال خود خرج خواهد نمود مجرا خواهم داد و مرتهن هم در باب مرمت از متعارف تجاوز نه نموده پس عدم قبول راهن گفته
مرتهن را در باب قدر وجه مرمت بیجا است اگر احتمال دارد بیمین مرتهن متوجه شود والله اعلم بالصواب سوال درین صورت که زید عمرو را بغصب

مر سوبانه ارشاد فرمایند جواب میتوانند که تقاضای زر نمایند سوال درین صورت که احمد و محمود و حامد با هم مناقشه داشتند و بموجب شرع فیصله کرده

فیصله نامه شان موجود باشد بعد فوت نامبردهها وارثان ایشان میخواهند که باز فیصله نمایند شرعاً دعوی ایشان مسموع است یا نه جواب بعد از انکه انفصال

بر طریق شرع کرده شده باشد عدول از ان [illegible] ومن یقوم مقامهما را جایز نیست سوال حامد و احمد و محمود هر سه برادران حقیقی بودند

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال در مقدمه شهادت [illegible] جواب عدالت [illegible] ایمان و

اجتناب از کبایر و اصرار بر صغایر [illegible] سوال [illegible]

جواب در صورتیکه تملیک بدون قبض واقع شده باشد هبه نا تمام است [illegible] سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب اگر مالک را اطلاع نباشد [illegible]

این چنین بیع بلا شبهه باطل است سوال زید [illegible] جواب هرگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده باشد خواه امام خواه ماموم باز اعاده بجماعت میتوان کرد یا نه ج هرگاه بجماعت نکرده باشد احوط آنست که اعاده بکند س کسیکه در نماز جماعت بتکبیر رکوع و استماع در نیابد و در رکوع اقتدا
کند نمازش صحیح است یا نه ج مشهور صحت است س نماز غیر یا موجب امام میتوان کرد یا نه ج میتوان کرد س کسیکه مقید باشد ببسم الله بعد نیت نماز یا دیگر جا بگوید یا نه ج اگر عمدا

[illegible]

للدین فقد اسلم س هرکس در جنگی کشته و مجروح شده باشد [illegible]

[illegible]

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

[illegible]

اللهم اجعل قلبی بارا

[illegible]

مضی زمانی مالکین تحلیل دیگر میتوانند کرد بر نحو ثانی اختلاط میاه و تشویش انساب لازم آید بجواب این سخن مشرف سازند و بر تقدیر اول یعنی مدت نکتیب آن مدت فرمایند ج در صورت

تعیین مدت و مبلغ از افراد متعه باکنیز خواهد بود و بدون انقضای مدت مالکین بر کنیز تحلیل نمی توانند کرد س صیغه نکاح را هرگاه از عربیت عاجز باشند بزبان دیگر میتوان خواند و معنی نجز

[illegible]

جلد وطن شده مالک درختان که ورثهای او هم مفقود است آیا این محاصیل جایز است که آن درختان را قطع کنانیده بمصرف ضروری خود آورد ج حالی داده ج جایز لازم استیذان

برای الشیعیان مباح باشد خصوصاً هرگاه از قبیل تابع علام مجاز باشد س شخصی پارچه برای شستن بکافر داده و کافر پارچه را تلف نموده آیا تاوان میتواند گرفت یا نه ج اگر کافر ذمی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از او شان نیز هم بتفصیل سوال و جواب واجب باشد بتکلیف ما لا یطاق لازم می آید چه احصای این بسبب کثرت متعذر است مگر آنکه باجمال اگر وجهی خواهد بود

تفصیل اینجا آن است بوجوب تفصیل در اینها اینکه بلوغ بنیت از ان از ضروریات مذهب شده است و کفایت اجمالی در بواقی الغرض هر چه تحقیق باشد در اینجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته المعصومین الطیبین الطاهرین

اما بعد [illegible]

[illegible]

دختر رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را بزنی با بوالعاص داده بود پیش از بعثت بعد از آنکه حضرت رسالت پناه صلعم مبعوث شد زینب در خانه ابوالعاص بود آنگاه مسلمان بود
خفیه و پنهان در بیت و در روز غزاء بدر چون رسول الله و مسلمانان بر مشرکان غالب شدند و اکثر اشراف قریش را بقتل آوردند بسیار اسیر کردند ابوالعاص هم اسیر شد
شده بودند متعلقان او را [illegible]
رسول صلعم بود حضرت رسالت پناه چون آن گردن بند را ملاحظه [illegible]
که خدیجه بخشیده بود [illegible]
زینب یک پسر و یک دختر بود [illegible]

[illegible]

ابر دو در شد پس الحکم گوید که بر دین جاهلیت بود کافر بود بخدا و رسول او و بر آن انکار قرآن مجید که مشتمل از آن جهت که الله تعالی در حق ابراهیم گفت
إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ابراهیم از جهت ذریت خود طلب امامت فرمود و گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِي حضرت الله تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
یعنی عهد من که امامت است [illegible] خلیفه دو کتاب در باب اول [illegible]
فرموده إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و چون بموجب نص قرآن معلوم شد که کافر ظالم است پس محال باشد که [illegible]

[illegible]

[illegible]

نیلکر و غیره از کسی که وقف نموده درست است هر چند اجازت تصریحی نیست لیکن ظن غالب است که اگر مالکش بر این معنی مطلع شود باخوشی باشد ج در صورت ظن قوی رضا
مالک مضایقه ندارد س اگر کسی از قبیل شیر بهی و غیره بی اجازت مالک بخورد و بعد از آن اطلاع هم یابد و بکند درست است یا نه ج اگر اول ام ظن برضا مینمود اوبکند

[illegible]

باآنکه تحرز بهتر است از عبادات الله در حمام شارع ... [illegible] ... واکر ظرفی که مشکوک فیه باشد ... [illegible]

[illegible] ... وبعض از علما ... [illegible]

[illegible] ... واکر ظرفی از طلا و نقره ساخته باشند ... [illegible] ... وشیخ ابراهیم قطیفی در شرح ... [illegible]

شيء للحفظ والانتفاع بما فيه يدخل فيه كلما كان كذلك كظرف الغالية والمكحلة والدواة ونحوها ولا يدخل ما لا يسمى به

كالميل والقلم والخلال ونحو ذلك وربما الحقت المكحلة ونحوها بالآلة انتهى كلامه قدس سره وبعض از علما ... [illegible]

[illegible]

مراد از کراهت حرمت ... [illegible]

باشد والعلم عند الله فصل حرمت استعمال ظروف طلا و نقره بدون اکل و شرب نیز بنا بر ظاهر ... [illegible]

[illegible] ... مثل محمد ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ ابوجعفر و سلار عبد العزیز ... [illegible]

[illegible] ... بعض از علما ... [illegible]

[illegible]

الاجماع وعدم ظهور الخلاف فكان القول بالكراهة استبعد ولى حسنا لعدم دليل التحريم والاحوط الترك

انتهى ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جواهر لبس کلاه و ... [illegible] ... معلوم نیست میان علمای امامیه رضوان الله علیهم تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی الائه والصلوة علی محمد وآله الطیبین الطاهرین فبعد

[illegible]

کما لا یخفی علی من له بصیرة الفهم والادراک لهذا

[illegible]

ذکری و دروس و بیان و ثانی المحققین در جعفریه و ابو طالب در ... و ابو العباس در موجز و شیخ مفلح در کشف الالتباس و ابن فهد و شیخ بهاء الملة والدین در حبل المتین و ابن خاتون در حاشیه جامع و مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار و جناب سید المجتهدین سید علی طباطبائی ... و شیخ ابو جعفر نجفی ... و ابن جنید و ابن بابویه ...

الذهب علیه عرفاً فعلی هذا یکون مستند فیه الاخبار التی وردت فی النهی عن اللبس والصلوات فی الذهب منها ما روی موسی بن اکیل النمیری عن الصادق علیه الصلوة والسلام وما روی عن الرضا علیه الصلوة والسلام وما روی ایضاً عمار عن الصادق علیه السلام وغیر ذلک من الاحادیث مضافاً الی النص الذی ورد علی التحریم فی الخاتم المموه کما کشف الالتباس واما

[illegible]

فی الالفیة ولا ذهباً لهما ولا فرق فی ذلک بین الساتر وغیره ولا فرق بین المحض والمموه به وان قل نعم لو تقادم عهده حتی اندرس وزال اسمه جاز کما ذکره المصنف فی الذکری انتهی وقال بعض شراح الالفیة عند قول الشهید ولا ذهباً لهما ای للرجل والخنثی ولا فرق بین الساتر وغیره ولا بین المحض والمموه به وان قل انتهی وقال السید محمد فی

شرح الالفیة تبطل الصلوة فی الذهب ان کان ساتراً او فی غیر الساتر وقولان ولا فرق فی ذلک بین المحض والمموه به قال فی الذکری نعم لو تقادم عهده حتی اندرس جاز به انتهی ولا یخفی انه علیک انه یلوح من العبارة تایید ما قلناه او لا من کونه ممنوعاً علی مذهب القایل بالمنع وتامل فی کلام صاحب القوانین ایضاً حیث قال حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است نماز در آن و در اینها خلافی نیست

[illegible]

[illegible]

نسبت او را که ملتفت نشود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری درین عالم ضعیف اند در وقتیکه [illegible] که بعد از بدن [illegible] مستعد [illegible] از
عالم قدس و طهارت کردند قوتی [illegible] بر ایشان میرسد که جمیع جهان این امر [illegible] اند کرد [illegible]
و در قصای منازل سعادات است **و دوازده** [illegible] **خاتمه** [illegible]
نفا و نجات [illegible] در کتاب معاد [illegible] **مولف** کوید [illegible]
نسبت و احادیث نیز دلالت برین دارد [illegible] **امام زین العابدین علیه السلام** [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در مالش بزنند و شمشیر داران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر وی حمله آورند و بترسی از آنکه [illegible] بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل [illegible]

نرسید و مدح نمی کند بخلاف آنکه خدمات شاه را بنماید و او را عطا کند که چون این آزار [illegible] عطیه سزاوار میکنم و انعامات جزیل بتو میدهم

و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن در مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را [illegible] میکنند چه جای آنکه مدت [illegible] و

قلیل باشند و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم در دفع شبهای معاد جسمانی است** و آن موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان

بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب **بحار الانوار** رساله [illegible] **و رایج** اکثر محققین [illegible]

[illegible] از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت [illegible] و خلقت [illegible] ملایکه و عالم ملکوت

و خلق دیگر از خاک که محض ظلمت [illegible] و هر کدام را اثر عملی است که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و خوابیدن و

لمس کردن و [illegible] با این اعضاء و قوی ظاهر [illegible] در حصول و عدم [illegible] و صفات ملکات و فهم و علم و اعتقادات [illegible]

[illegible] که جواد و شجاع و عالم و [illegible] افعال [illegible] دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا [illegible]

[illegible] بزبان [illegible] از روح [illegible] و این اعضای و قوی

[illegible] **و بعضی** گفته اند [illegible] اثر و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن و [illegible] همه اعضای ظاهر

[illegible]

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی

حضرت فرمود که ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه و مرضی و پسندیده گردی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در جماعت بندگان من یعنی محمد و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود [illegible] و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد تا آنکه رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را ببیند راوی پرسید چون [illegible]

[illegible]

الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم

[illegible]

[illegible] ارواح مؤمنان را که حقتعالی نشسته اند بدین طریق که صحبت میدارند و ارواح هر حوض در بین وادی [illegible] روح هر کافر در وادی برهوت است و ایضاً از کتاب شفا و جلاء

[illegible] روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة و السلام که میگویند روح مؤمن [illegible] در وقت غسل دادن که آیا میخواهی که ترا برگردانم بسوی جسدی که در آن بودی

[illegible] و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه الصلوة و السلام روایت کرده است که خواب [illegible] در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد و راوی

[illegible] حضرت فرمود که خدا [illegible] رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او [illegible] خواندند بسوی عبادت [illegible] و طاعت او گفتند اگر این کار را بکنیم از برای

[illegible] ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت میکنید خدا شما را داخل جهنم

[illegible] وصف کرد گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما [illegible] مردها [illegible] استخوانهای ایشان پوسیده

[illegible] استحقاق [illegible] حضرت بیشتر شد پس حقتعالی در آن زمان خواب دیدن را احداث کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

و علي بن ابراهيم [illegible]

[illegible] در روايت ديگر [illegible]

[illegible] و ابن بابويه [illegible]

[illegible]

[illegible] معنى قول حق تعالى ويثبت الله الذين آمنوا تا آخر آيه [illegible]

[illegible] اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانى دنيا و در آخرت و گمراه ميكند [illegible] ظالمان را [illegible]

و ايضا بسند معتبر از حضرت صادق عليه السلام [illegible] منقولست [illegible]

در روايت ديگر [illegible]

پس در حديث اول فرمود كه چون داخل [illegible] بنده مومن [illegible]

[illegible]

و چون كافر داخل قبر [illegible]

[illegible]

ويثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين [illegible]

[illegible]

[illegible]

... کرد و انذار ... از روی ... کند و کلینی از حضرت امام جعفر صادق
علیه الصلوة والسلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ...

[illegible]

... روایت کرده است ... و از ابن عباس روایت کرده است ...
... در مجالس بسند موثق از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت ...
... و در علل الشرایع بسند صحیح از آن حضرت روایت ...

[illegible]

[illegible]

اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بیان طلوع آن است

[illegible]

دوم

[illegible]

و خامه

[illegible]

درمیان حشر وحوش ... وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ... وما من دابة فی

الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وعلی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام روایت کرده

[illegible]

[illegible]

یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان

یعنی ای گروه جن وانس اگر توانید که نفوذ کنید ... از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] موازین او [illegible] استحقاق [illegible] و هر که سبک باشد موازین او [illegible] و مستحق [illegible]
نجات و کسیکه سبکی باشد موازین او [illegible] مولف گوید که این وجه
[illegible] و قران مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجاز [illegible]
[illegible] اما چون روا باشد در [illegible] متعارض [illegible]
عقلیه و [illegible] در [illegible]
[illegible] و اما حساب و سوال و حکم در مظالم عباد [illegible]
[illegible] که خدا سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی [illegible]
[illegible] و در بعضی [illegible] سوال میکنم [illegible]
و در روایات وارد شده [illegible] و در روایت دیگر [illegible]
علیه السلام منقولست که [illegible] حساب [illegible]

[illegible]

شرح اصول الخواجه نصير الدين [illegible]

يا فتّاح

ربّ يسّر ولا تعسّر بسم الله الرحمن الرحيم وتمّم بالخير

امّا بعد حمد الله الواجب وجوده الفايض على ساير القوابل جوده ويتفاوت بحسب القبول ظلّه وجوده الّذي منه بدا الخلق واليه عوده والصّلوة والسّلام على النّبي الّذي هو بحر العلوم وطوده محمّد واله ما نمى شجر واورق عوده فانّ علم الكلام وان كثرت اسراره وبعد غواره وتشعبت مسايله وتصعّبت دلايله الّا انّ زبدته الّتي لا بدّ منها ولم يجز الكلّ مكلّف العدم منها وقد ضمّنها المولى الاعظم المكرم المعظّم افضل المحققين وسيّد العلماء المتاخّرين نصير الملّة والحقّ والدّين محمّد بن حسن الطوسي اعلى الله تعالى شانه ومكانه ووسع له جنانه في وريقات قليلة والفاظ يسيرة غير طويلة وسمّاها بالفصول في شرح الاصول الّا انّها لكونها فارسيّة لم يعرفها العربيّ وعاقها مع فصاحتها الطالب العجمي فلذلك غاب شمسها في اكثر الافاق ولم يطلع بدرها في العراق فرايت عند ذلك ان اجرّدها عن ثياب الفاظها الفارسيّة واحلّيها بكسوة الكلمات العربيّة ليعمّ طلبة العرب نفعها و

ان الواجب ليس محلاً للاعراض استحال عليه الالم واللذة تبصرة الضد عرض يعاقبه
عرض اخر في محله وينافيه والند هو المشارك في الحقيقة وقد ثبت ان الواجب ليس بعرض
ولا يشاركه غيره في حقيقته فلا ضد له ولا ند له اصل قد ثبت ان وجود الممكن من
غيره فحال ايجاده لا يكون موجودا لاستحالة ايجاد الموجود فيكون معدوما فوجود الممكن
مسبوق بعدمه وهذا الوجود يسمى حدوثا والموجود محدثا فكل ما سوى الواجب
من الموجودات محدث واستحالة الحوادث لا الى اول كما يقول الفلاسفة لا
يحتاج الى بيان طائل بعد ثبوت امكانها المقتضي لحدوثها مقدمة كل مؤثر اما ان
يكون اثره تابعا للقدرة والداعي او لا يكون بل يكون مقتضى ذاته والاول يسمى
قادرا والثاني موجبا واثر القادر مسبوق بالعدم لان الداعي لا يدعو الا الى
معدوم واثر الموجب يقارنه في الزمان اذ لو تأخر عنه لكان وجوده في زمان دون
زمان اخر ان لم يتوقف على امر غيرهما وهو فرض موثر لكان ترجيحا من غير مرجح وان توقف
لم يكن المؤثر تاما وقد فرض تاما نتيجة الواجب المؤثر في الممكنات قادر اذ لو كان
موجبا لكانت الممكنات قديمة كما عرفت واللازم باطل لما تقدم فالملزوم مثله
نتيجة الواجب عند الفلاسفة موجب بذاته وكل موجب لا ينفك اثره عنه فيلزم

انه اذا عدم شيء في العالم ان يعدم الواجب لان عدم ذلك الشيء اما لعدم شرطه
او لعدم جزء علته والكلام في احدهما كالكلام فيه حتى ينتهي الى الواجب لان الموجودات
باسرها ينتهي في سلسلة الحاجة الى الواجب فيلزم انتهاء عدم الشيء المفروض الى
الواجب لذاته وليس لهم بحمد الله تعالى عن هذا الالزام مفر نقض قالت الفلاسفة
الواحد لا يصدر عنه الا الواحد وكل شبهة لهم على هذا الدعوى في غاية الركاكة ولذلك
قالوا لا يصدر عن الباري تع بلا واسطة الا عقل واحد والعقل فيه كثرة هي الوجوب
والامكان وتعقل الواجب وتعقل ذاته ولذلك صدر عنه عقل اخر ونفس و
فلك مركب من الهيولى والصورة ويلزمهم ان اي موجودين فرضا في العالم كان
احدهما علة للاخر بواسطة او بغيرها وايضا الكثرة التي في العقل الاول ان كانت موجودة
صادرة عن الباري تعالى لزوم صدورها عن الواحد وان صدرت عن غيره
لزم تعدد الواجب وان لم يكن موجودة لم تكن تاثيرها في الموجودات معقولا
لانه صدر عنه عقل اخر ونفس وفلك باعتبار الكثرة اصل قد ثبت ان فعل الباري
سبحانه يقع لداعيه وكل من كان كذلك كان عالما لان الداعي هو الشعور بمصلحة
الايجاد او الترك ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات قادرا على كلها لان تعلق

علمه تعالى وقدرته ببعض الاشياء دون بعض تخصيص من غير مخصص **نقض وجواب**

شبهة قالت الفلاسفة الباري تعالى لا يعلم الجزئي الزماني على وجه تغيير والا لزم كونه

تعالى محلاً للحوادث لأن العلم هو حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم فلو فرض

علمه بالجزئي الزماني على وجه متغير ثم تغير فان بقيت الصورة كما كانت كان جاهلاً

والا كان ذاته محلاً للصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات وهذا الكلام يناقض قولهم ان

العلم بعلة يوجب العلم بمعلول وان ذات الباري تعالى علة لجميع الممكنات وانه تعالى

يعلم ذاته والعجب انهم مع دعواهم الذكاء كيف غفلوا عن هذا التناقض فهم بين امور

خمسة اما ان يثبتوا للجزئيات الزمانية علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى

او لم يجعلوا العلم بالعلة موجباً للعلم بالمعلول او اعترفوا بالعجز عن اثبات عالمية تعالى

او لم يجعلوا العلم حصول صورة مساوية للمعلوم للعالم او جوزوا كونه تعالى محلاً

للحوادث والجواب عن الشبهة ان ما ذكروه يلزم على تقدير كون علمه تعالى زائداً

على ذاته واما اذا كان عين ذاته وتغايرهما بالاعتبار فلا يلزم تغير علمه تعالى لانا نعلم

ضرورة ونعلم والباري ثبت انه قادر عالم فوجب ان يكون حياً **فائدة** علمه تعالى باعتبار تعلقه

في الايجاد او في الترك مصلحة يسمى ارادة وعلمه بالمدركات يسمى ادراكاً وعلمه بالمبصرات

والمسموعات يسمى بصيراً او سميعاً وهو تعالى باعتبارها يسمى مريداً او مدركاً وسميعاً وبصيراً

اصل كل ما في الجهة محدث والواجب ليس بمحدث فلا يكون في جهة واذا لم يكن في جهة

لم يمكن ادراكه بآلة جسمانية لانه لا يدرك بها الا ما كان في جهة فابداً للاشارة الحسية

ونعلم من ذلك انه لا يرى بحاسة البصر لان الرؤية بها لا تعقل الا مع المقابلة وهي لا

يصح الا في شيئين حاصلين في الجهة وكل ما ورد مما ظاهره الرؤية اريد به الكشف التام

الباري تعالى **هداية** قادر على كل الممكنات فيكون قادراً على ايجاد حروف واصوات

منظومة في جسم جامد وهو كلامه تعالى وهو باعتبار خلقه اياه متكلم نعلم من تركيبه

من الحروف والاصوات كونه غير قديم لانه عرض لا يبقى كيف يكون قديماً فان قيل ان

المراد من الكلام حقيقة يصدر عنها هذه الحروف والاصوات وهي قديمة لانه صفة الله

تعالى قلنا انا بينا ان مصدرها ليس الا ذاته تعالى وانه لا قديم سواه فان ساعدونا في

المعنى فلا منازعة في اللفظ **لطيفة** قد ثبت انه تعالى ذات واحدة مقدسة وانه لا مجال للتعدد

والكثرة في كبريائه فالاسم الذي يطلق عليه من غير اعتبار غيره ليس الا لفظة الله وما عداها

اما ان يطلق عليه باعتبار اضافته الى الغير كالقادر والعالم والخالق والكريم والباري

او باعتبار سلب الغير عنه كالواحد والفرد والغني والقديم وباعتبار الاضافة والسلب معاً

غير محتاج الى واسطة لاجل الحكم لا لاجل التصورات ومحل النزاع كذلك فان من تصور
حقيقة الحسن الواجب والقبيح حكم بديهة العقل من ترك الاول وفعل الثاني من غير توقف على
امر اخر **اصل** واجب الوجود قادر عالم بتفاصيل القبائح وترك الواجبات ومستغن عن
فعل القبائح وترك الواجبات وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبيح وترك الواجب
بالضرورة ينتج انه تعالى لا يفعل القبيح ولا يخل بالواجب **اصل** افعال التي توجد من عبيده
موجدها باختيار لانه يحصل بحسب دواعيهم وعند الفلاسفة انهم موجدوها بالايجاب
وعند المجبرة اوجدها الله فيهم اذ لا موثر عندهم الا الله واحتج على الاول بالضرورة
وليس ببعيد وان استدل الناس عليه قلنا ان وجد شيء من القبائح في العالم فالعبيد
موجد وافعالهم ثم الملزوم ثابت باعتراف الخصم فكذا اللازم بيان الملازمة انا بينا ان
القبيح محال على الواجب فيكون فاعله غيره فاذا كان فاعل القبيح غيره فكذا الحسن لانا
نعلم بالضرورة ان فاعل القبيح هو فاعل الحسن فان الذي كذب هو الذي صدق
والذي اثبته ابو الحسن الاشعري وسماه كسبا واسند وجود الفعل وعدمه
الى الله تعالى ولم يجعل للعبد شيئا من تاثير غير معقول **شبهة وجواب** قالت المجبرة
ان كانت القدرة والارادة من الله تعالى وتغيرهما يمتنع الفعل ومعهما يجب فالفعل

من الله تعالى والملزوم ظاهر الثبوت فكذا اللازم منه والجواب انه لا يلزم من كون آلة الفعل من الله
تعالى ان يكون الفعل منه غاية الباب انه يتخيل منه الايجاب واما الجبر فلا ودفع الايجاب
بانا نقول ان كون آلة الفعل من الله تعالى مسلم الا ان فعل العبد تابع لداعيه فيكون باختياره
لانا لا نريد بالاختيار الا هذا القدر وبعد ظهور كون فعله تابعا لداعيه ان سموه ايجابا
لكون الالات من الله كان منازعة في التسمية ولا مضايقة فيها ولو قلنا لو ان الله تعالى خلق لعبيده
ولو لم يخلقهم لما كانت الافعال ولما خلقهم كانت فيكون هو فاعلها لكان مثل قولهم
اسهل كما لا يخفى على العاقل ما فيه **شبهة اخرى وجواب** قالوا ايضا علمه تعالى متعلق بفعل
العبد فيكون تركه ممتنعا اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلا واللازم محال فالملزوم
مثله واذا كان تركه ممتنعا العبد مجبورا قلنا هذا ايضا يوهم الايجاب واما الجبر فلا و
يلزمهم مثله في فعل الباري تعالى وكل ما اجابوا به فهو جوابنا على انا نقول العلم لا يكون
علما الا اذا طابق المعلوم فيكون تابعا للمعلوم فلو كان موثرا في المعلوم كان المعلوم
تابعا له فيدور واذا لم يكون موثرا لم يلزم الايجاب **هداية** اذا ثبت ان للعبد فعلا
فكل فعل يستحق العبد به مدحا او ذما او يحسن ان يقال له لم فعلت فهو فعله وما لا
فهو فعله تعالى **اصل** اذا ثبت ان فعل الباري تعالى يتبع لداعيه والداعي هو العلم

مصلحة الفعل او الترك فافعاله تعالى لم تخل من مصالح اى انه تعالى انما يفعل لغرض
واذا ثبت انه تعالى كامل لذاته ومستغن عن الغير وتلك المصالح لم تعد اليه بل الى
عبيده واذا ثبت بطريق العكس ان كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم لم يصدر عنه تعالى
تبصرة قد بيّنا حقيقة ارادته الله لافعال نفسه واما ارادته لافعال عبيده فهو امرهم
بها والامر بالقبيح يتضمن الفساد فلا يامر به وبيّنا انه لا يفعل القبيح فلا يرضى لان
الرضا به قبيح كفعله الشر تفسير ما ورد انه تعالى خالق الخير والشر اريد بالشر ما لا
يلايم الطباع وان كان مشتملا على مصلحته تبصرة تكليف البارى تعالى هو امر عبيده بما فيه
مصلحتهم ونهيهم عما فيه مفسدتهم وذلك لا ينافي الحكمة وان كان فيه مشقة فلا يكون قبيحا
والغرض من التكليف امتثال العبد بما كلف به فلا يكون تكليف ما لا يطاق حسنا اصل
اذا علم البارى تعالى ان العبيد لا يمتثلون التكليف الا بفعل حسن بفعله وجب صدوره
عنه لئلا ينتقض غرضه مثل ذلك يسمى لطفا فيكون اللطف واجبا فصل في النبوة
والامامة: اصل اذ كان الغرض من خلق العبيد مصلحتهم فتبيينهم على مفاسدهم
ومصالحهم مما لا يستقل عقولهم بادراكه لطف واجب وايضا اذا امكن بسبب كثرة حواسهم
وارادتهم وقوع الشر والفساد في اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم فتبيينهم على كيفية معاشرتهم

ان افعاله لمصالح عبيده ثبت

تبصرة

فصل في النبوة والامامة

وحسن معاملتهم وانتظام امور معاشهم التي تسمى شريعة لطف واجب ولما كان البارى غير
قابل للاشارة الحسية فتبيينهم بغير واسطة مخلوق مثلهم غير ممكن فبعثة الرسل واجبة
اصل امتناع وقوع القبائح والاخلال بالواجبات عن الرسل على وجه لا يخرجون عن حد
الاختيار لئلا ينفر عقول الخلق عنهم ويثقون بما جاءوا به لطف فيكون واجبا ويسمى هذا اللطف
عصمة فالرسل معصومون مقدمة كل مدع انه مبعوث من حضرته تعالى الى قوم ان
لم يتايّد بامر خارق للعادة خال عن المعارضة مقرون بالتحدى موافق لدعواه
لم يكن لهم طريقا الى تصديقه ويسمى ذلك معجزة فظهور معجزات الرسل واجب
اصل محمد رسول الله صلى الله عليه وآله لانه ادعى النبوة واظهر المعجزات اما
الدعوى فمعلومة بالتواتر واما المعجزة فكثيرة واظهر بالقرآن لانه تحدى به العرب و
عجزوا عن المعارضة مع وفر دواعيهم وفرط فصاحتهم والى الآن لم يقدر احد من
الفصحاء على تركيب كلمات على منواله فيكون معجزا فيكون محمد صلى الله عليه وآله
نبيا حقا هداية اذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه وآله نبيا يجب ان يكون
معصوما فكل ما جاء به مما لا يعارضه العقل لم يجز انكاره بل يتوقف فيه الى ان
يظهر سره فشريعته التي هي ناسخة للشرائع وما فيها ببقاء الدنيا يجب الانقياد لها والامتثال

قادرا عليه اصل الانبياء عليه السلام اخبر والحشر الاجساد وهو موافق للمصلحة الكلية فيكون
حقا لعصمتهم والجنة والنار المحسوستان كما وعد وابه حق ليتسوفى المكلفون حقوقهم من الثواب
والعقاب وكذلك عذاب القبر والصراط وتطاير الكتب وانطاق الجوارح وغيرهما مما اخبروا به
من احوال الاخرة حق لامكانها واخبار الصادق بها هداية اعادة المعدوم محال والا لزم تخلل
العدم في وجود واحد فيكون الواحد اثنين ولما كان حشر الاجساد حقا وجب ان لا ينعدم
اجزاء بدن الانسان وارواحهم بل يتبدل التاليف والمزاج والفناء المشار اليه
كناية منه شبهة قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال لان كل جسد اعتدل مزاجه واستعد
واستحق فيضان النفس من العقل الفعال فلو اتصف اجزاء البدن الميت بالمزاج لاستحق
نفسا من العقل واعيد اليه نفسه الاولى على قولكم فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد
وهو محال ونحن لما اثبتناه الفاعل المختار وابطلنا قواعدهم لم يحتج الى جواب هذا باثبات اصل
الثواب والعقاب الموعودان دائما وكل من استحق الثواب بالاطلاق خلد بالجنة وكل من استحق العقاب
خلد النار وكل من لم يستحقهما كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يجز من الكريم المطلق تعذيبهم
فيدخلون الجنة ايضا واما جمع بين الاستحقاقين فان كان متوعدا عليه توقف المطلق لا يعذبه
امكن بالامكان العام ان يعفو عنه بفضله وكرمه لانه وعده به حسن وخلف الوعد
قبيح وايضا الغرض من خلقه اثابته فمعاقبته نقض غرض ان لم يتداركه عفوا او كان متوعدا

بالتعين فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالاخر اولا والثاني اما ان يثاب ثم يعاقب او بالعكس حل وشك
المذهب الاول وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالاخر مذهب الوعيدية وهم لا يجوزون العفو الا في
الصغاير فمذهب ابي علي ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ويبقى هو بكماله وهو الاحباط ومذهب
ابي هاشم انه لا يبقى من الزايد بعد التاثير الا الفاضل عن قدر الناقص والباقي يسقط بالناقص وهو
الموازنة ويكون الحكم للفاضل عن قدر الاستحقاق استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب والمذهبان
باطلان لابتنائهما على تاثير الاستحقاقين وتاثرهما وذلك غير معقول لان الاستحقاق امر اضافي
والاضافات لا توجد في الخارج والا لزم التسلسل وما لا يوجد لا يعقل تاثيره وتاثره وان
قلنا بوجوده قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا اولا والاول يقتضي ان لا يكونا ضدين و
ذلك ينافي مذهبهم وايضا لا يكون احدهما اولى بالتاثير في الاحباط من الاخر واذا احبطه
احدهما بالاخر في الموازنة فكيف يحبط الاخر به اذ تاثير المعدوم في الموجود غير معقول والثاني
لا يعقل تاثير احدهما في الاخر ولا يرد علينا الاضداد لانا لا نحكم بتاثير كل واحد منهما في الاخر
والمذهب الثاني وهو ان يثاب ثم يعاقب متروك بالاجماع فلم يبق الا الثالث وهو ان يعاقب
عقابا منقطعا ثم يخلد في الجنة وهو الحق المناسب لعدله وما عبر عنه بالميزان فهو كناية
عن العدل في الجزاء هداية شفاعة محمد صلى الله عليه وآله والسلام لاهل الكبائر ثابتة

لان من جوز العفو لهم جوز الشفاعة ومن لم يجوزها ولما بطل المذهب الثاني ثبت الاول

فايدة الايمان تصديق بجميع ما يعلم من دين محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين الاخيار

وهذا التفسير اقرب الى الموضوع اللغوي من تفسير الوعيدية واهل الكباير مصدقون

فهم مؤمنون ويستحقون الثواب الدائم لانه عوض عن الايمان تبصرة الوحوش تحشر كما وعد تبصرة

للانتصاف وايصال اعواض الالام اليها كما يليق بعدله تعالى وكذلك المكلفون يوصل اليهم

عوض الالام ويحاسب الجميع محاسبة حقه ختم ونصيحة وحيث فرغنا مما وعدنا به

فينقطع الكلام على نصيحة وهي ان من نظر بعين عقله في خلقته وشاهد هذه الحكم بينه

يجب عليه ان يعرف غرض الخالق من خلقه بفضله لا ان يضيع بتفريطه جهله الا شقى شقاء

متينا وخسر خسرانا مبينا وفقنا الله تعالى واياكم بسعادة الاخرة بمحمد وآله المعصومين

وعترته الطاهرين وصلى الله على سيد الانجبين تمت تمام شد كار من نظام شد

